

نقش و سرور



هنرمردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

دوره جدید - شماره هشتاد و هشتم

بهمن ماه ۱۳۴۸

در این شماره :

- ۲ ایران و درام نویسان بزرگ جهان
- ۶ تأثیر نقوش مهرها در تاریخ قدیم ایران
- ۱۰ مکتب دوم هنر نقاشی ایران در تبریز
- ۱۴ آرامگاه همايون پادشاه در دهلي
- ۱۹ ريشه‌های تاریخی امثال و حکم
- ۲۳ کتردان باجو اللوئی قوچان
- ۳۰ مشتمه‌ای بر هزار و یکشب
- ۳۶ عکاسی
- ۴۳ بادی از دکتر بهاء‌الدین بازارگاد
- ۴۵ کشف یکی از اسرار بزرگ تاریخ
- ۴۸ در جهان فرهنگ و هنر چه می‌گذرد؟

مدیر : دکتر ا. خداپندهلو
 سردبیر : عنایت‌الله خجسته
 طرح و تنظیم از صادق بربرانی

نشره اداره کل روابط فرهنگی

نشانی : خیابان حقوقی شماره ۱۸۴ تلفن ۷۱۰۵۷ و ۷۳۰۷۴

Serial Number 88

February, 1970

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations,
 Ministry of Culture & Arts

182, Avenue Hoghoughi Tehran, Iran.

Annual Subscription \$1.50, deposited in advance in A/C
 No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi,
 Tehran, Iran.



رنگت نشستن خسرو پرویز

ایران درام نویسان بزرگ جهان

(۹)

دکتر مهدی فروغ
رئیس دانشکده هنرهای دراماتیک

نظریاتی که آمدن محوسان بزبانت مسیح نوزاد یکی از جمله مطالبی است که داستان بر ایران و فاشان و نامشاهان نویسان مسیحی مکرر آنرا صورت‌های مختلف تفسیر و تأویل کرده‌اند. بنظر رسید که در این موقع که مقارن جشن میلاد مسیح و آغاز یک هزار و نهمصد و هفتادمین سال مسیحی است شرح این واقعه را تا آنجا که فرصت اجازه می‌دهد بیان کنیم و ضمن آن دربارهٔ زیارت سه مجوسی یا سه گاهن نیز توضیحاتی عرض رسانیم.

سالستان میلاد مسیح در یویاب اول و سوم انجیل مثلاً باین شرح آمده است که: «اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود قبل از آنکه با هم آیند او را از روح القدس حامله یافتند. و شوهرش یوسف چونکه مرد صالح بود و سخاوت او را عزت نباید پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند. اما چون او در این چیزها تفکر میکرد ناگاه فرشته خداوند در خواب بر وی ظاهر شده گفت ای یوسف پس‌داود از گرفتن زن خویش مریم مترس زیرا که آنچه در وی قرار گرفته است از روح القدس است. و او پسری خواهد زآیند و نام او را عیسی خواهی نهاد زیرا که او امّت خویش را از گناهانشان خواهد رها کرد. و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند بزبان نبی گفته بود تمام گردد. که اینک باکره آبتن شده پسری خواهد زآیند و نام او را همانوئیل خواهد خوانند که تفسیرش اینست خدا با ما. پس چون یوسف از خواب بیدار شد چنانکه فرشته خداوند بدو امر کرده بود بعمل آورد و زن خویش را گرفت. و تا پس‌خستین خود را نزل آید او را نشناخت و او را عیسی نام نهاد.»

باب دوم - و چون عیسی در ایام هیرودیس پادشاه در بیت لحم به‌دوره تولد یافت ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده گفتند. کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستارهٔ او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم. اما هیرودیس پادشاه چون این را شنید مضطرب شد و تمام اورشلیم را وی. پس همهٔ رؤسای کهنه و کاتبان قوم را جمع کرده از ایشان پرسید که مسیح کجا باید متولد شود. بدو گفتند در بیت لحم یهودیه زیرا که از نبی چنین مکتوب است. و تو ای بیت لحم در زمین یهودا از سایر برادران یهودا هرگز کوچکتر نیستی زیرا که از تو پیشوایی به‌شهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود. ناگاه هیرودیس مجوسی را در خلوت خواست و وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد. پس ایشان را به بیت لحم روانه نمود که گفت بروید و از احوال آن طفل بتدقیق تحقیق کنید و چون یافتید مرا خبر دهید تا من نیز آمده او را پرستش نمایم. چون سخن پادشاه را شنیدند روانه شدند که

۱- نقل از کتاب عهد جدید یا انجیل، ترجمه از زبان یونانی به فارسی، چاپ لندن، سال ۱۹۳۳.

موضوعها و مضامینها را در ادب و تاریخ ایران نمایشنامه نویسان معروف جهان

ناگاه آن ستاره‌ای که در مشرق دیده بودند پیش روی ایشان معرفت تا فوق آسمانی که طفل بود رسیده بایستاد. و چون ستاره را دیدند بینهایت شاد و خوشحال گشتند. و بخانه درآمدند طفل را با مادرش مریم یافتند و بروی در افتاده او را پرستش کردند و ذخایر خود را گشوده هدایای طلا و کندر و مشربوی گذرانیدند. و چون در خواب وحی بدیشان در رسید که بنزد هیرودیس باز گشت نکنند پس از راه دیگر بوطن خویش مراجعت کردند. و چون ایشان روانه شدند. ناگاه فرشتهٔ خداوند در خواب بیوسف ظاهر شده گفت برخیز و طفل و مادرش را برداشته بسمرا فرار کن و در آنجا باش تا بتو خبر دهم زیرا که هیرودیس طفل را جستجو خواهد کرد تا او را هلاک نماید. پس شبانگاه برخاسته طفل و مادر او را برداشته بسوی مصر روانه شد. و تا وفات هیرودیس در آنجا نماند تا کلامی که خداوند بزبان نبی گفته بود تمام گردد که از مصر پس خود را خواندم. چون هیرودیس دید که محوسان او را سخریه نموده‌اند بسیار غضبناک شده فرستاده و جمیع اطالی را که در بیت لحم و تمام اواحی آن بودند از حومه و کمتر موافق وقتی که از محوسان تحقیق نموده بود بقتل رسانید.»

چنانکه ملاحظه میشود در ترجمهٔ فارسی انجیل از یونانی برای کسانی که از مشرق باین حرکت ستارگان زیارت مسیح نوزاد رفتند در سه مورد کلمهٔ «مجوس» بکار رفته در صورتیکه در نمایشنامه موسوم به «میلاد مسیح» Nativity که شرح سابقاً داده شده و تاریخ منشایش محتملاً بین سدهٔ سیزدهم تا سدهٔ پانزدهم میلادی است کلمهٔ «پادشاه» بکار برده شده است.

در متن انگلیسی انجیل تعبیر Wise men که بمعنی خرمنند و فرزانه و حکیم است و در ترجمهٔ فرانسوی آن نیز کلمهٔ Les Sages که آن هم بمعنی دانا و با خرد است بکار رفته. در قرآن کریم در سورهٔ مریم قصهٔ تولد مسیح، البته متفاوت با آنچه در انجیل است، بتفصیل آمده ولی راجع به مسافرت مجوسها به بیت لحم اشاراتی نشده است.

در تاریخ بلعمی نیز توضیحاتی دربارهٔ تولد حضرت مسیح داده شده و راجع به آمدن گروهی از منجمان شام، برای زیارت نوزاد نیز مطالبی باین شرح بیان شده است: «و چون عیسی از مادر بیامد بر پدر و این هر دوس مالک بشنید عجب آمدش چون روزی ده برآمد مردمان بیامدند از شام به بیت المقدس که مرعیسی را بینند و خبری یافتند که پسری بزاد از مادر بی پدر

۲- رجوع شود به قرآن مجید، سورهٔ مریم، آیهٔ هفدهم بعد از آیهٔ «و ابواب» The Koran, by George Sale
و نیز به قصص قرآن، تفسیر ابوبکر خدیق بندهاوری، انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۱۶۹ و قصص قرآن تألیف سید محمدالعلین بلاغی چاپ تهران ۱۳۳۱



مردمان بدین صفت آمدند ارشام و با ایشان زر و مَسَر و کندر است . ایشان را بخواست و گفت
 شما بدین شهر بیجه آمدید ؟ گفتند پسری آمده است اینجا از زنی نریندر ، ما بنجوم انتر یافتیم
 پیامدیه که اورا ببینیم . و این چیزها اورا هدیه دهیم ، و اندر خیری دیگر ایستوست که ایشان را
 ملکی فرستاد از شهرهای از شهرهای شام که انتر نجوم یافته بود و بخیری دیگر ایستوست که ملکی
 از بلوک عجم اورا فرستاده بود که انتر کتب دایمال یافته بود . ایشان هر دوس را بگفتند که ما را
 ملک فرستاده است سوی این فرزاد که برانست . و این هدیهها اورا فرستاد . هر دوس گفت این
 هدیهها را چه مینی ؟ گفتند زر بهتر همه گور هاست اندر جهان ، و این پس برتر همه شاق
 جهانست از آدمیان . مَسَر دارویی است که همه شکستها را بیندند . همچنین این پس خشکیها
 و بیماریها و جراحتها درست کند بندها کردن او تا خدای تعالی متجانب کند و کندر چیزی است
 که اورا بسوزی از وی بوی و دود بر آید و بهوا ایشود و بوی بر آسمان برود و بوی هیچ
 (چیز) بر آسمان نرسد مگر بوی کندر . و این مرد چون بزرگ شود خدای تعالی اورا بر آسمان
 برد . این همه چیز مثال اوست ، پس این ملک عیسی را حد کرد و چون این مردمان بر فرشت
 قصد آن کردند که عیسی را بکشند ، مریم از آن آگاه شد و گروهی بگفتند خدای تعالی وحی و الهام
 داد و بعد انتر افتادش . و گروهی بگفتند فرشته پیامد و مریم را آگاه کرد و فرمودش که عیسی
 را از بسنه المقدس بیرون برد ، پس مریم بر خر نشست و عیسی را پیش گرفت و یوسف نجار را که
 پس عیسی بود با خویشتن ببرد و از زمین بسنه المقدس برفت و از حد شام بیرون شد ، و بزمین
 مصر شد .

ملاحظه میشود که در تاریخ بلسمی که متعلق به نیمه اول سده چهارم هجری است نیز
 زایران مسیح اوزان را منجم معرفی میکنند .

تصویرهایی هم درباره این زوار از مسیح نوزاد در مابعد و کلیسای میخی در قنط
 مختلف جهان موجود است . باید دانست که در کتاب انجیل تعداد این گروه ، چنانکه دیدیم ،
 مشخص نشده است و همین دلیل در تصویرهای ایشان هم تعدادشان ثابت نیست . در کلیسای
 موسوم به «سن پیر و مارسلان» San-Pierre-di Marcellani در رم ایشان را دوفتر نقش
 کرده اند ولی در کلیسای معروف «سانتا ماریا ماجیوره» Santa Maria Maggiore که آن هم
 در رم است سه نفر اند و لباس ایشان لباس پیروان «مهرپرستی» Mithraism است و کلاهی که بر
 دارند کلاه قبایل فرژی Phrygian است .

در سده نوزدهم میلادی هنرمندان پیشوایان مذهب مسیح در ممد بر آمدند که هویت
 مشخصی برای این سه نفر تعیین سازند . اولاً آنها را پانوا پخانواده سلطنتی منسوب داشتند و همین دلیل
 است که در نمایشنامه میلاد مسیح Nativity آنها را پادشاه خوانند . در ضمن شکل و شمایل
 ایشان را هم مشخص ساختند باین معنی که یکی از ایشان را که بنام «گاسپار» Gaspar یا
 نامیده شد بشکل جوانی بدون زین و سبیل نقش کردند ، و دومی را که «بالتازار» Balthazar
 نام نهانند بشکل مردی کامل و سومی که «ملکیور» Melchior نامیده شد بصورت یک روستایی
 و یا انبوهی از زین و سبیل ولی با سری طلای نقش کردند .

در سده پانزدهم درباره خصوصیات نژادی ایشان هم تصمیماتی گرفتند و وجه امتیازی هم
 از این لحاظ برای ایشان قائل شدند . باین ترتیب که یکی از ایشان را آفریقایی و سیاه پوست و دومی
 را آسیایی و سومی را اروپایی معرفی کردند که انتساب ایشان به سه پس نوح یعنی سام ، حام
 و یافث درست در بیاید .

۳ - کریستنسن Art. Christensen در کتاب «ایران در زمان ساسانیان» ترجمه مرحوم رشید یاسمی ،
 صفحه ۵۴ میگوید : یکی از فرق مزدهنی ، که نجوم کلدانی تران فوکلکی کرده و در نجومیهای آسیای
 صغیر تکامل یافته بود ، مثلاً آیین مهرپرستی است . که در امپراتوری روم توسعه بسیار یافت . در این آیین مهر
 را خدای آفتاب میدانستند .
 ۴ - آملی منطقه فرژی Phrygia در منطقه مرکزی و غربی آسیای صغیر .



۱ و ۲ - تصویر مجسمان و ملازمان ایشان در راه زیارت مسیح نوزاد در بیت لحم . این تصویر در کاخ معروف «ریکاریتی»
 Riccardi در شهر فلورانس بر دیوار ، از روی کج Fresque نقاشی شده است . ملاحظه میشود که لباس محوین در اینجا لباس
 پادشاهان و درباریان دربار سلطنتی مدیسی Medici است . این نقاشی اثر «بنوتزو گوئزوله» Benozzo Gozzole
 نقاش ایتالیایی است که در سال ۱۴۴۰ در شهر فلورانس به پ آمده است .
 ۳ - تصویر سه نفر محوین که از مشرق زیارت مسیح نوزاد آمده اند . در زیر گد کلیسای ساناماریا ماجیوره
 S. Maria Maggiore در رم . لباس سه محوین در اینجا لباس مهرپرستان است .

و ایشان منجمان بودند و حکم بسیار داشتند و به کتب نجوم انتر یافتند که فلان روز بی بدر پسری
 بر زمین آمد به بیته المقدس بآن پس آیت بود اندر جهان ، ایشان چون آن روز بیوه پیامدند
 و دانسته بودند که چون این پس بزاید فتنه و آشوب در جهان افتد ، برخاستند و روی سوی
 بیت المقدس نهادند تا عیسی و مادرش را ببینند و با خویشتن هدیهها آوردند که عیسی و مادرش را
 هدیه به چیز : زر و مَسَر و کندر و مَسَر داروی است تلخ چون سیر به اندامهای شکسته بر مالند
 تا بگیرد و درست کند . پس چون بدر بیت المقدس آمدند این ملک هر دوس را خبر آوردند که

تأثیر نفوس مهر با د تاریخ قدیم ایران

خانم ملکشاهه بیانی

برای شناسایی کامل اقوام و مائهای کهن و معرفت بر اسواق ایشی و هندوین گذشتهها و تاریخ آن باید از جلوههای مختلف آثاری که از آنان برجای مانده است استفاده نمود . این مسئله وقتی امکانپذیر میگردد که دانشمندان و علمای متخصص در رشتههای فنون مختلف مطالعات کاشی و جامعی نمایند که مورخ با استناد به نتایج تخصصات و مجموع مطالعات انجام یافته آنان بندگانش موضوع مورد نظر برآورد . در مورد اقوام سرزمینهای باستانی و مراکز بزرگ تمدن - مورخان و تذکره نویسان آنچه را که ملاحظه و خاطر بودهاند یا نوشتهاند بدست نیاورند و یا از روایات و اقوال قدیمتر استفاده نمودهاند ضبط کرده اند و خدمتان آنان قابل تقدیر بوده و زحماتی گران بجهت داشته اند.

گرچه نادیده نمی توان گرفت در ضمن تاریخ نویسی و شرح واحوال و کیفیت حوانات اغلب مورخان توانستهاند اصل بیطرفی را که شرط بارز مورخ است رعایت کنند و از جانده اصناف و حقیقت بینی موروثی دور بمانند . مهمان در معرفی جوامع بشری و تمدن جهان قدیم خدمات شایان بکار برده اند که اثرات ذکیست آنان روز بروز بیشتر ظاهر میگردد و مهمتر جلوه میکند .

در دو قرن اخیر که دوران تحولات و اکتشافات شگرفی در کلیه عئون علوم است بسیاری از مسائل غامض و پیچیده که عقل بشری در حال آن عاجز بود بدست علمای ذیصلاحیت و دانش دوست که عری به مطالعه یا تکمیل و تفسیح مطالعات و تحقیقات دیگران هست گشایشته گنومه گردید و سرانجام نتایج سوهمند آن در زمینههای مختلف نیز دسترس اهل فن فرار داده شد .

از جمله اکتشافات مهمی که بیورد گرفت خواندن خطوط مختلف مبنای قدیم است که گواهی بر رمز آن قدیم مؤثری بسوی دست یافتن و حقایق تمدن و مدنیت اقوام بوده

بیشرفت در مطالعات جغرافیائی و ژئان شناسی - تاریخ طبیعی - معرفت الارض و اوضاع و تحولات اقلیمی ، شناسایی فلزات و تجزیه آن و زبان شناسی راه را برای باستان شناسان باز کرد و در نتیجه کاوشهای علمی از صورت نشن خارج گردیده بدست باستان شناسان بسیر و مطلع میرسد شد .

لذا مورخان امروزی چون گوهر شناسان دقیق با دستی را بلسقه خاص بودن باز هر تظلم سفحات تاریخ الاحبس تاریخ تمدن و جامعه شناسی از ابزار و وسائل اصلی گسه باستان شناسان در دسترس آنان قرار میدهند استفاده کرده با تطبیق اسناد و دیگر نوشتهها آنها اضافی حقیقت یگنزانند آنچه را اسبیل و با سنجش و مقایسه بسندهای بهتر میرسد قبول نموده و در جای خود بکار برند و باباب و غیر اسل را بیرون ریزند و معلوم بمانند .

بدین طریق تاریخ نویسی زمانهای کهن می تواند تا حدی مورد قبول بوده و عاری از پیرایه افسانه باشد .

خوشبختانه علوم مختلف در دوران کنونی جنبه تخصصی پیدا کرده است و هر یک از دانشمندان غیر خود را در فرشته مورد نظر و مطالعه خود میمانند ، چنانکه در مورد تاریخ و تاریخ نویسی نیز چنین میباشد و بیچاس مورخان امروزی با وجود احاطه داشتن به کلیات مسائل تاریخی و زندگی جوامع بشری بوجه مطالعات خود را بر رشتههای اختصاصی دهند و سعی دارند که از کلیه مدارک و اسناد و منابع و آثار استفاده بکنند تا تحقیقات آنان مستدل و متقن باشد .

در مورد تاریخ ازمه قدیم باید توجهات تاریخی بسا تحقیقات باستان شناسی یکجا مورد توجه قرار گیرد و چنانکه گوشه گردید عوامل و آثاری را که بیوستگی و ارتباطی بزمان مربوطه پیدا میکند از نظر دور نداشت و از آنها استفاده نمود . برای بررسی کامل تاریخ ملتی لازم است تمام زندگی آنان از لحاظ آزادی - مسکن اصلی - وضع اقلیمی - طرز



ع - طرح يك انبار ملته درعوش .



زندگی اولیه - پیشرفت تمدن شهرنشینی و شهرسازی - وضع آبادی و عبادت و مدنیت و اعتقادات مذنب و خصومیات اجتماعی - وضع اقتصادی و کشاورزی و هنر سرانجام کلیه خصومیات مورد مطالعه قرار گیرد . امکان تصدیق در این خصوصیات وقتی انجام پذیر است که به آثاری که از آن مردم بجای مانده است دسترس پیدا کرد .

در این صورت آثار ابتدائی ، چون سیلکس های تراشیده و ابزارهای سنگین و استخوانی و نقاشیها و کنده کاریهای دوران غارها و ظروف سفالین و وسائل تزئینی و جنک و مهرها و آلات - و ابزار فلزی و مسننها و کتیبهها و الواح منقوش و ظروف مختلف و سکه ها و نقوش و آثار ساختمانی ، اسناد اصلی میباشد که با کمک آنها میتوان به راز زندگی جامعه قدیم پی برد و سرگذشت آنان را در مسیر حوادث ایام چنانکه بوده اند روزگار گذرانده اند ثبت نمود و نگاشت . از جمله آثاری که مهم بارزی در شناسایی بسیاری از مسائل گوناگون از احوال کهن داشته و تحقیق آن مجهولات بسیاری را مرتفع میسازد ، مهرها و آثار کنده کاری شده است .

شاید کنده کاری اولین اثر هنری انسان بدوی باشد که بوسیله آن تلاش نموده تا خواسته های مادی و ظاهری و امیال و محصولات مغزی و روحی خود را بصورتی ساده و بی زیبایه منعکس کند .

انسان در دوران غارنشینی بروی استخوان حیوانات که از شکار بدست می آورده نقوشی کنده و ابزارهایی ساخت که بدست آوردن این آثار بهترین راه معرفت بر اوضاع واحوال

جامعه ابتدائی بشری است . با گذشت زمان و پیشرفت تمدن و انقلابات مدنی از قبیل شهرسازی و خانه سازی و اهالی کردن حیوانات و فعالیتهای زراعتی و سرانجام هر گونه تحول مادی و معنوی را برمقوش کنده کاریها و مهرها میتوان یافت . در حقیقت این نقوش مانند آئینه زمان همه مظاهر زندگی را منعکس میکنند .

در مورد تاریخ سرزمین کهنسال ایران نقوش و کنده کاری در دوران ماقبل تاریخ و تاریخ یکی از منابع مهم و ذکیست بشمار میاید که بوسیله تحقیق درباره آنان میتوان به تنگناکات و وجهات فعلیتهای مردم و نحوه زندگی و آداب و رسوم و اوضاع اجتماعی و خصومیات زندگی آنان را شناخت بلکه مراحل مختلف مناسبات یا مهاجرات بین اقوام و تأثیر و نفوذ هنری هر یک بر دیگری را آشکار ساخت .

مورادی مانند خط و کلمات اصول ریاضی (اعداد و ارقام) و تنظیم امور مالی و محاسباتی بصورت ابتدائی - فن کوزه گری - تزیین و پارچه بافی ، استفاده از معادن و فلزات ، توجه به آبیاری و درختکاری و زراعت و شکار و ابزار و آلات وسائل جنگی ، استفاده از حیوانات و دامداری ، اصول معماری و شهر سازی و قلاع و ابنیه مختلف مانند انبار برای حفظ غلات و معابد و کتیبهها و بسیاری از جزئیات دیگر که هر یک مبین وضع اجتماعی مردمان ساکن قلات ایران از هزاره چهارم تا تشکیل شاختهای ایران در نیمه اول هزاره قبل از میلاد در جهت پیشرفت و تمدن مردم ایران زمین

مؤثر بوده است. این آثار از نقاط مختلف فلات ایران در کاوشهای باستان‌شناسی است آمده است که مهترین این مراکز شوش و سبک (کاشان) تپه‌گمان (تهانده) لرستان و نواحی سرخ‌م - دلفان و زیویه کرمان می‌باشند.

در سالهای اخیر در چغازنبیل در حوالی زیگورات معروف میله و مارلیک‌گیلان مهرها و آثار فلزی کهنه کاری شده که متشبه به اوائل هزاره اول است کشف گردیده و همچنین آثاری از هزاره سوم قبل از میلاد بر سخره‌های سرپل ذهاب است.

گذشته از آن بر الواح آشوری نیز نقوش دیگری که مبین وضع شهرها و سپاهیان و اقوام ایرانی می‌باشد کهنه کاری شده است.

مطالعه این نقوش مواد کافی برای تنظیم مسائل و موارد مختلفی که بتواند اوضاع و احوال آن روزگاران را تشریح نماید بدست می‌دهد و از پیشرفتی که محصول هنر و فرهنگ آن اجزای است بشری است ما را مطلع می‌سازد.

بدین ترتیب برای دست یافتن بحقیقت تاریخ این دوران وسیع تحولات آن باید تکلیف این آثار مورد تفحص و سنجش و بررسی قرار گیرد.

ما در این بحث بعثت کمی. وقت بطور بسیار مختصر تنها نقوش مهرها را که ترجمان پاره‌ای از اندیشه‌ها و طرز زندگی و پیشرفت و تکامل فرهنگ و تمدن ایرانیان در طی قرون و اعصار بوده است مورد مطالعه قرار می‌دهیم و از کهنه کاری بر سخره‌ها و همچنین کهنه کاری فلزات صرف نظر می‌کنیم.

چنین این مهرها از گل پخته - سنگ مرمر - سنگ گچ - سنگ آهن - انواع سنگ‌های رنگین - سنگ بلور - قیر - سنگهای قیمتی چون عقیق - لاجورد - فیروزه - یاقوت - یاقوت و فلزات مانند برنز و نقره گاهی اطلاق بوده است. لذا میتوان چنین استنباط نمود که حکاکان صنعتگر در این مورد چون هنرچوهر سازی و تهیه زیورات از مواد معدنی و سنگهای قیمتی و انواع دیگر استفاده نموده و آشنائی آنان در سنگشناسی بسیار بوده است. برای روشن شدن بیشتر پاره‌ای از مسائل مورد گفتگو چند اسلاید بنظر میرسد.

۱ - چون ابتدا در باره نقوش کهنه کاری شده بشر استخوان مختصری گفته شد لذا قطعاتی از آن بنظر میرسد و سایر نقوش ترتیب قیمت بررسی میشود.

۲ - مهرهای دوران هزاره چهارم قبل از میلاد که نقوش و تزئینات آن نوعی علامت‌گذاری ابتدائی است که برای همپور کردن کالا و مال‌الاجاره و یا دهانه گورهای مایعات یا الواح و فرامین بکار میرفته.

اگر بسیاری از این مهرها علاوه بر آنکه از وضع زندگی روستائی در ابتدای دوران شهرنشینی حکایت میکند اسناد مالی می‌باشند که ضمن آن علاماتی برای مشخص ساختن موضوع مربوط به انواع کالا بکار رفته که آنرا میتوان ابتدای بکار بردن خط دانست.

۳ - نقوش حیوانات بطرز مختلف بر روی مهرها کهنه کاری شده است از قبیل رقیف حیوانات اهلی که موزن مختلف از آنان استفاده میشد و انواع حیوانات وحشی که گاهی بصورت ساده در حال چریدن و یا در حال مبارزه با حیوانات و غولان و قهرمانان افسانه‌ای می‌باشند.

۴ - بسیاری از نقوش وضع حرف و صنایع چون کوزه‌گری و نساجی را نشان میدهند.

۵ - صحنه‌هایی از زندگی روستائی شهرنشینی وضع طبقات مردم، آداب و سنن‌ها، بركات و امتیازات چون شاه یا امیر و رؤسای مذهبی و بزرگان و مردم‌دانی، طرز برخورد بین مقامات و رسوم و تشریفات و رفتار بین طبقات که بطور دقیق تر است.

در این نقوش اغلب اجرام سماوی چون ستاره و خورشید و مظاهر آنان در ضمن مسائل زندگی گنجانده شده است.

با مطالعه این نقوش چنین نظر میرسد که مردم ساردان آن دوران زندگی مادی را با اصول معنوی و معتقدات باطنی از یکدیگر جدا ندانسته و برای خواسته‌های خود یا دور کردن شر و بلا از خود از عناصر طبیعی مدد گرفته‌اند و در پناه آن روزگاران را خوشدل به آخر میرسانیده‌اند.

گاهی نیز مبنای این معتقدات بر جنگها و تهاجمات و مهاجرت‌های اقوام بر سرزمینهای همسایه می‌باشد که در زندگی مردم تأثیر فراوان میگذاشته است. بسیاری از این اسانه‌های کهن که نشانه‌هایی از آن را از دوره هزاره چهارم درست داریم در داستانهای ملی ما باقی مانده است و میرساند که مردم ایران زمین چقدر دلبستگی و علاقه‌مندی به داستانهای ملی و قدیمی خود داشته‌اند و در حفظ آن کوشا بودند.

۶ - برای تاریخ کشتیرانی و قدیمیترین نوعی که ساخته شده و از آن استفاده نموده‌اند بنا بر نقوشی که بر مهرها است میتوان استفاده نمود (کشتی مظهر زندگی در نواحی مرداب است).

۷ - اصول معماری از ساختمان منازل و معابر تا ساختمانهای مورد احتیاج در روستاها از جمله آغل طیوئله برای حادان چهارپایان - انبارهای علوفه و سیلو برای حفظ غلات گاهی بطرز کاملی بر مهرها کهنه کاری شده است. با درست داشتن آنان میتوان از اصول معماری ساختمان آگاهی حاصل نمود و به تدوین تاریخ خانه سازی از قدیم‌ترین ایام در ایران پرداخت. ابتدا برای ساختن

محل سنگی از گل و سنگ استفاده میشد ولی با اختراع آجر این مهم نمیداد و قلاع از سنگ و آجر و ستون‌ها و پایه‌های محکم و درگاهها و درها و پنجره‌ها و تزئینات دیگر چون ستون و برآمدگی در قسمتی از بنا که ساختمان زیبایی و بزرگواری مینماید صورت گرفت.

در کاوشهای شوش مهری که متعلق به اوائل هزاره چهارم است کشف شده است که طرح یک کلبه از فی و حسیب بر آن منقوش است و این ابتدائی ترین نوع محل سکونت بوده که آثار آن هنوز باقی است و در روستاها مشاهده میشود.

از مهرهای بسیار مهم و جالب توجه چند مهر است که یکی چوپانی را در حال راندن چهارپایان سوی آغل یا طیوئله نشان میدهند. دیگری خانهای با پنجره‌های متعدد یا دری که دستگیره دارد و زنی مقابل آن نشسته با پنجره‌ها و درها بوسیله حصیر پوشانده شده که سرما و گرما نفوذ نکند. نقوش متعددی از معابد و انبار غلات را در حالیکه مأموری مشغول حمل کردن غله و بر کردن سیلوهاست نشان میدهند.

از جمیع این نقوش میتوان بطور صحیح و یقین بدون تصور و تخیل تاریخ جامعه کهن و وضع زندگی مردم سرزمین ما که در طی دوران در مقابل سختی‌ها و شدائد مادی و طبیعی و معنوی مقاومت ورزیده و بر از زندگی بهتر و مرفه دست یافتند و به اختراعات مهم و اکتشافات درخشون مختلف نائل گردیده است پرداخت.



۵ - طرح یک معبد بسیار مهم در شوش.



۶ - مهر دوره هزاره چهارم ق. م.

۷ - مهر شامشی سلطنتی از مجموعه پیریون عورگان.



عزیز مردم

عزیز مردم

مکتب دوم هنر نقاشی ایران در تبریز

دکتر عیسی بهنام
استاد دانشگاه تهران

وقتی شاه اسمعیل اول حکومت خان خانسی و مولود الطوایفی ایران پادشاه داد و پس از گذشت قرن ها موفق تجدید وحدت کشور ایران شد تقریباً تمام پادشاهای بزرگ هنری دوران های مختلفی که هر کدام در قسمتی از این سرزمین حکومت میکردند تماماً داخل در سرحد سیاسی کشور سفوی قرار گرفتند . مانند تبریز و اصفهان و شیراز و هرات و بغداد . چون شاه اسمعیل اول شهر تبریز را به عنوان پایتخت خود انتخاب کرد هنرمندان از نقاط مختلف ایران بسوی آن شهر آمدند تا هنر خود را در خدمت پادشاه بزرگ سفوی قرار دهند .

از میان تمام هنرها در آن زمان شعر و خوشنویسی و نقاشی بیشتر مورد توجه پادشاهان بود بطوری که حتی چنانچه چنگیز و تیمور نیز کودکان خود را وادار به آموختن این سه هنر نموده بودند و شاهزادگانی مانند غازان خان و سلطان احمد جلایر و شیخ اویسی از خاندان ایلخانی و یاسنقر و اسکندر سلطان و سلطان حسین پادشاه از خانواده تیموری نمونه های برجسته ای از این نوع پادشاهان اند . بسیاری از آنها زبان فارسی شعر میگفتند و خط خوشی داشتند و از هنر نقاشی نیز بر بهره بودند .

علاقه شاه اسمعیل اول به نقاشی آنچنان زیاد بود که باوجود مشکلاتی که جنگ های متعدد با دشمنان برایش فراهم کرده بود باز وقت این را پیدا کرد که نقاشان معروف را از چهار گوشه ایران به شهر تبریز دعوت کند و استادترین آنها یعنی سلطان محمد را به آموزش هنر نقاشی بفرزندش طهماسب میرزا واداشت .

شاه اسمعیل استاد بزرگ مکتب هرات یعنی بهزاد را تبریز دعوت کرد و او را به زیارت کتابخانه خود گماشت . کتابخانه او مکان مخصوصی نبود که تعدادی کتاب در آن

جمع آوری شده باشد بلکه یک نوع مرکز فرهنگی و هنری بود که تعداد زیادی از خوشنویسان و نقاشان و مذهبیان و صحافان در آن مشغول کار بودند و نسخه های خطی باصفحات منور زیبا در آنها ساخته میشد و ریاست کتابخانه پادشاه مقام ارجحندی بود .

فرمانی که بهزاد را بریاست کتابخانه شاه اسمعیل برقرار ساخت در تاریخ ۲۷ جمادی الاول سال ۹۲۸ هجری قمری صادر شده بود و متن پارسی و ترجمه فراسه آن در ماهنامه عالم اسلام جلد ۲۶ در تاریخ ۱۹۹۴ بوسیله علامه قزوینی منتشر شده است . در این فرمان نام دسته های مختلف هنرمندانی که در کتابخانه پادشاهی کار میکردند برده شده و در درجه اول خوشنویسان قرار دارند . بعد از خوشنویسان نقاشان میآیند . مذهبیان یا نقاشان حکماکی داشتند و گاهی خود نقاش اقدام بذهیب صفحه نقاشی خود مینمود . بسیار کم اتفاق می افتاد که نقاش خوشنویس هم باشد . در این فرمان نقاشان خوشی و آب طلا سازان نیز نام برده شده اند ولی از صحافان سخنی بیانی نیامد با اینکه امروز ما می بینیم که هنر نقاشی وذهیب کم ندارد . در این فرمان تصریح شده است که تمام هنرمندان باید زیر نظر بهزاد کار کنند و امضاء و مهر او بر زیر تمام دستورات مربوط بکتابخانه شاه لازم است .

طبیعی است که به این طریق سبک هنری مکتب هرات بوسیله استاد بهزاد در دست به تبریز انتقال داده شد بطوری که اگر کلاه های بلند قرمزی که در زمان شاه اسمعیل و شاه طهماسب معمول شد در این صفحات نیوه تشخیص بسیاری از صفحات منور دوران شاه اسمعیل و شاه طهماسب با صفحات نقاشی مکتب هرات امکان نمی پذیرفت .

ولیل قاطعی برآنکه شاه اسمعیل شخصاً نقاشی میکرد و درست نیست . ولی بنا بر معمول آن زمان تمام شاهزادگان از کودکی متن خط را نزد استادان می گرفتند و بعد بنظر میرسد که شاه اسمعیل در خوشنویسی دستی نداشته باشد . ساکینیان در صفحه ۹۷ کتاب خود بنام نقاشی ایران یک صفحه خطی را به شاه اسمعیل اول نسبت نموده است ولی اطمینان به این نسبت نمیتوان داشت .

شاه اسمعیل احتمالاً نقاشی چیزی را مشاهده ولی معلوم نیست از نقاشی اروپایی هم اطلاع داشته است یا خیر . مسافر اسپانیولی گارسیا نایزورا در ضمن شرح مسافرت خود به ایران (نقل از ساکینیان - میناتور ایران ۱۹۲۹ - پاریس - ص ۱۰۴۰ و ۱۳۲) مینویسد که شاه اسمعیل در شهر شیراز کاخی برپا کرده بود که در آن تابلوهایی از هنرمندان ایتالیایی دیده میشد که احتمالاً بوسیله ویزیها به ایران فرستاده شده بود و در این تابلوها نقش زن ها نشان داده شده بود . معیناً چون مسافر مزبور در تاریخ ۱۶۶۶ یعنی تقریباً یک قرن پس از مرگ شاه اسمعیل اول به ایران آمده است ممکن است شاه اسمعیل دوم را بجای شاه اسمعیل اول گرفته باشد و یانی چنین کاخی ممکن است شاه اسمعیل دوم بوده باشد . متأسفانه اینطور بنظر میرسد که تمام آنچه که

از صفحات منور دوران صفوی باقی مانده از دوران شاه طهماسب است . در این صورت این سؤال پیش می آید که صفحات منوری که در زمان شاه اسمعیل اول تهیه شده کجاست ؟ شاید جواب این سؤال این باشد که تاریخ فرمان تفویض مقام ریاست کتابخانه شاهي به بهزاد ۹۲۸ هجری قمری بوده است و شاه اسمعیل اول در تاریخ ۹۳۰ وفات یافته است . شاید کتابهایی را که بهزاد و شاگردانش در سال قبل از پادشاه بایان نیافته بود و در زمان شاه طهماسب اول اتمام پذیرفت و بنا بر این تاریخی که در آخر کتابها با زیر صفحات منور گذاشته شده مربوط به زمان پادشاهی شاه طهماسب است .

شاید کسی نتواند در این موضوع تحقیق کند و نشان دهد چه قسمت از صفحات منوری که در زمان شاه طهماسب پادشاه یافته در زمان شاه اسمعیل اول آغاز شده بودند . برای انجام این کار باید تمام موزه هایی که صفحات منور ایرانی در آن موجود است و خصوصاً به کاخ توب قابوسرای اسلامبول مراجعه کرد و این کار در حال حاضر از عهده ما بر نیاید . بهرحال آنچه که از صفحات منور اوایل دوران پادشاهی دودمان سفوی بدست ما رسیده بزمان شاه طهماسب نسبت داده شده است با اینکه ما خوب میدانیم که نقاشان معروفی مانند سلطان محمد و آقامیرک و بهزاد در خدمت شاه اسمعیل بودند .

شاه طهماسب بزرگترین چهارمسر شاه اسمعیل اول بود که پس از مرگ پدر (شب دوشنبه ۱۹ رجب ۹۳۰ - زندگانی شاه عباس اول - سرآش فلسفی جلد اول - صفحه ۶۶) تخت پادشاهی نشست و در آن موقع ده ماهه بود و ۵۲ سال پادشاهی کرد و چندین بار از لشکرهای سلطان سلیمان شکست خورد و عاقبت در سال ۹۶۳ هجری قهری با آن پادشاه قراردادی بست که بنفع ایران بود .

وی در کودکی (بنا بر گفته حسن بیاتر و مولو - احسن التواریخ) به خط و نقاشی علاقه زیاد نشان میداد .

قاضی احمد (گلستان هنر تاریخ ۱۰۰۴) مینویسد که شاه طهماسب نزد سلطان محمد نقاش زمان شاه اسمعیل فن نقاشی را آموخت و در آن زمان شش ساله بود .

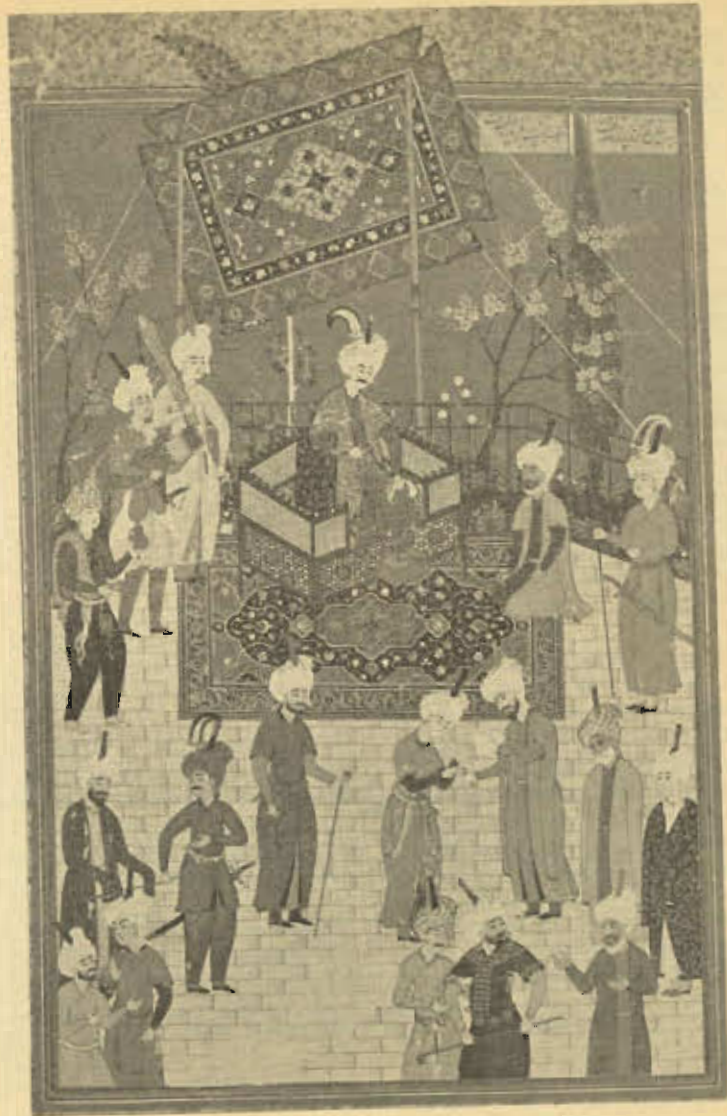
شاه طهماسب خط خوش داشت و یک نسخه از کتاب « گوی و چوکان عارفی » که بخط اوست در موزه لنینگراد موجود است . این کتاب را در زمانی نوشته است که دستانه بوده است . مراجعه کنید به

Denike: Iskusstvo Vostoka Kazan, 1923, Pl. V.

قاضی احمد (ترجمه زاهدور - ص ۱۸۴ - ۱۸۳) اصل این کتاب متأسفانه در حال حاضر در تهران به دست نیامد (جز نسخه ای که شادروان دکتر مهدی بیانی داشت) تا ششدهی به هنر نقاشی داشت و در این هنر استاد بود . در ابتدای پادشاهی علاقه مخصوص به خط نستعلیق و نقاشی داشت و قیمت مهم وقت خود را به آن میگذاشت . بسیاری از کارهای او موجود است . در صفحاتی از آن نقاشیها مجلسی را در ایوان چهلستون نشان میدهد که در آن اشخاص متعددی نقش شده اند . در این زمان هنر خوشنویسی و نقاشی بدرجه بلندی رسیده بود و هنرمندان این دو فن در کتابخانه های که شاه برای این منظور ترتیب داده بود جمع میشدند .

بیست سال بعد از قاضی احمد اسکندر منشی تاریخ نویس عهد شاه عباس اول میگوید : اعلیحضرت شاگرد استاد معروف سلطان احمد بود و نقاشی را بدرجه کمال میداشت . ابتدای جوانی علاقه بسیار به این هنر داشت و در کتابخانه خود استادان معروفی مانند بهزاد و سلطان محمد و آقامیرک اصفهانی گردآوری شده بودند و نقاش اخیر دوست بسیار نزدیک و صاحب وانیس او بود . ولی شاه در قسمت دوم پادشاهی خود به این هنرمندان توجه کمتری میدول داشت و به بعضی نقاشان اجازه داده شد که در منزل خودشان کار کنند . در اواخر عمر شاه سولانا یوسف غلام خاصه را که در خط ثلث استاد بود بریاست کتابخانه شاهی برگزید .

به این طریق مشاهده میشود که هنر نقاشی در قسمت اول دوران پادشاهی شاه طهماسب رونق زیاد یافته بود و در قسمت دوم پادشاهی او مورد برهمنری شاه قرار گرفت . شاه



در اواخر عصر خود يك نوع وسواسی راجع به امور مذهبی پیدا کرده بود و شاید هنر نقاشی را با اصول دینی منافی می‌پنداشت و این جهت توجه او بیشتر معطوف به خوشنویسی شد و آنچه بیشتر در مواردی که خوشنویسی برای امور مذهبی بکار میرفت (مانند کتیبه‌های مساجد و استنساخ قرآن مجید) در همین زمان بود که بنا بر خواهش سلطان سلیمان دستور داد برای مسجد سلیمانیه که در اسلامبول ساخته میشد قالی‌های گرانمایه ریخته شود (ساکیزبان ص. ۱۱۹).

با این حال در هنر نقاشی اواخر دوران شاه طهماسب آثار تزلزلی دیده نمیشود جز اینکه این هنر که در ابتدا بیشتر مناظر مربوط به امرا و پادشاهان را نشان میداد اکنون بیش یا کم به مجالس مربوط به عامه مردم نیز توجه پیدا کرده است.

یکی از نسخه های خطی که در تاریخ ۹۳۰ یعنی در ابتدای پادشاهی شاه طهماسب پایان یافته و از شاهکارهای واقعی هنر نقاشی ایران است خسته نظامی در موزه متروپولیتن نیویورک است که از طرف آلکساندر اشیرگوشان در سال ۱۹۱۳ به آن موزه اهداء شده است و اخیراً زوی تقوی که بوسیله شرکت دارویی امریکایی «شرینگ» تهیه شده است صفحات زیبایی از آن بجای رسیده است. ما در اینجا از میان ۱۵ صفحه نقاشی که در این تقویم چاپ شده یکی از بهترینشان که بر تخت نشستن خسرو پرویز را نشان میدهد ارائه میدهیم.

تمام خصوصیات این صفحه مربوط به قسمت دوم مکتب نقاشی هرات یعنی زمان سلطان حسین پای قره و بهرام است جز اینکه کلاه قزلباشی که در زمان شاه اسمعیل اول و شاه طهماسب بر سر گذاشته میشد حارا راهمانی میکند. ولی بهرحال اگر این راهمانی هم نبود تاریخ پادان کتاب (رجب ۹۳۹) نیز نشان قاطع‌تری برای تشخیص این صفحه نقاشی بدست ما میداد.

خسرو بسورت شاه اسمعیل اول با عمامه و لوله قرمزی که از میان آن بیرون می‌آید و مخصوص مردان شاه اسمعیل بود، نشان داده شده است. لباس شاه و درباریان از زردستان چنگیز به بعد عبارت از لباده آستین کوتاهی از زری بود که بر روی قیای بلندی میپوشیدند.

پادشاه به سبک شاهنشاهان ساسانی (در نقش ظریف‌خیزی در موزه ایران باستان و در موزه ارمنستان در لنینگراد) بربک پشتی تکیه داده است. پری که نشانه پادشاهی یا نشانه اعضاء خاندان پادشاهی است از میان عمامه شاه بیرون آمده است. شاه دستمالی بر سر دارد و در برابر او شخص عالی مقامی روی قالیچه زیبایی نشسته و با شاه صحبت میکند. ما در موزه هایمان قالیچه‌ای از دوران پادشاهی شاه اسمعیل نگاریه ولی از روی این نقش میتوانیم بدانیم قالیچه های آن زمان چه نقشی داشته‌اند و تا چه اندازه زیبا بوده‌اند. درخت سروی که در پشت مجلس ضیافت دیده میشود نشانه‌ای از این است که سرچشمه این نقاشی‌ها شهر شیراز قرار داشته است و رموز فن نقاشی از شیراز به هرات و از آنجا به تبریز و بعد از آن به اسفهان آمده است. آسمان از طلای خالص است (از خصوصیات دوره دوم مکتب هرات). بیرون مجلس مردم باهم مشغول صحبت‌اند و در میان آنها از هر طبقه‌ای (عسکری، روحانی، درباری) دیده میشود. مانند این است که همه در صحنه تأخیری هستند و همه رویشان را بطرف ما برگردانده‌اند تا آنها را ببینیم و برای ما نمایش میدهند. با اینحال هیچ‌وجه نمیتوان گفت که این صفحه نقاشی بیروح و خشک است و برعکس مانند این است که ما در این ساعت حرف آنها را میشنویم و حالات درونی هر یک از آنها از سیدایشان هویداست.

به جزئیات این صفحه توجه کنید (شکل بالا). تعجب خواهید کرد که چگونه نقاش با آن موی نازک دم‌گریه توانسته است قیافه‌ها را به حرف بیاورد. درختها مانند همیشه پرازگلاند و گلها همه رویشان را بطرف ما برگردانده‌اند تا آنها را ببینیم.

بلبلها در میان شاخه‌ها نیز نشانه‌هایی از هنر شیراز است که الهام دهنده مکتب هرات و تبریز بوده است.

افسوس که در صفحات میان این مجله نمیتوان عکس‌های رنگین داد و اگر این کار ممکن میشد خوانندگان عزیز از دیدن تمام صفحات مصور این خسته نظامی لذت سرشاری میبردند. شاید بازمه موقعیتی دست دهد که بعضی صفحات دیگر این کتاب را در شماره های دیگر این مجله معرفی نماییم.

آرامگاه بجایون پادشاه دره‌بی

مهدی غروی

معاون راینی فرهنگی سفارت شاهنشاهی در هند و نیپال

«موجودیت، شکوه چشم گیر، عظمت و برتری غیر قابل انکارشای همایون در میان همه بناهای اسلامی هند بر دو اصل معماری ایرانی استوار شده :

۱- طاقهای عظیم و زیبا در هر چهار طرف بنا .

۲- گنبدی عظیم با شکلی مطبوع و روکنی از مرمر سفید .

در میان همه امپراطوران مغولی هند هیچکدام مانند همایون از لحاظ خصوصیات ایرانی توجیه و علاقه به فرهنگ ایران مشخص و ممتاز نیستند ، وی نامش ایرانی بود ، از مادری ایرانی تولد یافت ملکه اش ایرانی بود ، در هنگام پختن به ایران بنا برد و با کمک ایران تاج و تخت از دست رفته را دوباره بنست آورد ، به هنر و فرهنگ ایرانی علاقه داشت زبان رسمی دربار که در دوران پندش با برترکی جفتانی بود فارسی شد ، همایون به زبان و ادبیات فارسی توجه فراوان داشت و از خود یک دیوان شعر فارسی بجای گذاشت ، در نتیجه اقامت در ایران این توجیه و علاقه همایون به فرهنگ ایرانی چند برابر شد ، اگرچه هنوز پایتخت سفویان قزوین بود و آصفهان درخشش هنری خود را آغاز نکرده بود ، شاگردان پیروز هنرمند نامی ایران در هنر ، و بناهای بزرگ دوره ایلخانان در روحیه وی اثر فراوان گذاشت بطوری که ویرا سخن می توان پایه گذار هنر و ادب ایرانی در هند دانست البته تا گذشته باید گذاشت که بار پسر همایون نیز ادب دوست و هنر پرور بود و کتاب بارنامه اش (در زمان اکبر از ترکی جغتایی به فارسی برگردانده شد) از بهترین و جالبترین کتابهایی است که درباره هند آن روز نوشته شده است . اگرچه بار چهارم غنای داشت اما پس از تولد همایون پندش نیز زبان دیگر محبوبش خود را از دست دادند ، با مرگ

با مطلقه شدند ، از خواهران و برادران همایون نیز آنها که از مادر باوی اشتراک داشتند همه مرگند . ماه بیگم مادر همایون در خانه بابر مقامی نظیر عایشه در خانه پیغمبر داشت^۱ این دختر از سادات جام و نوازه شیخ جام احمد ژنده میل بوده است^۲ و شاید یکی از علل احترام و محبوبیت فوق العاده جامی در هند همین مسئله باشد که دو تن از ملکه های مقرب پادشاهان گورکانی جامی بودند :

ماه بیگم ملکه بابر و مادر همایون .

حمیده بانو بیگم ملکه همایون و مادر اکبر .

مقام و موقعیت ماه بیگم هم در دربار بابر بر نظیر بود و پس از فوت بابر نیز در دستگاه همایون ملکه محبوبیت فوق العاده داشت ، در میان دخترانش نیز بابر به گلبدن بیگم دختر دلدار بیگم توجه زیاد داشت و از قراری که گلبدن خودش می نویسد از دوسالگی تحت تربیت و تکفل ماه بیگم قرار گرفت ، این دختر به فرمان پندش بابر از سن هفت سالگی شروع به نوشتن تاریخ زندگی همایون بنام همایون نامه کرد که امروز از مهمترین منابع موجود درباره تاریخ اجتماعی و سیاسی بایران هند بنحوموس همایون است .

مقدر چنان بود که همایون نیز با دختری از سنگان مادرش و از نواده های شیخ جام عروسی کند . هیچکس مانند گلبدن بیگم که خود در جریان عروسی حضور داشته و مادرش نقش آملی و واسطه ازدواج را عهده دار بوده نتوانسته این واقعه را آنچنان که بوده توصیف کند . حمیده بانو بیگم -

۱- این مطلب از مقدمه کتابی بنام «مقره همایون و بناهای الهی آن که در سال ۱۹۶۶ توسط س. ۱۰۱. قوی نوشته شده است است .
۲- ابوالفضل غلامی - اکبر نامه جلد اول ، ص ۱۳۶ .

بروردگان میرزا هندل برادر همایون بوده است و پس از پیروزی ششامسوری بر ماهیون ، همایون ناچار شد که بسوی بلوچستان و افغانستان عقبنشینی کند و برادرش میرزا هندل مأمور جمع آوری و انتقال زنان خاندان بایری از هند به افغانستان بود و در بکر (واقعه در کنار رودخانه سند ، شرق بلوچستان) به برادرش مامور شد .

دانشان علاقمند شدن و ازدواج همایون با حمیده بانو را از زبان گلبدن بیگم بشنویم^۳ : (خرمهای میرزا و همه مردم میرزا حضرت پادشاه را درین مجلس ملازمت کردند . حمیده بانو بیگم را برپسندید که این چه کس است ؟ گفتند که دختر میرابا دوست . خواججه معظم^۴ روی روی حضرت پادشاه بود . گفتند - این پسر بما خوش می شود . حمیده بانو بیگم را گفتند که اینهم خوشی ماست .

در این ایام حمیده بانو بیگم اکثر در محل میرزای بود . روز دیگر باز حضرت پندین حضرت والده دلدار بیگم آمدند . فرمودند - میرابا دوست خوشاوند ماست - مناسب است که دختر او را بما بسپاریم . میرزا هندل عرضا می گفتند که این دختر را من مثل خواهر و فرزند خود می دانم - حضرت پادشاهند - صادا معاش نیک نشود تا باعث کلفت شود . حضرت پادشاه خشم کرده برخواست رفتند .

بعد از آن حضرت والده خطی نوشته فرستادند که مادر دختر از این هم بیشتر باز میکند - نجسست که به اندک سخن رنجیده رفتند . حضرت پادشاه در جواب نوشته فرستادند که این حکایت شما بما بسیار خوش آمد هر باری که می کنید بسرو چشم قبول داریم . دیگر از جهت معاش که نوشته اند انالله - حسبالمعاش خواهد شد - چشم انتظار در راه است . حضرت والده رفته حضرت پادشاه را آوردند . آن روز مجلس دادند . بعد از مجلس بمنزل خود تشریف بردند - روز دیگر حضرت پیش والدهام آمدند و گفتند که کس فرستید حمیده بانو بیگم را و طلبه دیوار رسید و حضرت والده که کس فرستادند حمیده بانو بیگم تا آمدند - گفتند - اگر غرض ملازمت است خود آن روز ملازمت مشرف شدیم - دیگر برای چه بیایم ؟ مرتبه دیگر حضرت سبحان قلی را فرستادند که میرزا هندل را رفته بگو که بیگم را بفرستید . میرزا گفتند - هر چند من گفتم نمیروم - نتخود رفته بگو - سبحان قلی که رفته گفتم - بیگم جواب دادند که پندین پادشاهان یک مرتبه حاضر است - در مرتبه دیگر للمحرمت - من نمی آیم . سبحان قلی که از بیگم این حرف شنیده آمده بعرض رسانید . حضرت فرمودند اگر للمحرمت مجرم می سازیم . غرض که تا چهل روز از جهت حمیده بانو بیگم مبالغه و مناقشه بود و بیگم زانسی نشاندند . آخر حضرت والدهام دلدار بیگم نصیحت کردند که آخر خود بکسی خواهی رسید - بهتر از پادشاه که خواهد

بود - بیگم گفتند آری بکسی خواهی رسید که دست من بگیرد یا او برسد - نه آنکه بکسی برسم که دست من میدانم بدانم او ترسد . آخر بابر والدهام نصیحت بسیار کردند . غرض که بعد از چهل روز در راه جیندالاول سه ۹۴۸ هجری و چهل و هشت در هنگام پاییز روز دوشنبه نهم روز بود که استرلاب را حضرت شاه بدست مبارک خود گرفتند و ساعت سمد را اختیار کرده میرابالمنقا را طلبیده حکم فرمودند که نکاح بستند . مبلغ دولک نکاح خانه به میر ابوالبقا دادند .^۵

دانشان مسافرت همایون به ایران و گرفتاریها و مشکلات وی بخصوص پس از طغیان برادران بسیار مفصل و خواندنی است و در بعضی جاها رهایی همایون و رفتن ازین مهلکهها با معجزه بیشتر شاهدت دارد و یک بار پیش از رسیدن به ایران همایون فقط یک اسب داشت که خودش سوار شد و ناچار ملکه را که ماههای آخر حاملگی را می گذراند جلو خود سوار کرد ، حمیده پس از رسیدن فرزندش را در افغانستان گذاشت و خود همراه پادشاه به ایران آمد ، اقامت همایون و حمیده بانو در دربار شاه طهماسب و بخصوص مهرانیهای شاهزاده سلطان خواهر شاه نسبت به این زن جالب توجه است و در پادشاه مانند دیوانه و دیوانه است این دوران را گذراندند از جمله هدایایی که میان ایشان رد و بدل شد و دارای جنبه تاریخی است این دو نمونه را ذکر می کنیم :

همایون العالیی تقدیم کرد که در ۶ مقال وزن داشت و پندش بابر از ابراهیم شاه گرفته بود و این همان العالیی معروف کوه نور بود شاه طهماسب نیز جنگی را که عده ای از هنرمندان ایران تهیه کرده بودند بعنوان هدیه به حمیده بانو بیگم دان که خود یکی از انگیزه های توجه همایون و حمیده بانو به ایران و هنر ایران گردید و البته معرفی هدایای رد و بدل شده خود نیاز به وقت و فرصت بیشتر دارد .

همایون هنگام عبور از خراسان برای رسیدن به قزوین علاوه بر زیارت مشهد امام رضا علیه السلام در تربت جام زیارت قیرشیش جام نایل گردید ، طبق کتیبه ای که در تربت جام یافت شده همایون و حمیده بانو در سال ۹۵۱ ازین مکان گذشته اند . متن کتیبه که حاوی یک رباعی نیز هست ازینشتر می باشد :

- ۴- ووق ۴۲ و ۴۳ نسخه منحصر بفرد کتاب همایون نامه ، موزه بریتانیا .
- ۵- روایت دیگر وی دختر شیخ علی اکبر جامی آفریند میرزا هندل بود . زندگی و عصر همایون ص ۲۰۶ .
- ۶- برادر منحصر بفرد حمیده بانو بیگم که در مسافرت بایران نیز همعجا همراه خواهرش و همایون بوده است .
- ۷- علت توجیهی که درین مقاله به حمیده بانو شده اینست که سائزنده اصلی بنا پیش از فوت همایون این باورست که شرح آنرا ذکر خواهیم کرد . - دولک یعنی ۲۰۰ هزار .

ای رحمت تو عزیزتر همه کس
ظاهر به جناب تو نسیم همکس
درگاه من تو قبله گاه کس
نقشت به کوشه دستگیر همه کس

آواره سحرهای هلاکت میصد همایون ۱۴ خوال ۹۵۱
همایون یکبار دیگر نیز از ترمیت جام دیدن کرده بود .
سرافجام دوران اقامت همایون در ایران پایان رسید و
شاه ملهاسپ یک نیروی مجهز ۱۵ هزار نفری فریادش همراه
همایون کرد و همین نیرو بود که افغانستان را باز میکرد
تحت اختیار همایون قرارداد . وی در سال ۹۶۱ تحت پندریدا
در هندوستان نیز بدست آورد و در سال ۹۶۳ در آنجا شکست
غم انگیز گشته شد .

فوت همایون از عزت واحترام و مقام عالی بوده وی
حمیده بانو چیزی نکست ، امپراتور اکبر برای مادر خود
احترام فوق العاده قایل بود و او را آزاد گذاشت تا هرگونه
که داشت میخواست مقبره‌های برای شوهر محبوبش بسازد ،
این زن نجیب بزرگش پنجاه سال پس از فوت شوهر و
۶۳ سال پس از ازدواج در شهریور ۱۰۱۳ فوت کرد ، نمره
زندگی او بی‌ورش امپراتور اکبر بود که در میان سلاطین
مشرق از لحاظ نحوه تفکر و روش‌های ممتاز بود و این ساختمان
که هنوز پس از چهارصد سال گذشت زمان می‌درخشد .

صرف نظر از فرق های جزئی ویرا حقیقت بنای همایون
و بنای تاج با عظمت و زیباییهای خاص خود بهیچدیگر شباهت
زیاد ندارد ، همدانگونه که پایه و اساس هر دو بنا بر عشق و
محبت استوار شده است . درین یکی محبوبه که امپراتوری با
تقوی و عادل بود بخاک سپرده شد و در آن یکی محبوبه
که ملکه‌های زیبا و مهربان بود و جان خود را فدای زندگی
زانش می کرد آرمیده است . در تاج‌بند امپراتور را نیز پس
از مرگش پندسوز اورنگ زیب جانشین وی در جوار ملکه
دفن کردند و در آرامگاه همایون ملکه در گوشه شمال شرقی
محوطه زیر گنبد محلی برای خود در نظر گرفت و هرگز آرامی
نشد که در جوار قبر شوهر مدفون شود زیرا برای شاه مقامی
بالا از ازانسان معمولی در نظر داشت .

در آرامگاه همایون گذشته از پادشاه و ملکه بدن همه
دیگری از خاندان باهاری و بزرگان کشور در طی سه قرن دفن
شد که چند نفرشان را ذکر می کنیم :

تن بدون سر شاهزاده دارا شکوه و ایچیه دانشمند
شاه جهان که توسط برادرش اورنگ زیب کشته شد . این پنج
امپراتور : جهاندار شاه ، فرخ‌سیر ، رفیع الدوله ، رفیع الدوله
و عالیگیر دوم . سریشوت امپراتوری باهاری هند نیز در بنای
همایون تعیین شد ، آخرین پادشاه مغولی هند بهادر شاه دوم
و پسرانش میرزا مغول ، میرزا خضر سلطان و میرزا ابوبکر

در آخرین روزهای انقلاب سال ۱۸۵۷ پس از شکست و غوازی
فراوان به بنای همایون پناه بردند ، ستوان هودسن انگلیسی
هر سه نفر را دستگیر ساخت ، پسران را به دستور وی در
زندان شادجهان آباد کنار دروازه‌ای که امروز خونی دروازه
نام دارد سیر کردند و سرهاشان را برای پدر بیچاره آوردند ،
خود بهادر شاه را به رانگون تبعید کردند و جنازه‌اش را پس
از مرگ به دلی آوردند و در کنار بن پسران ناکام و پدران
تاجنانش بخاک سپردند .

همایون نیز مانند پدرش با بنای بزرگ را که
درخت و سبز و آب جاری داشته باشد دوست داشت ، اما وی
نیز مانند پسر هرگز نتوانست در هند باغ و عمارت آنطور که
آرزو داشت بنام محل سکونت همایون در دلی قلمه کهنه
در جوار باغ وحش فعلی است و مجموعه‌ای که برای آرامگاه
وی در نظر گرفتند در جنوب این قلمه و شمال شرقی آرامگاه
نظام‌الدین اولیا نزدیک رودخانه جینا بود راه دلی به آکرا
از کنار آن می‌گذشت و به مقبره سلاطین افغانی دلی (نودی‌ها)
نزدیک بود . در اطراف آرامگاه چند بنای قدیمی دیگر نیز
وجود دارد که از آن جمله است حد چله‌خانه نظام‌الدین و مقبره
عیسی‌خان ، بنای عیسی‌خان حد فاصلی است میان سیک‌های
معماری هند اسلامی پیش از مغول و پیش از اسلامی دوران مغول
که هر دو از سبک های معماری ایرانی متأثر بوده‌اند ، در
طرح‌های پیش از مغول از سبک معماری سلجوقیان مایه گرفته
شده ، اساس بناهای این دوره عبارت بوده از یک مربع که

سحن اصلی مسجد یا مقبره (در اصل یعنی دوران ساسانی
آتشکده) را تشکیل می‌دهد و این چهار گوش در بالا اضلاع
بیشتر (۸ ، ۱۶ ، ۳۲) یافته تبدیل بدایره می‌شود که طاق
نیم‌گرمه یا گنبد بیروی آن قرار دارد . نمونه‌هایی از این نوع
بنای اسلامی در هند و بخصوص دلی فراوان یافت می‌شود که
از آن جمله است مقبره غیاث‌الدین تغلق در تغلق آباد و یار گنبد
در جوار مقبره لودی‌ها ، مهشیر اثر معماری امپراتوری بیروی
این بناها اضافه شدن چیزی است . چیزی در سال ۱۰۰۰
میلادی در خارج جوار او اختراع و بنا کرده شد و پیش از شروع
دوران مغول به بناهای اسلامی هند ایستاد ، مقبره عیسی‌خان
بهترین نمونه است ، در اطراف مقبره ایوانی است ستون‌دار
سقف این ایوان دارای تزیینات کاملاً اسلامی - ایرانی است ،
ایوان شش گوش است و در هر ضلع سه ستون دارد ، در اطراف
گنبد هفت چیزی و ۱۶ مناره بسیار کوچک ساخته شده که
عیباً در مقبره همایون نیز از آن اقتباس شده است .
در سن بنا و بناهای مشابه آن یک نوع یکواختی و

۸ - هر دو مطلب از ص ۳۲۲ و ص ۲۲۸ کتاب زندگی
و عصر همایون نقل شده و منبع اصلی جمله آسمانی در سالهای ۱۸۹۸
و ۱۸۹۷ می‌باشد .

ناپختگی محسوس بعضی خورد ، بنای همایون به این‌دوران
ناپختگی و سنگ‌کاری بدون ظرافت پایان داد ، ناگفته نباید
گذشت که مقبره فرامسوری رفیق و دشمن سرسخت همایون ،
در ساسارام چهار نخستین بنایی است که با حفظ اصول قبلی
معماری هند اسلامی از سبک معماری جدید مغولی هند که
در حقیقت همان سبک معماری ایران در دوره ایلخانیان است
مایه گرفته .

همایون و حبیبه بانو هنگام اقامت در ایران از گنبد
سلطانیه دیدن کردند و بدون شک این بازدید در روحیه هر دو
تقرائز مستقیم داشت ، بخصوص محوطه زیر گنبد همایون یا
محوطه زیر گنبد سلطانیه شباهت فراوان دارد و شاید بانوی
میزبان الگوی اصلی که در نظر داشته همان بنای گنبد سلطانیه
بوده است . معمار اصلی بنا ایرانی بوده و از قرار نوشته پرس
براون " میرک میرغیاث‌الدین نام داشته و طبق درخواست
و دستور وی گروهی از بنایان و هنرمندان ایرانی به دلی
آمده و در برای بزرگی که اکنون خرابه‌های آن در جنوب
غربی آرامگاه وجود دارد ساکن شدند ، اگر چه این سر امروز
غریباً نامیده می‌شود اما به احتمال قوی ممکن و مایه این
کارگران و هنرمندان بوده‌است که به امر حمیده بانو بکار
گماشته شده بودند و این احتمال که این سر ممکن حمیده نفر
از علما بوده است که توسط حمیده بانو از مکه به دلی
کوچانده شده بودند پایه و اساس درستی ندارد ."

برخی از یاستانتشمان اثر نفوذ معماری ترکان آناتولی
را نیز در بنای همایون تشخیص داده‌اند اما هیچ‌یک نامی از
معماران ترکان که در ساختمان آن حرکت داشته باشند نبرده‌اند
رته گروهی هنگامی که از بناهای عهد پاپر (مسجد بانویات
و مسجد سامبال) بحث می‌کنند از یک نفر ترک عثمانی بنام ستان
و شاگردش یوسف نام می‌برد که حتی در ساختمان بناهای عهد
اکبر : قمرهای دلی ، آکرا و لاهور ذوق و سلیقه‌اش اثر
داشته است اما درباره بناهای همایون ساکت است و در پایان
بحث خود نتیجه می‌گیرد که :

بهر صورت آنچه مهم است و بطور طبیعی عامل اصلی
شمرده می‌شود نفوذ ایران است"

بدون شک بنای همایون آغاز دوره جدیدی است در
معماری هند که باید بدان دوره توسعه و عظمت نام داد .
بناهای مهمی که در وسط باغها ساخته شدند و در همه ذوق
شاعرانه و روح معماری ایرانی وجود دارد ، بناهای زیبا و
مجال در وسط باغهای منقا (چهارباغ) ، از آن جمله‌اند :
مقبره خان خانان در دلی ، مقبره اکبر در سنگدره ، مقبره
جهانگیر در شاهدره لاهور ، مقبره احمدالدوله و تاج‌محل در
آکرا ، مقبره ملکه اورنگ‌زیب در اورنگ‌آباد و بنای مشرف
چنگ در دلی ، مقبره مشرف چنگ آخرین بنای مجال درین

گروه است که در قرن نوزدهم هجری ساخته شده و چهار
چتری آن بیشتر رنگ گنبدت مسجد ایران را بخود گرفته
است تا چیزی هندی . علاوه برین عمارات و قمرهای نشینی
امپراتوران نیز در وسط چهار باغهای منقا ساخته شدند .
نخستین چیزی که در بنای همایون چشم را خیره می‌سازد
عظمت و بزرگی بناست ، مصالح ساختمانی آن غیر از گنبد
مرمرین سنگ‌نهدیه و سنگ‌سرخ است . صرف نظر از چترهای اطراف
گنبد هر چه هست ایرانی است و این سبک معماری ایرانی است
که ازین بعد در طی سه قرن در تمام بناهای دوره باهاری هند
بچشم می‌خورد ."

بنای همایون از لحاظ جسم و روح هر دو ایرانی است"
آنها به تنها یکی از بهترین نمونه‌ها بلکه یکی از عالیترین
نمونه‌ها که در عین خصوصیات معماری معاصر خود را نیز
حفظ کرده است . گنبد بنای همایون یک گنبد کاملاً ایرانی
است که دارای بعضی عوامل چترآبایی ممکن است بدان از
لحاظ سبک تاتار اطلاق شود اما در حقیقت همان گنبد
دوبلستانی ایرانی است که توسط ترکان اقبالی و تکمیل
و توسط باهاریان هند به تنها درجه تکامل و زیبایی خود رسید .
این نوع گنبدسازی را ایرانیان در هند رواج دادند و بهترین
نمونه آن گنبد مقبره خان خانان در دلی است"

تاریخ نشان نمی‌دهد که در هیچ جای جهان جز ایران
ساختمان چنین بنایی سابقه داشته باشد . گنبدی با این عظمت
و زیبایی ، طاقها ، ایوانها در هیچ جای چتر بناهای ایران دیده
نمی‌شود . اما طاقهای قسمت داخلی بنا و محوطه زیر گنبد نیز کاملاً
از ایران اقتباس شده و بجز آن می‌توان گفت که فقط هند
می‌توانست با قدرت سحرآمیز هنرمندان و صنعتگران ایرانی
و مصالح ساختمانی فراوان و عالی خود از جمله مرمر و سنگ
سرخ چنین شاهکاری را بوجود بیاورد"

بنای همایون از لحاظ روح و جسم ، عنوان بهترین
نمونه معماری عرفی ذوق و سلیقه استعداد و کاردانی دولت
باستانی آسیا ایران و هند است که هر دو از لحاظ معماری و
کارهای ساختمانی در طرز اول قرار دارند"

- ۱۰ - پرس براون - معماری اسلامی هند ص ۹۷ .
- ۱۱ - دلی و بناهای اطرافش : دکتر د . شرما . شرح اداره کل
باستانشناسی ص ۹۱ - سرحد ورودی شرقی عرو را با کاشیکاریهای جالب
شبه بناهای دوره تیموریان و اوایل سلوئی است و در روی آن کتیبه‌های
از مرهباو وجود دارد و سقف هشتی این سر در دارای ظرافت و
گیربجائی است که بکار هنرمندان ایرانی شباهت زیاد دارد .
- ۱۲ - هند : رنه گروسه ص ۱۳۲ .
- ۱۳ - شهرهای مغولی هند : گاون هامبل و لندن ۱۹۶۸ .
- ۱۴ - شهرهای مغولی هند - گاون هامبل ص ۴۱ .
- ۱۵ - پرس براون - معماری اسلامی هند ص ۹۸ .
- ۱۶ - پرس براون - معماری اسلامی هند ص ۹۸ .

سکوی بزرگی که بنا بروی آن ساخته شده ۴ یا پانصدی دارد. طبقه اول ساختمان که هرقل آن را ۱۷ طاقنا و اتاقهای متعدد تشکیل داده خود ۱۷ یا پانصدی دارد و از هر طرف با یک راه پله مستقیماً به سکوی آخرین که اصل بنا برویش ساخته شده منتهی میگردد. ارتفاع گنبد ۴۲ متر است و در چهار سمت محوطه زیر گنبد چهار هشت گوش بزرگ بوجود آمده که هر یک راه خاصی دارد و این محوطه‌ها با خارج و با محوطه مرکزی پانچیزدهای تمام قد مشابه مری مربوط شده است. بطوریکه می‌توان گفت تمام فضای زیر بنا یک محوطه واحد است که با احترام امپراطور آنها را از محوطه مرکزی جدا کرده‌اند. در چهار گوشه پست‌بام عمارت که گنبد در وسطش قرار دارد چهار چتری بزرگ ساخته شده که در حقیقت بروی آن چهار محوطه هشت گوش استقرار یافته و در بالای چهار ایوان بزرگ و زودی نیز هشت چتری کوچک ساخته‌اند. در وجه شرقی ۲۴ مناره بسیار کوچک نیز در اطراف بنا ساخته‌اند. مناره‌های بزرگتر در روی ایوانها و مناره‌های کوچکتر در اطراف چترهای بزرگتر ساخته شده و یک هم‌آهنگی و توازن خاصی همراه با چترها بوجود می‌آورند.

بنای همایون دارای مناره نیست. جز دو کتیبه کوچک بروی ستگاهی یادبود (قرن دوم و سیزدهم) و مقداری کتیبه عربی (آیات قرآن) درین بنا کتیبه‌ای دیده نمیشود. نقاشی منحصر است به نقاشی ساده‌ای در سقف یکی از هشتی‌های چهارگانه اطراف بنا.

چنین بنظر می‌رسد که سقف محوطه زیر گنبد نیز دارای این گونه نقاشیها بوده و در سالهای اخیر از بین رفته است. در محوطه آرامگاه حمیده بانو و قرینه آن در مغرب گنبدیهای بسیار ظریف شبیه گنبدیهای دوره لودی‌ها که اقتباس از گنبدی عصر سلجوقیان ایران است برجای مانده.

آرامگاه در وسط باغ بزرگی ساخته شده است که شکل مربع دارد. ابتدا این محوطه را به نه مربع مساوی تقسیم کرده‌اند و مربع وسط را برای احداث بنا در نظر گرفته‌اند. هشت مربع باقی‌مانده که چهار باغ نام دارند هر یک به چهار قسمت بخش شده‌اند و چهار خیابان پهن از جلو بناها به چهار سمت باغ که دارای دیواری عظیم است امتداد یافته در جنوب و غرب به دو دروازه عظیم می‌رسند. راه شمالی به منبع آب و راه شرقی یک ساختمان کوچک و مصفا که طرف رودخانه چمنانگاه می‌گنجد منتهی می‌شوند.

قطب در وسط مربعی که در جنوب شرقی قرار دارد گنبد و مقبره‌ای ساخته شده که تاریخ آن سال ۹۹۹ است و متعلق به دلاک یا آرایشگر پانی بنا بوده است و در خارج از محوطه

زردی رودخانه چمنانگیندی یا کاشیهای آبی باقی‌مانده و بدنه شمالی آن حاوی بهترین نوع کاشی است که در هند وجود دارد و بدون شک با دست هنرمندان ایرانی ساخته شده. این بنا آرامگاه فهمیخان دوست و مشاور خان خانان سردار معروف بایران است. بنای همایون با صرف مبلغ ۱۵۰ میلیون روپیه در سال ۹۷۶ پایان پذیرفت.

در سال چهاردهم جلوس اکبر بنای مقبره جنت‌آشنایی همایون پادشاه وقوع یافت. . . . بخرچ مبلغ پانزده لاک روپیه انجام و اتمام پذیرفت.^{۱۸}

بخت خود را در بازه بنای همایون غایبانه داده برسی تحولات معماری هند اسلامی و تحقیق در باره نفوذ معماری ایرانی در هند را که خود تیز به یک مقاله جداگانه دارد به وقت دیگر می‌گذاریم و در پایان مقال این ادعای جالب ربه گروه هندشناس و هنرشناس معروف فرانسه را ذکر می‌کنیم:

«نقش که ایران در قرن ۱۶ در تکوین فرهنگ و هنر هند اسلامی برعهده داشت مشابه بود با نقش ایتالیا در عصر رنسانس برای تکوین فرانسه، عهد رنسانس و قرون جدید با آنچه درخشندگی و عظمت^{۱۹}»

برای تهیه این مقاله از منابع زیر استفاده شده است:

- ۱- باورنامه فارسی. نسخه خطی، موزه ملی هند. دهلی نو.
- ۲- سیرالمنازل. سنگین بیگ نسخه خطی موزه قلمه سرخ دهلی.
- ۳- نسخه خطی: تاریخ خاندان تیموری که توسط امپراتور شاه جهان برای منسوخ کردن آن ۸۰۰۰ روپیه خرج شد - کتابخانه خدایانش خان.
- ۴- همایون نامه - نسخه منحصراً موزه بریتانیا - این کتاب در سال ۱۹۰۲ توسط بانو Annette S. Beveridge در لندن با ترجمه انگلیسی و بیوگرافی گلین بانو نویسنده کتاب و بیوگرافی زنان معروف خاندان تیموری که در کتاب آمده چاپ و منتشر شد.
- ۵- رته گورسه: هند
- ۶- دکتر فرما: دهلی و بناهای اطرافش
- ۷- پرسی براون: معماری هند
- ۸- نقوی: مقبره همایون و بناهای الحاقی آن
- ۹- عصر وزندگی همایون
- ۱۰- گارون هامیلی: شهرهای مغولی هند
- ۱۱- ابوالفضل غلامی: اکبرنامه فارسی جلد اول

۱۸- نسخه خطی سیرالمنازل: سنگین بیگ. موزه قلمه سرخ دهلی.

۱۹- هند: ص. ۱۳۲ R. Grausset

ریشه‌ها تا تاریخ مهشال و حکم

(۷)

« باج بشغال نمیدهم »

گاهی دور زمان و مقتضیات محیط اجباب میکند که آدمی بحکم ضرورت و احتیاج نسبت با افراد مادیون و کم‌مایه تمییز و پیروی کند و دستور و فرمایش را برخلاف میل و رغبت اطاعت و اجرا نماید. بعضیها در عین نیاز و حاجتمندی زیر بار افراد کم‌ظرفیت نمیروند و عزت نفس و سعادت طبع خویش را جزیر و بالائی از آن میدانند که با وجود پاک‌دلان وارسته بدینکل رویاه مفتان فرورماید بروند. تمام مال و خواسته را در پیش پای رانمردان میریزند ولی دیناری عسفا بدون همتان نمیدانند، جان بیجانا منهدم ولی قحطی در راه فرورمایگان برنمیبارند. خلاصه تاج برستم می‌بخشد ولی باج بشغال نمیدهند چه آفرای عین قنوت و سرفرازی و اینرا کمال خفت و خواری میدانند.

در ضرب‌المثل بالا بدلیلی که ذیلا خواهد آمد شغاف صحیح است نه شغال. گویانکه در مقام مقایسه با شیرزیان بشافیه همان شغاف در مقابل رستم دستانت با صاحبترین روایت در مورد ضرب‌المثل بالا همان شق اول است که بدستان تاریخی رستم و شغاف مرتبط میباشد و در شاهنامه فردوسی بتفصیل آمده ذیلا اجمالاً از آن تفصیل بیان میشود:

در اندرون زال پدر رستم کینک ماهرونی بود که خوش میخواند ورود مینواخت. زال را از کینک خوش آمد و او را بهسری سرگردید. پس از مدت مقرر:

کینک پسر زان از وی یکی

که از ماه بیبا نبود اندکی

بیلا و دیدار سام سوار

وزو شاد شد دوده نامدار

ستارمشتانان و کندآوران

ز گشیر و کابل گرفته سران

بگفتند با زال سام سوار

که ای از بلند اختران یادگار

مهدی یرتوی آملی

جو این خوب چهره بپردی رسد
بگام دلیری و گزندی رسد
کند تخمه سام نیرم تباه
شکست اندر آرد بدین دستگاه
همه سیستان زوشو پسر خروش
وزو شهر ایران برآید بجوش

زال زر از این پیشگوئی عمگین شد و بخدا پناه برد که خاندانش را از کید دشمنان و مفاسد بیگانگان محفوظ دارد. بپیر تقدیر نام نوزاد را شغاف نهاد و تربیت و پرورش او همت گماشت. چون شغاف بحد رشد رسید او را نزد شاه کابل فرستاد تا در کشورداری و تمشیت امور مملکت بصبر و خیر شود. شاه کابل دخترش را با او تزویج کرد و دو بزرگداشت او از گنج و خواسته دریغ نوزید. در آن موقع باج و خراج کشور افغانستان برستم دستان میرسید و همه ساله معمول چنان بود که یک چرم گاوی باز و ساو میستانند و برای تمهین بزابلستان میفرستادند:

چنان بُد که هر سال یک چرم گاوی
ز کابل همه خاستی بازوساوی

اکنونکه شغاف بدامادی شاه کابل درآمد انتظار داشت که برادرش رستم باج و خراج از شاه کابل نستاند و در واقع کابلیان باج بشغاف بدهند. اهالی کابل چون اینخبر شنیدند از بیم رستم و یا از جبهه آنکه شغاف در مقام مقایسه با برادر نامدارش مردی لایق و کافی نمیدانستند همه جا در کوی و برزن و سروسرعلن بیکدیگر میگفتند: تاوقتیکه رستم زنده است ما باج بشغاف نمیدهم. باری موقع باج‌ستانی فرا رسید و عمال رستم بکابل آمده و باج و خراج مقرر بستند. شغاف از بی‌اعتنائی برادر و رفتار عاالی بی‌نهایت متأثر گردید و در

پنهانی با شاه کابل هندستان شد که بتبصری رستم را از میان بردارند :

چنین گفت با شاه کابل شهاد
که گرزین سخن داد خواهی بدهد
یکی سوز کن بهتر آن را به خوان
میورود و راستگراں را بخوان
بسی خوردن اندر مرا سرد گوی
میان سخن تا جو امرت گوی
ز خواری شوم سوی زابلستان
بنالم ز سالار کابلستان
چه پیش برانز چه پیش پدر
ترا ناسزا خوانم و بدگشتر
بر آشوب آورم سراز چهر من
بیاید بدین نامور شهر من
تو بخجیر گاهی نگه کن برام
نکن چاه چندی بخجیر گاه
بر ازنده رستم و رخس ساز
بسن در نشان نیزه‌های دراز
اگر ده کنی چاه بهتر ز پنج
سوخوایی که آسوده گردی ز پنج
سر چاه را زین سپس سخت کن
ز گفتار لب نیز پردخت کن

همین ترتیب عمل کردند و شهاد ظاهراً با حالت کینه و قصب زابلستان رفت و در نزد پدر و برادرش رستم از شاه کابل به بدگویی پرداخت و از رستم خواست که با قنوی عریض کند و شاه کابل را بجرم اهانت و اسائه ادب گوشمالی دهد :

چو بنایه رستم بر آشت و گفت
که هرگز نماد سخن در نهفت
من آورم بدین گفته بیجان کم
برو بسر دل دوده بیجان کم
نشانم ترا شاه بر تخت اوی
بخاک اندر آرم سرویخت اوی

شهاد در اندیشش خنده ممکن است برادرش رستم با سپاهی گران بجانب کابل بشناید و قبل از آنکه خود در چاه افتد چاهکن را از میان بردارد و نقشه شومش یکسره بر آب شود. تبصری بخاطرش رسید و با قیافه حق بجانب پرستم گفت :

بر آیم که او زین بشیمان شدمت
وزان وقتم سوی درمان شدمت
بیارد کتون پیش ، خواهنگران
ز کابل گزینمده فراوان سران

چنین گفت رستم که اینست راه
مرا خود بکابل نباید سپاه
زواره بس و نامور صد سوار
پناده همان نیز صد نامسار

شهاد چون کار را بر مراد دید بر فرور یک تیزنگی نزد شاه کابل فرستاد و بوی تکلیف کرد که با استقبال رستم بیاید و با حالتی تر از آن کرده پوزش بطلبید ، شاه کابل بدستور شهاد عمل کرد :

چو چشمش بروی نهفت رسید
پناده شد از آب کساورا دیدید
همان موزه از پای بیرون کشید
بزارای بیژگان ز دل خون کشید
دو رخ را بپاک سپه سر نهاد
همی کسره پوزش ز کار شهاد

رستم ویرا بخشید و خارج از شهر کابل در منطقه سبزی اردو زد ، پس از چند روز شاه کابل از رستم تقاضا کرد که برای رفع خشکی بشکار برود و در شکارگاه اختصاصی جدید گور و آهو بپراندند . رستم بدرفت و در معیت برادرش شهاد و زواره و سایر همراهان بشکارگاه تاخت . شهاد برادرش رستم را در شکارگاه طوری راهنمایی کرد که رخس نکاور آب رستم در میان چند چاه واقع شد . آب از رفتن بالا ایستاد و سهم بر زمین گوید :

دل رستم از رخس شد پر زخمش
زمانه خسرد را بپوشید چشم
یکی تازمانه بر آورده نرم
بزه تنگ دل رخس را کرد نرم
چو او تنگ شد در میان دو چاه
ز چنگه زمانه همی سخت راه
دو پایش فرو شد یک چاهبار
لبند جای آویزش و کارزار
بسن چاه بر خریه و تیغ نیز
لبند جای مژدی و راه گریز
بدرید بهلوی رخت بزرگ
بسرو پاک آن پهلوان سترگ

رستم از درون چاه که تا سینه در آن فرو رفته بود سر برگردانید و چون شهاد را با لپهای متیسر دیده آه سردی از دل برکشید و گفت :

بیشیانی آید ترا زین سخن
بهمیچس ازین به نگرندی کهن
همانگاه شاه کابل از راه رسید و با قیافه‌ای مضطرب

و بریشان نهفتن را دلجوی داد که هم اکنون بزنگه مخصوصش
را بر باین وی حاضر خواهد کرد :
نهفتن چنین داد پاسخ بدوی
که ایسر بد گوهر چارهجوی
برآمد مرا روزگار بزشت
تو برین میالای خویش سرشاک

سپس روی پشاده کرد و از او نیروگمان خویش را خواست و مخصوصاً دستور داد که یکی از تیرها را در چشمت کسان جای دهد و در زینش بگذارد تا اگر شیر شرمه‌ای احیاناً برافش آید در این حالت بیجان از خود دفاع کند و کالیش طعمه حیوانات درنده نگردد . شهاد بدیناه غافل از نقشه انتقامجویانه رستم تیری را بسختی در کمان جای داد و با دوتیر اضافی در کمانش نهاد و در حالیکه پوزخندی بر لب داشت و در دل از این حادثه خائمان بود از برادر دور شد ولی هنوز چند قسمی نرفته بود که متوجه شد رستم کمان را بسوی او نشانه گرفته است . شهاد از ترس جان در پشت درخت توپمندی که محل کهنسالی میانهمی بود پنهان گردید :

چو رستم چنان دید پتراخت دست
چنان خسته از تیر بگشاد منت
درخت و برادر هم بر بدوخت
بهمگام رفتن دلش بسرفروخت
شهاد از پس زخم او آه کرد
نهفتن بیرو درد کوتاه کرد

چنین گفت رستم که بزبان سپاس
که بودم همه ساله بزبان شناس
کران پس که حاتم رسیده پاپ
برین کین من روز نامد بشب
بگفت این وجانش برآمد ز تن
برو ز آرزو گریان شدند انجمن
زواره بجای دیگر در ببرد
سواری نماد از بزگان و خرد
انفأاً یکی از همراهان رستم که از معرکه جان بدر برده بود بسرعت هرچه تمامش جانب سستان گرفت و زان را از بدنه‌های شهاد و فرجام کار رستم آگاهی داد :

خروشی برآمد ز زابلستان
ز بدخواه و از شاه کابلستان
همی کرد زان از بر پال خاک
همیکرد روی و بر خویش جاک
همی گفت زار ای گیسو بیلتن
نخواهم که پوشد تم جز کفن
گیو سرفراز ازدهای دلیر
زواره که بند نامبردار خیر

شهاد آن بصری شوریده بخت
بگد از بس آن خسروان درخت
همانگه فرامرز را با سپاه
فرستاد تا وزم جوید ز شاه
تن کشته از خاک باز آورد
جهان را بزاری نیاز آورد

فرامرز با عده‌ای از نجیب سواران و سرداران بسوی کابل شتافت و اجساد رستم و زواره و سایر زمامداران ایران و حض لاشه رخس را زابلستان آورد و با تجلیل باشکوهی که کمتر نظیر داشت مدفون ساختند سپس مجدداً با سپاه گران بکابل رفت و در جنگ عظیمی شاه کابل را اسیر کرده موضع فیجی در همان جا سه سنگون ساخت و چهل تن از خویشاوندان شاه کابل منجمه چند شهاد را با پیش سوخت و بکتن زابلی را بسطنت گذارد و خود زابلستان بازگشت . این بود داستان رستم و شهاد که سرانجام مردم باج پشاده ندادند و شهاد و شهادیان این آرزو را ننگور بردند اما در کتاب «فرهنگ عوام» تألیف امیرقلی امینی راجع بضرر المصلح بالا چنین آمده‌است :

«معروفست در ارستان که یکی از پشهای تابع امصفهانست برای اینکه شهاد با بچارانگور زبان رساند همه شب خری مژده یا خوردنی دیگری نظیر آن دریاغات خود میگذاردند تا وی بخوردن آن بپردازد و از خوردن اسراف جوید این عمل تدبیراً مورد مثل قرار گرفته و حاله بکسیکه بخواد چیزی را بزور از کسی بازساند گویند : باج پشغال بدهم ، و بصورت دیگر نیز گویند : اینجا ارستان نیست که باج پشغال بدهم.»^۱

معدلت اصح روایات همان موضوع شهاد است که در اصطلاح عوام بعلت عدم اطلاع از جریان قضیه بصورت شهاد درآمده است . نگارنده این مطلب را از خود نساخته بلکه از ارهاب تحقیق و اطلاع کسب نظر کرده است . اصولاً باج پشغال دادن از نظر عقاد سلیم هم جای تأمل است خاصه آنکه داستان رستم و شهاد و موضوع باج و خراج در شاهنامه فردوسی آمده و محل و دید باقی نمیگذارد .

«باج تا صبح دولتت بدهم»

این مثل که از قصیده سرای بزرگ ایران کمال‌الدین اسمعیل امصفهانی شاعر قرن هفتم هجری است درموازی بکار میبرد که آدمی با تاز و تالیق نهانی اعدا خود یا دیگران که شهادی از آن بروز و ظهور کرده باشد بدیده تأمل و تردید بنگرد در آنصورت ضرب‌المثل بالا را بر زبان

می‌آورند تا بندهٔ غلظت و تردید را بدور اندازد و بسراجم کار بانظر اطمینان و یقین نگاه کند. این مصراع بر اثر واقعه‌ای بسورت شرب‌المثل درآمد که ذیلاً شرح آن می‌پردازد :

خلایق المعالی کمال الدین اسمعیل بن جدال الدین محمد بن عبدالزق اصفهان معروف بکمال الدین اصفهان از شاعران نامدار ایران در قرن هفتم هجری است . چون در خاق معالی ناز و منامین بگر دقت و بار بار اندیش داشت بخلایق المعالی معروف گردیده است .

بیماری از افراخان خاندان مساعد اصفهان و بعضی از امراء و پادشاهان زمان مانند اتابک سعیدی و زنگی و جلال الدین خوارزمشاه و حسام الدین اردشیر باوندی پادشاه طبرستان را منسب گفت . کمال الدین اصفهان پنجم خویش قتل عام مغول را بسال ۶۳۳ در اصفهان دید و چون آن قتل‌عام ناشی از اختلاف مذهبی بین حنیفه و شافعیه اصفهان بود و سربازان مغول شافعیه و حنیفیه هر دو را تمامی کشتند و آن شهر را که تا این تاریخ از دستبرد آن قوم خورنیز محفوظ مانده بود با خاک برآوردند.^۲

کمال در آن باب چنین گفت :

کس نیست کدنا بر وطن خود گرید
بسر حال تپاد مردم بد گرید
دی بر سر مرده‌ای دودش بیون بود

امروز یکی نیست که برصد گرید
بدان واقعه قتل‌عام اصفهان کمال الدین اصفهان در حاشیه‌ای که جبههٔ خود ترتیب داده بود گوشهٔ عزت گرفت و دو سال در آن خانهٔ بس برد تا در سال ۶۳۵ هجری بدست مغولان قتل رسید . بطوریکه در تذکره‌ها و کتب تاریخی مندرج است کمال در وقت جان دادن این رباعی را گفت و بر دیوار نوشت :

دل خون شد و شرط جانگدازی اینست
در حضرت ما کمینه‌بازی اینست
با اینهمه هم هیچ نمی‌بارم گفت
شاید که مگر بنده نوازی اینست

باری ، چنانکه اهل ادب و تحقیق آگاهی دارند بنحویکه امروز از دیوان خواجۀ شیراز فال میگیرند قول از آنکه صیت شهرت حافظ مدبر ایران و سایر مناطق پارسی‌زبان باوج کمال برسد ایرانیان و یارسی‌زبانان از دیوان کمال اصفهان که قدمت و تقدم شهرت داشت فال میگردانند و حتی بعد از مشهور شدن حافظ نیز اگر دیوانش احیاناً در دسترس نبود مانی نمیدادند که «دیوان کمال را بنظرفر تال مورده استفادۀ قرار دهند .

هنگامیکه خبر قیام شاه عباس کبیر و حرکت وی از خراسان بسمت قزوین «پایتخت اولیهٔ سلاطین صفوی» در

از روی پدربخش سلطان محمد شایع شد بران قوم و جبراهان سلطان محمد برای اطلاع و آگاهی از عاقبتی کار و سرانجام مبارزهٔ پندرو پسر که یکی بنظرفر از نفس ندانن تابع شاهی دیگری بقصد جلوس بر تخت سلطنت ایران فعالیت میکردند دست بنقال زدند و از دیوان کمال اصفهان که در بسترش بود بپاری چشمت . در تاریخ عالم‌آرای عباسی^۳ راجع باین واقعه چنین آمده است :

«بالجمله چون این خبر سعادت‌آفرین برادر و شایع گشت همگان را موجب استعجاب میگردید چه تا غایت در بودمان صفوی چنین امری وقوع نیافته بود . راجع معروف از صدر اعظم قاضی خان الحسینی استماع نمودم که در سالیکه نواب سکنرشان در قراقرغ قتلاقی داشت خواجه ضیاء الدین کاشی مشرف الکساندرخان باره آمده بود از من سؤال نمود که خبر پادشاهی شاهرزاده کامران در خراسان وقوع دارد یا نه ؟ من در جواب گفتم که بلی ، باقواه چنین مذکور میشود اما هنوز بتحقق نرسیده . دیوان کمال اسمعیل در میان بود خواجه مشارالیه احوال شاهرزاده را از آن کتاب نقل نمود ، در اول صفحهٔ هفتم این قطعه برآمد . قطعه :

خسرو تاجبخش و شاه جهان
که ز قیامش زمانه بر حذر است
تضعهٔ چرخ سوی او حرم
مژدهٔ فتح و دولت دیگر است
رای او پیر و دولتش برآست
دست او بحر و خلد جرش خیر است
که بگردد بتیغ چون خورشید
هر چه خوردند را بر آن گذر است
خوبش گفت تو چه پنداری
عصرهٔ ملک او همینقدر است
نه که در جنب پادشاهی او
هفت گردون هنوز مختصر است
بالم تا تمیح دولت پندم
کاین هنوز از تالیخ سحر است

چنانکه میدانیم پیشگویی کمال در غزل مزبور بتحقق نرسید و سلطان محمد در ذی‌حجۀ سال ۹۹۶ هجری در شهر قزوین تاج شاهی را بر سر پسرش شاه عباس گذاشت و مصرع مزبور بحث از آن تاریخ و بسبب همین واقعه بر سر زبانها افتاد .

۲- جلد دوم تاریخ ادبیات دوازدهمین آماره مکر ذی‌حجۀ سال ۱۳۳۳ هـ .
۳- تاریخ مغول تألیف عباس اقبال صفحه ۵۳۳ .
۴- صفحه ۲۰۳ .

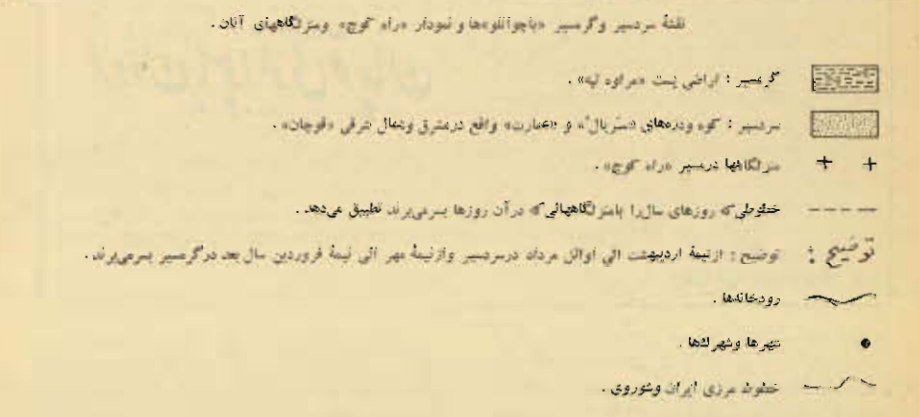
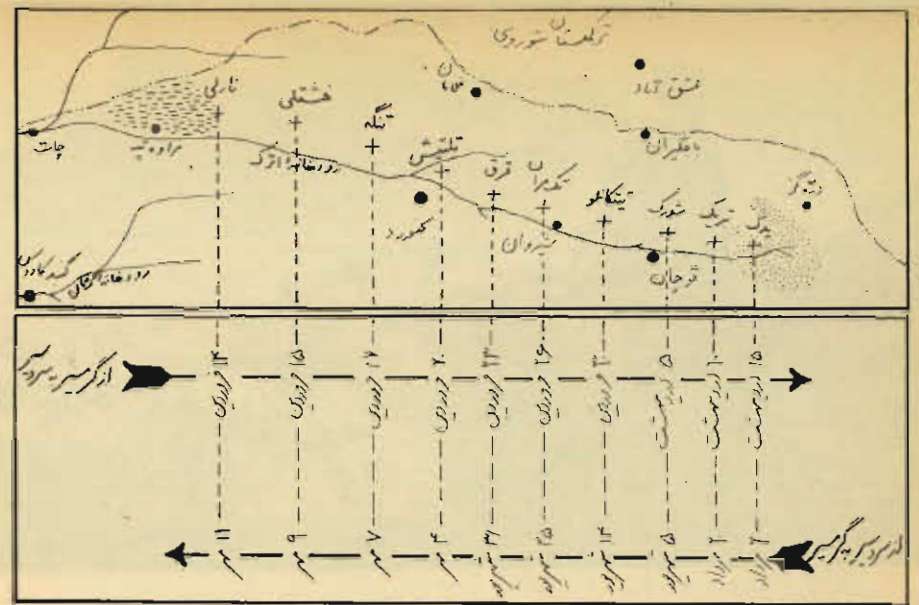
هژرو بر دم



گردان باچوانلوئی قوچان

هوشنگ پور کریم
از انتشارات اداره فرهنگ عامه

«باچوانلو - Bâcvânlu» ها تیره‌ای کوچکند از مردم ملاپناه‌های بی نام «زغرانلو» که به «گرد قوچان» معروفند . کردهای قوچانی و نیز کردهای دیگری که در مناطق شمالی «خراسان» پسر می‌برند ، مسلمان و شیعه مذهبند و به‌کردی سخن می‌گویند . قسمت عمده‌ای از آنان کشاورز و روستائینند و اندکی دگر دامدار و چادر نشین . مقاله حاضر را که به توصیف اجلیالی زندگی چادر نشینان «باچوانلو» اختصاص یافته است ، بر اساس اطلاعاتی نوشته‌ام که تابستان گذشته ضمن سفر بمناطق سرسیری آلمان (در ارتباطات حوالی «قوچان») فراهم آورده بودم و نیز بر اساس اطلاعاتی که از مناطق ایران^۱ و این اطلاعات اخیر در جوار مطالعهٔ زندگی «کرمانجی



کبیر» برای مقابله با ایل و طایفه های مهاجم «ارکان» به این مناطق کوچایند شده. در «نامه عالم آرای نادری» آمده است که:

«... در ایام جلوس بیعت مانوس توابع علیین آشیان»
 «شاه عباس مثنوی که بلاد خراسان از لوث وجود عبدالقون»
 «مغان از یک سترده معالک موروثی را که چندین سال در مشرف»

«بدان امور است شرط و نسق خراسان مشروط گردد. تا اینکه»
 «بعد از تسلط ممالک آذربایجان، از نواحی ارومی بقدره»
 «چهار هزار و پانصد خانوار از حمايت افشار کوچایند نزد»
 «نواحی ایورد و دره جز سکنی نمودند و بعد که تسلط نواحی»
 «ارمن روم و بلخ نیز بهم رسانید، قریب به سی هزار خانوار»
 «از طایفه اکراد کوچایند آهارا روانه خراسان نمود که»
 «از نواحی خوشان» ای الی داغ سکنی و...»

در همین مورد کدهای نواحی شمال خراسان، «باز تولد»
 در کتاب «جغرافیای تاریخی ایران» نوشته است:

«... شاه عباس برای نیابت مملکت از تاخت و تاز»
 «تزازک و از یکن نسیب بدان گرفت که اکراد جنگجورا»
 «از ولایت غربی بدین سامان کوچ دهد و...»

گویا در کوچ این طایفه های کرد، علاوه بر سیاحت میلکت از تاخت و تاز اقوام بیگانه، مقاصد دیگری نیز مطلوب نظر بوده است. چنانکه گروهی از کردهای ایرانی که از فرقه «اهل حق» بودند به نواحی «کجور» و «کلارشت» ماژندران نیز کوچایند شدند که احفاد و اولاد آنان هنوز هر در برخی از روستاهای این دو منطقه مستقر و زندگی را با حفظ زبان و ممالک ندی خود در شرایط بدیشتی به کنت و ورز می گذرانند. و این دو منطقه از جمله مناطق کوهستانی «ماژندران» است که حد اقل به علت موقعیت جغرافیایی نمیتوانست از طرف اقوام بیگانه مورد تهدید قرار گرفته باشد.

بعد از سقوطه، «شاهشاه» نیز به انتقال مثنی از ایل و طایفه های فرمان دار، چنانکه طایفه «عمارلو» را که از جمله طوایف کرد شمار خراسان بود به منقلقه های از کوهستانهای

«گیلان» کوچایند که در سمت غربی کوههای «الموت» واقع است. و این منطقه آنک به نام همین طایفه نامیده میشود. زیرا که بیشتر مردمان از طایفه «عمارلو» هستند و گویشی را که هنوز به آن سخن می گویند «کردی» یا «کرمانجی - Kernānji» می نامند.

از جمله کدهای که در زمان «شاه عباس کبیر» به نواحی شمال خراسان کوچایند شده بودند، «زعفرانلو» ها در «فوجان» و اراضی روستاهای اطراف آن مستقر شدند. بعدها حکام فوجان نیز عموماً از خوانین «زعفرانلو» برگزیده می شدند. چنانکه «امیر حسین خان»، معروفترین آنان، که از طرف «ناصرالدین شاه» لقب «شجاع الدوله» گرفت، از خوانین «زعفرانلو» بود. در «سفرنامه ناصرالدین شاه» به خراسان، حسن توصیف «فوجان» در باره «زعفرانلو» ها هم شرح آمده است:

«... هوای فوجان قریب به اعتدال و خنک است و آب آن در نهایت گوارا و مردمانش همه باهوش و دکاوت»
 «و شجاعت و قرات و از طایفه زعفرانلو است. هزار سواره»
 «چترار مکمل و مسلح بیوسته برای خدمت دولت حاضر»
 «است. در هنگام ضرورت هزار و پانصد سوار و هزار پانصد»

- ۱- «خیوشان» نام قدیمی منقلقه ای است که «فوجان» کنونی هم در همان منطقه بنا شده است.
- ۲- نقل از صفحه ۱۹ «نامه عالم آرای نادری» - چاپ عکس شوروی از نسخه اصل.
- ۳- نقل از «جغرافیای تاریخی ایران» ترجمه حمزه سرداورد.
- ۴- مراجعه شود به مقاله «یاکند» به همین قلم در مجله «هنرمند» شماره ۲۷ سال ۱۳۳۳.

تصویر و طرحی از چادر زندگی باجواولوها که آرا «gen» می نامند! باضیغ نامهای کردی اجزا، آن

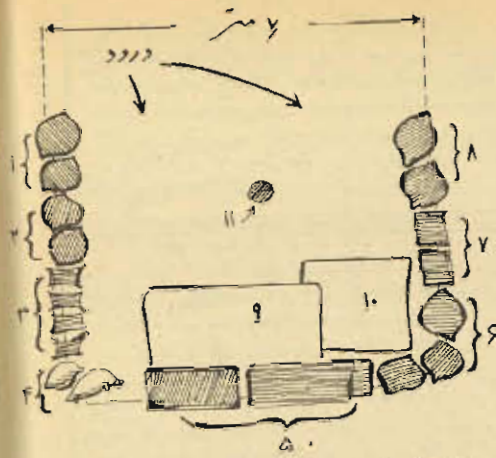


«ممكن است با اسلحه جابر خدمت شوند...»

«زغزاللو» علاوه بر تیره «باجواللو» تیره‌های دیگری هم دارد که نامشان اینست اینهاست: «دهودانلو» - «Havadanlı» ، «بادلو» - «Bādallu» ، «قهرمانلو» ، «توپکانلو» ، «کم‌کلانلو» - «Kom Kelānlu» ، «هیرانلو» - «سپت‌کلانلو» ، «کیم‌بنیک» - «Kox benik» ، «ورانلو» - «Verānlu» و... قسمت عمده‌ای از این مردم که در صد سال اخیر به تدریج به کشاورزی روی آورده‌اند روستاهاست و قسمتی کوچک که هنوز دامداری میکنند چادر نشینند و بعد از فصل بهار با احتیاط خود از ارتفاعات حوالی «فوجان» مستعین به اراضی پست شمال «بشت گرگان» و به حواشی رودخانه «اترک» می‌روند. نمودار مسیر کوچ «باجواللو» را در قسمتی که به این گذار شبیه می‌شود نشان دادیم. در این نمودار ، مسیر کوچ را که «باجواللو» ها اصطلاحاً «راه کوچ» می‌نامند و منزلگاه‌هایشان را طرح کرده‌ام. و نیز محل مترازا و چراگاه‌های «راه کوچ» را با موقعی ازالال که کوچندگان در آن محل جا بس می‌برند تطبیق داده‌ام.

چنانکه از این نمودار هم بیندازد ، «باجواللو» ها هر سال از نیمه مهر الی نیمه فروردین سال بعد در گرمسیر بس می‌برند که منطقه‌ای است واقع در حوزه بخشی به نام «مراوه تپه» و در حاشیه رودخانه «اترک» ، از نیمه فروردین در جهت مخالف جریان «اترک» منزل بمنزل بسمت ارتفاعات حوالی «فوجان» می‌روند و در هر منزلگاهی گله‌هایشان را در چراگاه‌های همان منزلگاه‌ها می‌چرانند. هر قدر که به منطقه سردسیر نزدیک می‌شوند ، روزهای اقامت در منزلگاه‌ها هم بیشتر می‌شود تا اقامت در نیمه اردیبهشت به منطقه سردسیر برسد که در مشرق و شمال شرقی «فوجان» است. این منطقه شامل کوه و دره‌هایی است به نام «سریال» و «دمارت» و چشم‌سارهایی دارد که منشاء رودخانه «اترک» است.

مدت توقف در سردسیر از نیمه اردیبهشت است الی اوائل مرداد. چراگاه‌های سردسیر بیش از همین نوبت ماه توانایی پذیرائی از گله‌ها را ندارد. ولی این دو سه ماه همان وقتی است که بزها و گوسفندان دوشیده می‌شوند. بعد از اوائل مرداد ، وقتی که نزدیک است شیردوشی از گله‌ها تمام شود ، در جهت مراجعت به گرمسیر به مراتع پست‌تر از «سریال» و «دمارت» می‌روند. در ضمن مراجعت ، گله‌ها را به مزارع دروشده روستاهای می‌برند که بر سر راهشان افزوده است. و می‌گذارند که بزها و گوسفندان و بره‌هایی که اینک پنج شش‌ماهه شده‌اند ، تا ساقه‌های دروشده را که در این مزارع باقی مانده است بچرند. البته ، برای چراندن احتیاطشان در این مزارع‌های دروشده ، به صاحبان اراضی مبلغی اجاره می‌دهند. ضمن



طرح از محل اقامتی يك چادر باچوالوئی . اشیاء موجود در چادر بر حسب شماره به این شرح اند:

- ۱- دو جوال جو ، برای خوراك احتیاج .
- ۲- دو جوال آرد گندم .
- ۳- چند جهاز نتر .
- ۴- مشکهای آب و روغن .
- ۵- بسته‌های رختخواب .
- ۶- جواهراتی که نمد و جامه‌ها و باشه‌های پشمی در آنهاست .
- ۷- جواهراتی که خرد و زهره‌های مثل قوری و اسکان‌ها و ظروف در آنهاست .
- ۸- جواهراتی که قند و جای و ریخی و وسیله‌های دیگر زندگی در آنهاست .
- ۹ و ۱۰- نمدهایی که گسترده شده است .
- ۱۱- اجاق .

مراجعت به گرمسیر نیز ، در منزلگاه‌هایی که به سردسیر نزدیکتر است بیشتر اقامت می‌کنند. و هر قدر که به گرمسیر نزدیکتر می‌شوند ، روزهای توقف در منزلگاه‌ها هم کمتر می‌شود و سرانجام در اوائل مهر به منطقه گرمسیری‌شان می‌رسند که باید مطابق معمول هر سالشان تا نیمه فروردین سال بعد در آن منطقه بس بمانند.

برپاداشتی و برجیدن چادرها در ملی کوچ‌ها و نیز حمل و نقل بار و وسایل زندگی از منزلی به منزلی دیگر ، از جمله امور دشوار کوچ است که زنان و مردان «باجواللو» با کمک

۶- نقل از سفرنامه ناصرالدین‌شاه به خراسان ، صفحه ۳۲۰ .

هم به پیش می‌برند. کوچندگان ، برای حمل بار و وسایل زندگی عموماً از شتر استفاده می‌کنند. به همین سبب ، حسرت‌ناگوار کوچ‌داری ، علاوه بر گله‌های گوسفند ، يك گله کوچک شتر هم نگهداری می‌کنند که روزها در مراتع حوالی منزلگاهی که اطلاق شده است چرانده می‌شوند. می‌توانست که چهار شتر از جمله وسایلی است که در هر چادر باچوالوئی دیده می‌شود.

چادر زندگی را «باجواللو» ها «گین» - «gen» می‌نامند. «گین» از چند قطعه پارچه دوخته می‌شود که زنان «باجواللو» با دستگاه‌های ساده‌ای از سوی رسیده شده فر می‌بافتند. هر قطعه از این پارچه‌ها ، که خودشان آن را يك «تخته» می‌نامند ، کمتر از یکمتر عرض و بیشتر از پنج شتر متر طول دارد. «گین» ها نسبت به دارندگی یا تنگنسی صاحبان بزرگ یا کوچکند. در این صورت ، تعداد ستون‌های چوبی که چادر به آنها تکیه می‌کند و چوب‌بند‌هایی که چادر به آنها بسته می‌شود نیز بیشتر خواهد شد. ستون‌های چوبی چادر که آنها را «استون» - «ostun» می‌نامند ، کم و بیش به اندازهٔ پنج دست کافی دارند و ارتفاعشان به نسبت اینکه در کدام قسمت چادر گنجانده می‌شوند کمتر یا بیشتر از دو متر است. زیرا که این ستونها در قسمت وسط چادر بلندتر و در قسمت اطراف کوتاه‌ترند. زمینی که بوسیلهٔ چادر پوشانده می‌شود ، چهار گوش است. و به شکلی مستطیلی که عرض و طولش چندان اختلافی ندارد. مثلاً چهارمتر در

یکی از گله‌های باچوالو .



پنجمتر ، یا پنج متر در شش متر. طرح يك چادر باچوالوئی را که من در آن بسر بردم به این مقاله شبیه می‌کنم. در این طرح دیده می‌شود که اشیاء و وسایل زندگی را در سه سمت مستطیل مفروض ردیف کرده بودند و يك سمت را که از آن به چادر وارد و یا از چادر خارج می‌شدند آزاد گذاشته بودند. این اشیاء و وسایل چنانکه در طرح هم دیده می‌شود از يك سمت به ترتیب اینها بود: دو جوال جو (برای خوراك احتیاج) ، دو جوال آرد گندم ، هفت هشت جهاز شتر که روی هم چیده بودند ، منک آب و خبک پتیر ، چند بستهٔ لحاف و تشك ، سه جوال نقشینی که قندوچای و برخی وسایل‌های دیگر زندگی را در آنها گنجانده بودند ، و جواهراتی دیگری که نمدها و جامه‌ها و پشم‌های رسیده شده و شانه‌های که با آن پشم را پیش از رسیدن شانه می‌کنند و دوک پشم‌ریسی و خرده ریزه‌های دیگر گنجانده شده بود. وسایل‌های دیگری هم مثل ظروف‌های خوراك‌پزی و خوراك-خوری و چند قوری و اسکان و لمبکی هم داشتند. یکی دو نمد هم در سمت بالای چادر (سمتی که مقابل راه ورود به چادر است) گسترده شده بود. قالیچه‌ای هم داشتند که برای همسان گسترده‌اند ، اجاق را در وسط زمین چادر و کمی نزدیکتر به سمتی که راه ورود به چادر است قرار داده بودند. اجاقی چالهٔ کوچکی بود که در زمین کنده بودند. در سه سمت اجاقی سه سنگ قرار داده بودند که در مواقع نان‌پزی ساج نان را که به گوش خودشان «سپل» - «sel» می‌نامند

روی آن قرار می‌دهند. محلی که زبان و کودکان به خوردن و خوردن جمع می‌شوند. در یک به همین احوال بود. جای مردان خانواده و مهمان در محلی بود که نه و قابیچه گسترده بودند. و آن محل چنانکه بیشتر نیز گهگاه درست بالای چادر قرار داشت.

بیرون از چادر و نزدیک به آن خیک‌های کرم و روغن و پنیر را بر روی هم انباشته بودند که با نمکها و چاقچه‌ها پوشیده شده بود تا حرارت روزهای تابستان به آنها اثر نکند. شبها این نمکها و چاقچه‌های پوشش‌زیر می‌چیدند تا سرمای شب به آنها نفوذ نکند. صبح روز بعد، وقتی که نزدیک بود



مخ از احاق یک چادر باجاولوی.

پار و فرزند باجاولوی.

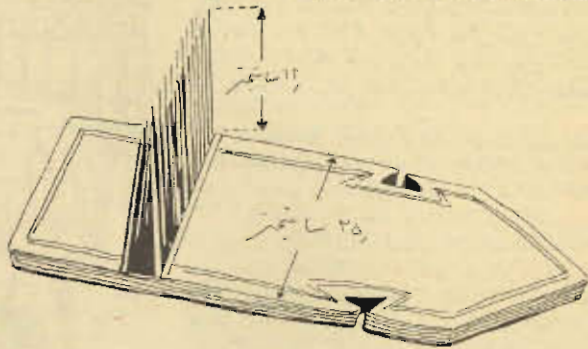
که هنوز کوچکند و باید جدا از مادرانشان چراند شوند، دوچوپان به چرا می‌برد. چوپانان از صاحبان گله‌ها ماهیانه مزد می‌گیرند. و مخارج خوراک چوپانان با صاحبان گله است. و نیز مخارج قسمتی از پوشاکشان. بالا پوش صلبین چوپانی را که خوشان «کینگ» kapanak می‌نامند و چاروق جرمی و تورهای را که چوپان باید خورد و خوراکش را در آن بگذارد، صاحبان گله‌ها به چوپانان می‌دهند.

هرچوپانی برای زندگی خانواده‌اش چادر جداگانه‌ای دارد که عموماً در حوالی چادر صاحب یا صاحبان گله‌اش برپا می‌کند. چنانچه چوپانان نیز و گوسفندانی داشته‌باشند،



مادرانشان جدا بودند، به گله راه می‌دهند؛ تا ساحلی پستایان پوشیده شده را بکنند. بعد، باز دیگر آنها را از هم جدا می‌کنند و می‌گذارند که گله بردها از شوش و گله بز و گوسفندان از شوش دیگر بچرا بروند.

قوچها و بزهای تر را هم هر ساله در یکی دو ماه آخر تابستان از گله جدا نگهدارند و باره‌بزرگ در اول پائیز برای جفت‌گیری به گله راه می‌دهند تا زایمان دامها در اواخر زمستان اتفاق بیفتد؛ وقتی که بهار در پیش است و می‌توانند با گل و گیاهان بیلاقی آنان را بیورند. یعنی بردها را که در بر به دنیا می‌آیند و آنان را دوری - vermi - یا



زبان باجاولوی با این وسیله که شامل آهنی و پایی چوبی دارد آراست - qa - می‌نامند. موی از پشم گوسفند را نیز آنکه شاملی کند.

«کرب» - korpe - می‌نامند، از مادرانشان جدا نمی‌کنند. تا بیشتر شیر بخورند و زودتر رشد کنند و بتوانند با بره‌های دیگر در چرا همراه و همیا بشوند.

گوسفندان را هر سال یکبار در اواخر بهار پشم‌چینی می‌کنند. کمی بعد موی بزها را هم می‌برند. و ده پانزده روز دیگر، یعنی در اوائل تابستان، بردها را هم پشم‌چینی می‌کنند. پشم‌چینی به عهده مردان است. هر گله‌داری، به مناسبت پشم‌چینی بردها، در یک روز جشنی برگزار می‌کند که خوشان آن را «سرخ‌ترین» - hax barin - (جیره بریدن) می‌نامند. در آن روز، چادرانشان دوروبرهم به این جشن دعوت می‌شوند. لازم در پیشانی کمک‌کنند و هم بسا جشن خوشان و با حرف‌ها از آنکه در چادر صاحب‌گله رو برآه می‌شود شور و سروری برآه می‌یافتند.

وقتی کمی خواهند اولین بره‌ها پشم‌چینی کنند، لیتندود می‌نهند؛ تا علاوه بر پرکت پختنیدن به پشم‌چینی، پشم‌چینی

هر چشم شور و حسودی را هم بی‌اثر کرده باشند. پیش از پشم‌چینی، بردها را می‌شوند. بعد هم، وقتی که پشم‌چینی تمام شود، پشمها را در چند جوال نگهداری می‌کنند تا بعد برای فروش به شهر برسانند. معمولاً مقداری از پشم گوسفندان با موی بزها را نمی‌فرستند برای مصارف زندگی چادر نشینان بکار بروند.

فصل بهره‌برداری از گله (کرده‌گیری و پشم‌چینی) - همانطور که توضیحش را آوریم، از نیمه بهار تا نیمه تابستان طول می‌کشد. و این وقتی است که دامداران «باجاولو» در سردسیر بسر می‌برند. بنابراین، محصولات دامی را در



موی از پشم گوسفند را نیز آنکه شاملی کند. بادلو که آرا باکی taqi - می‌نامند میرسد.

«قوچان»، شهر سردسیری‌شان، به بازار می‌رسانند. همچنین پیش‌از اینکه، به سمت گرمسیر، از حوزه «قوچان» دور بشوند، قسمتی از بز و گوسفندان را هم که هر ساله ناچارند بفروشند، با چوپانان همان حوزه معامله می‌کنند. اینکه تعداد از ناچاری فروش قسمتی از بز و گوسفندان صحبت کرده‌ام، به این علت است که هر گله‌دار باجاولوش، همانطور که مسئول دامداران دیگر نیز هست، پیش‌از فرا رسیدن زمستان، باید آن قسمت از بز و گوسفندان را بفروشد که در زمستان توانایی پذیرائی و نگهداری‌شان را ندارد. تا بتواند از فروش آنها مخارج تهیه و خرید علوفه زمستانی بقیه گله‌اش را فراهم کند و نیز مخارج زندگی خانواده‌اش را.

۸- فیجی پشم‌چینی‌ها که «هوارینگ» - havring - می‌نامند، شامل دو تیفه آهنی است که پانزده چوبی بهم بند شده است و چهل پنجاه سانتیمتر درازا دارد.

آفتاب بلند شود، بار دیگر این توده خیکها را می‌پوشانند که به تیفه کوچکی شبیه‌شد و آنرا «گولون» - golan - می‌نامیدند. هر خانواده کوچنده‌گرد فوجانی که دامدار باشد، در بیابان و تابستان، «گولون» را جلو چادرش و بیرون از آن جا می‌دهد؛ و در زمستان به داخل چادر و به گوشه‌های متعلق می‌کند که آن گوشه را «هیش» - heji - می‌نامند.

حقت هشتمین دورتر از این چادر، چادر دیگری برپا بود که به خانواده‌ای دیگر تعلق داشت. و این دو خانواده، علاوه بر علائق خویشاوندی، در آموزش دامداری هم مناسبتی داشتند. به این معنی که بز و گوسفندان در یک گله ادغام شده بود و مزه و مواجب چوپانی را که به کار گذارده بودند با هم می‌پزشاختند.

روابط چوپانان و صاحبان گله را نیز آموز چوپانان و شیردوشی و پشم‌چینی را هم به اختیار وصف می‌کنم؛ هر گله را دوچوپان می‌چراند. گله بردها را هم در ماههای



مقدمه ای بر هزار و یکشب

(۳)

جلال ستاری

پاری با تحقیقاتی که تاکنون به انجام رسیده می‌دانیم که نخستین پایه هزار و یکشب همان کتاب پاری هزارافسانه است. چارچوبه و برخی از داستانهای هزارافسانه که شاید توسط زرتشتیان ایرانی از منابع هندی گرفته شده بود. در هزار و یکشب امروزی به یادگار مانده است. به قول دیگر این کتاب پیش از هخامنشیان در هند تألیف یافته و سپس در روزگاری که ظاهراً پیش از اسکندر است به ایران آمده و به لغت فرس قدیم برگردانیده شده و هزارافسانه نام گرفته است. اما آنچه مطهرش تر می‌نماید اینست که آن کتاب را در زمان خسرو انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹) که در امور نظری پادشاهی پرمندار بود از لغت سسکرت به پارسی ترجمه کرده باشند زیرا خاصه در آن روزگار فرهنگ یونانی در ایران حیاتی جدید یافت و فرهنگ هندی نیز میان ایرانیان رواج گرفت و فریمان انوشیروان کسی چند از سسکرت و یونانی به پهلوی ترجمه شد.

Macdonald (۱۹۲۴) از عبارات فهرست چنین نتیجه می‌گیرد که نخستین حکایات، ترجمه هزارافسانه است اما بعدها امیا در آن دست برداشتند و نیز نگاشته‌های هزارافسانه در آغاز کتاب نسبتاً کوچک و گزینشی بوده است. از عبارات مسعودی نیز چنین برمی‌آید که ارتباط نزدیکی میان کتاب الفلیلمو لیله و هزارافسانه وجود دارد. آدم‌های اصلی در هر دو یکی هستند و نام‌هایشان: شهریار و شهرزاد و دیبازاد ایرانی است و ریشه ایرانی کتاب را مسلم می‌دارد. بنابراین آنچه الف لیله و لیله از هزارافسانه بازگرفته چارچوبه کتاب و برخی از داستانهای آنست. مسعودی از کتاب هزار و یکشب در قرن چهارم هـ (دوم میلادی) یاد میکند و ازین گفتم چنین نتیجه می‌توان گرفت که ترجمه اصل کتاب به پارسی (هزارافسانه پهلوی) پیش از زمان تألیف هروج‌الذهب یعنی سال ۳۳۶ هجری و شاید در حدودی که کلبه و دمنه نیز به پارسی ترجمه شده در ایران انجام یافته است.

کتاب پهلوی هزارافسانه ظاهراً در قرن سوم هجری در بغداد هنگامیکه کتب علمی و ادبی زبانهای مختلف به عربی ترجمه و نقل میشد، از زبان پهلوی به تازی درآمد و ظاهراً هزارشب یا الف لیله نام گرفت. این کتاب چارچوبه و مندرجی که همان حدیث شهرزاد و شهریار باشد داشته اما شاید نخست بجای هزار و یکشب هزارشب نامیده میشد و داستانهای آنرا نه شهرزاد بلکه دایه‌اش دیبازاد می‌گفته است.

اکنون بیشتر شرق‌شناسان بر این عقیده‌اند که ریشه هزار و یکشب، هزارافسانه پهلوی است و خود هزارافسانه نیز ترجمه پارسی کتابی هندی است. اما Saliani (بیروت ۱۸۸۹) اصل هزار و یکشب را کتاب ناتمام چینی‌تباری

میداند که بهرور داستانهای اسلامی با خصوصیات عرب بر آن افزوده و نیز با داستانهای از منابع یونانی تکمیلش کرده‌اند، و در اثبات مدعای خویش اسب آنوس را مثال می‌آورد که بزعمش همان Pégase یونانی است، اما براین عقیده ایراد کرده‌اند که «بگاز» موجودی است جاندار و حال آنکه در داستان عرب اسب‌پران شیش است مصنوع و فاقد روح و جان.

پس از آنکه هزارافسانه یا پایه و هسته هزار و یکشب در عهد کتب دیگر در قرن سوم هجری در بغداد از پهلوی به عربی ترجمه شد، بدنبال مناسبات بازرگانی و کشورگشایی‌ها و با پیش‌آمدهای زمانه، نویسندگان و داستان‌سرایان عرب به ملایقه و دلخواه خویش در روزگاران مختلف، داستانهای بسیار دیگر از منابع گونه‌گون و خاصه عرب، از دمشق تا قاهره و از بغداد تا مراکش و از مغرب تا چین و آفریقای سیاه بر آن افزودند و در طول این ازمه و در طی این امکان کثرتی تغییر و تشابه و تکرار و تقلید در آن بعمل آوردند که از اصل هندی و فارسی جز حکایات معدودی باقی نمانده است» و بدینگونه هزارافسانه کهن فقط بخش مختصری از هزار و یکشب کنونی را فراهم می‌آورد.

متخصصان اقتصادی و اجتماعی دوران شکوفایی فرهنگ اسلامی گسترش مناسبات تجاری خاصه در آسیا و نیز جنبش بسوی شهرت‌نیست‌است. از ادب‌الاسرار زمین چین و ویژه از بغداد و آسیای مرکزی تا دیار هند و بحرالروم و روم اقل (ولگا) داده‌ستند روشنی درخشان دارد. فرهنگ اسلامی در این دوران که به حدود قرن چهارم هـ (دوم میلادی) یا نیمه دوم قرن وسطی) خاتمه می‌یابد فرهنگ طبقات مختلف جماعات شهرت‌نشین است و شاخه‌هایی چند از آن که بدست اعراب چادرنشین و بدوی پرورده میشود از این اصل مشتق نیست؛ چون شیوخ اعراب، بیابان‌گرد غالباً در شهر سکونت می‌گزینند و کشاورزان نیز همانگونه که از شکله دانوسند بزرگ خارج‌اند، در این حلقه فرهنگ شهرت‌نشین راه ندارند. این معارف و ادب شهری در بصره و بغداد و دیگر مراکز بزرگ بهرور تسخیر و تقوام میگرد و چون بر پایه‌های اجتماعی استوار و وسیعی متنی است فرهنگی زنده و سرشار از حییات است. افراد و جماعاتی که دارای مذاهب مختلف‌اند می‌کوشند تا سنن فرهنگی خود را در این فرهنگ جدید اسلامی بگنجانند و از مجموع آن ترکیبی بدیع فراهم آورند. بعضی جماعات یا طبقات در این میان مشخص‌ترند از قبیل کتاب یا منشیان و مستوفیان و کارکنان دیوانی که صاحب «فرهنگی عمومی» اند و قطعاً در تکوین ادب التفاطی و گنجین شده دیبای اسلام در قرن دوم هجری به صدق معنی ادب در آن دوران سخت مؤثر بوده‌اند، علما و روحانیون و بالاخره طبقات متوسط شهرت‌نشین

چون بوداگران و پشهوران و صنعتگران و جوانانی که در مجالس انس و بزم گرد می‌آیند و شری و سرودی می‌خوانند و حدیث می‌گویند و فرهنگ آنان فرهنگ نیمه عامیانه است. بدینگونه میتوان گفت که فرهنگ اسلامی در آغاز دارای پایه و اساسی اجتماعی وسیعی است و با واقفیت زندگی پیوسته و مربوط است و در محیط نسبتاً آزاد می‌یابد و بدین جهات فرهنگی زنده و با روح و بارور و شکوفاست. شاخه سبز هزار و یکشب در چنین محیط مساعدی میباید و درختی تناور و پرورمند میشود. در واقع زمینه و برداشت هزار و یکشب آقدر وسیع بود که هر کس توانست داستانی در آن جا کند. در این چارچوبه و قالب بزرگ، داستانهای گونه‌گون از ادوار مختلف و شاید از تمامی نسل‌های شرق قدیم؛ مصر و شومر و ایران و هند راه یافته است. از اینرو بسیاری از داستانها در اصل جزء هزار و یکشب نبوده و الحاقی است و چنانکه پیش از این گفتیم ظاهراً هزار و یکشب در آغاز تعداد کمتری داستان داشته و کم‌کم بهر آن افزوده‌اند. بگفته Jonathan Scott مترجم انگلیسی هزار و یکشب (سال ۱۸۸۱) و سیلوستر دوسای (سال ۱۸۸۷)، اختلافات فاحش موجود میان نسخه خطی هزار و یکشب خاصه از لحاظ تعداد منقذ داستانها و نیز اختلاف در پایان کار شهرزاد و شهریار نشان میدهد که این کتاب اثر یک تن نیست. شاید هم بتوان گفت که نویسنده اصلی هزار و یکشب کتاب خود را به علت مرگ یا به سبب دیگر ناتمام گذاشته و بعداً در چارچوبی که او تصور کرده بود نویسندگان داستانهای گوناگون جای داده‌اند و کتاب را با الحاقی داستانهای چون سندیاب و هفت‌وزیر و غیره به پایان برده‌اند.

پس هزار و یکشب به صورتی که فعلاً در دست است تألیف یک تن و با کقوم و ملت نیست. این کتاب طی قرن‌های متوالی در تمام عالم گردش کرده و در این گردش طولانی و پایان ناپذیر خویش برگزیده ربع مسکون بسیار عجایب و نوادر دیده و از آن توشها اندوخته و هر قوم و قبیله‌ای به تناسب ذوق خویش چیزی بدان افزوده و گاه کتابی مستقل و داستانی دراز بیکبار در آن درج شده و در مدتی نسبتاً دراز بدین کمال رسیده است. شهرزاد از زبان اقیام و قبایل و ملل گوناگون سخن می‌گوید. از اینرو هزار و یکشب یک کتاب نیست، یک کتابخانه است و یک نویسنده ندارد بلکه داستان-سرایان بسیاری طی قرن‌ها آنرا پرداخته‌اند و گنجینه و جنگی از ادبیات مشرق زمین در سده‌های میانه است که «افسانه تمام قسرون» در آن میتوان خواند. اما با وجود الحاقی داستانهای عرب، به اصل ایرانی باید گفت که اگر خاستگاه هزار و یکشب ایرانی و هندی است، شکل کنونی کتاب محصول کار مسلمین و اعراب است، چون هم بسیاری از داستانهای

ساخته و پرداخته تازیان است و هم به تمام کتاب رنگ اسلام غوریده است. نویسنده گان و مترجمان عرب هر جا می‌روند و آداب اسلام را از ریشه خارجی کتاب نشانی در برداشت با ماکان و عرف ساخته‌اند. بر عین اساس داستانهای هزارویکشب موجود اقتباسی است و با وجود این قصه گویند محققان عرب در این کار اقتباسی نقشی عمده برعهده داشته تا آنجا که گاه این حتی به کار آفرینش ایلی بدل شده است. بهرحال اگر زحمته داستانها بنمردن عربی است، هنر قصه گوئی، آزان مداح مسلمان است.

هزارویکشب «که طی تاریخ گرداگرد جهان گشته و از هر جای نشانی بر خود بسته است» روحش سهولتی است که اسلام با همان روانی و آسانی تأثیرات و عناصر مختلف خارجی را پذیرفته و آزان خود کرده و نشان خوشی را بر آن نهاده است. چنانکه کشیم «نیز هزارویکشب عوامل بیگانه و ضریحی که از مشرق فرا رسیده است در کنار قصه‌های اصیل عربی به چشم می‌خورد». این عناصر هندی و ایرانی و یهودی و یونانی و بابلی و مصری و نیز عناصر کاملاً عربی است ابتدائی ناشناخته و گنگام تصور مجبوعان غبی و پرمایه در آمده است. زبان تازی در صورت و پیش اسلام در مدینه این تاروپودهای گوناگون و رنگارنگ را بهم جریبندند و «حلمای زوین طراز مرغی» پدید می‌آورند. هزارویکشب با این مزج و ترکیب عناصر پراکنده تصویری از کلیت تمدن اسلامی عرضه می‌دارد. ساختمان عدلیت اسلام که از عناصر هندی و بابلی و مصری دوری گرفته و به عناصر ایرانی و یونانی و جود و مسیحی نزدیک شده است و در آن بر آنچه عربی است تأکید خاص می‌رود. معادل نظام هزارویکشب است. تمدن اسلام تمدنی آمیخته و تلفیق و تألیف یافته است اما سرچشمه و قدرش شکرش در اینجاست که هر چه را بعارف گرفته به رنگ و بوی خویش برآورده است.

۱- «اساس تمثیل الفلبلیه که از کتاب هزار افسانه اقتباس شده و پس از زبان تازی برگشت در چندین نسخه غنا و وسعت یافته و نخست داستان‌های در بغداد و سپس حکایات، در مصر در روزگار خلفای فاطمی (از ۲۹۷ تا ۵۶۷ هـ مطابق ۹۰۹-۱۱۷۱ م) و ابویوسف (از ۵۶۴ تا ۶۲۸ هـ مطابق ۱۱۶۹-۱۲۵۲ م) بر آن مزید گشت. این نظر اکنون مورد اتفاق جمیع دانشمندی است که درباره منابع گوناگون هزارویکشب تحقیق کرده‌اند. در هر ما سه نسخه داستان در هزارویک شب باز می‌نماند؛ هفت نسخه اصلی که همان هزار افسانه است، حکایات الحاقی در بغداد در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) و داستان‌های الحاقی در مصر در قرن هفتم هجری

(سیزدهم میلادی) یعنی زمانی که مرکز دنیای عرب از پایتخت عباسیان به کربلا نیل در روزگار سلطنتین ملوک انتقال یافت. Montet نیز عقیده دوهار را آن عود کرده است. Salhani (بیروت از ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۰) نظر دوهار را نیز تفسیر می‌پذیرد و می‌نماید که ریشه هزارویکشب همان کتاب ناتمام الجهنیازی است، اما نمی‌گوید داستان‌های قدیم‌گذاشته و داستان‌های نو کدام و کی داستان‌های جدید را بر اصل کتاب افزوده‌اند. دوخوبه نیز داستان‌های این کتاب را به سه دسته تقسیم می‌کند: نخست افسانه‌های باستانی ایران که هفتاد و نهم آنرا فراموش می‌آورد و از کتاب هزار افسانه‌های گرفته شده، دودهم حکایاتی که در دوره اسلام در بغداد بر آن افزوده‌اند و سه دیگر حکایاتی که پس از این تاریخ در مصر بر آن شمیمه کرده‌اند. A. Muller نیز به پیروی از فکر دوخوبه این کتاب را به چند بخش گوناگون تقسیم کرد و عقیده داشت که یکی از این قصه‌ها در بغداد و قسمت بزرگتر در مصر پدید آمده است. اندیشه یافتن منابع و متن‌های گوناگون برای الفلبلیه و لیله باطله و وقت معارضی بیشتر از جانب بولند که تعقیب شد و وی موفق آن یافت که با دقت کامل قلمرو هر قسمت و حکایات‌های آن را تعیین کند. بر اینگونه ما نسخه‌ها استروپ (Gestup) قصه‌های هزارویکشب را به سه گروه تقسیم کرد: قسمت نخستین قصه‌هایی که از کتاب ایرانی هزار افسانه اقتباس شده، دومین بخش داستان‌هایی که در بغداد پدید آمده و بالآخر سومین قسمت داستان‌هایی که در مصر پدید آمده است. ماکدونالد (سال ۱۹۲۴) بخلاف دانشمندان دیگر پنج مرحله در تکمیل این مجموعه پیش‌بینی می‌کند بدینترتیب:

- ۱- هزار افسانه
- ۲- ترجمه آن به عربی در قرن سوم هـ در بغداد پایتخت خلفای عباسی.
- ۳- روایتی به زبان تازی که در آن فقط چارچوبه وجود قصه از کتاب اصلی باقی مانده است.
- ۴- هزارویکشب دوره فاطمیان که از طریق از آن یاد کرده‌است. پس از مروری الذهب و الفهرست سومین ذکر مرصعی که از هزارویکشب در کتابی زنده نام می‌دارد که این کتاب به همین نام کنونی در قاهره در روزگار خلفای فاطمی شناخته بوده است. در کتاب خطی تألیف تقی‌الدین مقریزی (احمد بن علی بن عبدالقادر السجینی ۷۶۶-۸۵۰) مؤرخ مصری دو بار از هزارویکشب یاد میشود بدینترتیب: قال ابن عبد فی کتاب المعانی بالاعشار قال القزطبی فی تاریخه تذکر انسانی فی حدیث البیرونی بیان می‌نماید و ما يتعلق بذلك من ذکر الخليفة الامير (باجام الله) حتى سارت روايتهم في هذا الشأن كالحديث. و در جای دیگر نیز سخنی بهین مضمون دارد.

۵- نسخه خطی کالان که قدیم‌ترین متن کتاب شمار است. گرچه کتاب هزار افسانه از سه خط ما رسیده‌است و ما از محتوای اصلی آن بی‌خبریم اما دانشمندان کوشش‌های بسیار برای یافتن نشانه‌های داستان‌های اصیل کرده‌اند. تعدادی داستان خاصه در آغاز تمام نسخ هزارویک شب تکرار شده است. غالب دانشمندان چنین پنداشته‌اند که این داستانها قدیم‌ترین داستانهای هزارویکشب‌اند که ظاهراً در متن اصلی کتاب بزبان یونانی (هزار افسانه) و در نسخه‌های به سعودی می‌نسخه وجود داشته و بعدها که هزار افسانه به عربی منتقل شد تحت نام الف حکایه یا الف خرافه ترجمه شد و سپس الفلبلیه و سرانجام الفلبلیه و لیله نام گرفت این داستانها نیز در متن عربی جا گرفتند و چون سعودی در قرن چهارم هـ (دهم میلادی) کتاب هزار افسانه را دیدمست بنابراین داستان‌هایی که یادگار و بازمانده هزار افسانه است اخیرتر از قرن چهارم هجری نمی‌توانند بود. اما این «نخستین داستانهای کتاب با یکدیگر چندان مشابهت دارد که به دشواری می‌توان پنداشت تمام آنها در نسخه اصل آنچنانکه در نسخه‌های فعلی الفلبلیه و لیله وجود دارد. نزدیک یکدیگر قرار گرفته‌اند. ممکن است این حکایات، گرچه تمام از یک اصل یعنی کتاب ایرانی هزار افسانه سرچشمه گرفته‌اند، در قرون بعدی به تفسیر و تغییر و تبدیل‌های فراوان شده‌باشد». وجود این تکرار یک رشته داستان در تمام نسخ هزارویکشب، ضرورتی بیش این امر نیست که آن داستانها به همین جزو حکایات اصلی هزارویکشب بوده‌اند چون دور نیست که داستان‌های کهن هزارویکشب را بسیار زود حذف کرده و داستان‌های دیگر جانشین آنها کرده باشند. باری برای یافتن ریشه و خاستگاه قصه‌ها باید هر قصه را جداگانه مورد بررسی قرار داد و اگر احتمال می‌رود که داستان از نوشته‌های بعارت گرفته شده‌است، نشانه‌های اخذ یا اقتباس و تقلید آنرا از آثار نویسندگان معلوم باز نمود. علامات و اشارات مربوطه اشیاء جغرافیائی و تاریخی را در آن بدقت تعیین کرد، احوال و مشخصات اجتماعی را که راهنمای گراقتدیری است معلوم داشت و تنها پس از انجام این مطالعات می‌توان درباره اصل هر قصه فرضی کرد. پس قصه‌هایی را میتوان قصه‌های اصیل یعنی دارای ریشه هندی و ایرانی و از کتاب هزار افسانه دانست که نظار و برابر هندی و ایرانی آن‌ها که ضمناً بتوان تاریخشان را نیز تعیین کرد، درست باشد. چنانکه پیش از این گفتیم بسیاری مضمون‌ها که ریشه هندی دارند در هزارویک شب باز یافته می‌شود و هر چه اینگونه مشاهدات میان داستانهای کتاب و منبع هندی و ایرانی آنها بیشتر باشد، بهتر و آسان‌تر میتوان بدینترتیب که قصه هزارویک شب از کتابی هندی بعارت گرفته شده است. نام‌های هندی کلاً حذف

تعداد و قصه گویند مترجم نام‌های عرب را جایگزین آنها کرده‌است اما نام‌های ایرانی در هزارویک شب زیاد است و تنها توجیحی که برای وجود این نام‌ها می‌توان یافت اینست که آن‌ها شواهد دورهای که کتاب به زبان پارسی بوده است بدلییم. قصه‌گوی عرب می‌توانست هر قصه را به رنگ محیط و زمان خود درآورد اما این رنگ تمام جزئیات و دقائق یک روایت قدیم را نمی‌پوشاند.

قصه‌هایی که ریشه هندی و ایرانی دارد.

چارچوبه کتاب هزارویکشب و دو قسم‌های را که در مدخل آن آمده (یعنی داستان زن و عفریت و بازرگانی که زبان جانوران می‌داندت یا حکایت دهقانی و خرش) باید از جمله داستانهای هند و ایرانی محسوب داشت. و در این باره پیش ازین تبصیر سخن گفته‌ام. چارچوبه هزارویکشب و نخستین داستانهای آن در نسخ متعدد هزارویک شب کمتر تغییر و دگرگونی یافته ولی تخیل قصه‌پردازان در این حکایات دخل و تصرف فراوان کرده است. بگفته N. Elliséf داستان زن و عفریت را هفتین وزیر نیز در قصه هفت وزیر نقل می‌کند (اما در نسخه‌های نامی ظهیری سرفندی چنین چیزی نیست) و چون می‌دانیم که داستان هفت وزیر اصل هندی دارد. این امر خود دلیلی دیگر بر اثبات کاری هندی چارچوبه است.

داستان بازرگانی را که زبان چارپایان می‌داندت شلگ در Ramayana و Benfy در Harivanca و نیز در ترجمه Vetalapacavinçati بزبان Toumoule باز یافته‌اند. حکایت بازرگان و عفریت که بازرگان بیاری سفینه از مرگ رهایی می‌یابد. در این داستان مسخ کردن فراوانست و این کاری هندی است به عرب.

داستان میاد و عفریت درخمره. در این حکایت میاد چون خود را در دام عفریت‌ها شده از خرمی با بدحالی می‌بازد و او را دیگر بار در خمره می‌اندازد. دودستان همانند هندی درباره حماقت و نادانی عفریت‌ها و دیوان وجود دارد: «در نسخه مغولی Simhasanadvatimsati که در زبان مغولی به داستان ارجی بر جی خان معروف است و نیز در یکی از نسخه‌های پنجانترا موسوم به «نسخه جنوبی» که توسط Dubois به زبان فرانسوی ترجمه شده است».

«جنگ بین ماریسا و عفریت که هر دو از عفریتان و جیان‌اند» نظایری در داستانهای تاتاری دارد و به خلاف تصور ناصر قصه‌های تاتاری Pavet Courtille که آنها را دارای ریشه‌های اسلامی می‌نماید از اصل هندی سرچشمه گرفته است».

«شرد میان عبرت و دختر ملکه که از پیر زان جانب مدوختند کونه چادو آموخته بود» (حکایت گدای دوم) نیز شبیه داستانی است که در نسخه مغولی کتاب ولایتانچاویستی آمده است.^۱

بعضی خصوصیات کوچک و جزئی مانند مسموم کردن شخصی بوسیله لیس وبق های کتاب که در داستان ملک یونان و حکیم ذویان (در ترجمه فارسی رولین) آمده است نیز افسانهها و رسوم هندی را به خاطر می‌آورد.^۲

داستان جمال و سه خاتون (حکایت جمال یا دختران) هر چند دارای منظر بغدادی است ولی مسخ کردن های فراوان در آن از اصل هندی داستان حکایت دارد.

حسب سابقه. نظری هندی این داستان در ولایتانچاویستی آمده است که در آن برهنه می‌بندد و بیهوش می‌بندد و شاه سپهر ایملکه می‌بندد و ملکه آنرا به عشوق خویش و معنوق به زنی از دربار میفرستند و سرانجام سبب به شاه باز میگردند و او بدینگونه از حقیقت کار آگاه می‌شود. گرچه در هزاره یک شب جزئیات به گونه‌ای دیگر تکرار شده (در حکایت ظالم دروغگو که بجای سه دانه سبب سه دانه به آمده است) اما دور نیست که این داستان در هزار افسانه وجود داشته است.

داستان اسب سحرآمیز (اسب آبیوس) که در یکی از روایاتی بگفته بیگلا الیسف نام‌های ایرانی چون شاپور آمده و نیز به دو عبد ایرانی: نوروز و مهرگان (که هنوز در روزگار عباسیان با شکوه تمام جشن می‌گرفتند) اشارت رفته و می‌توان پنداشت که اصل فکر آن از کتاب پنجانتر افسانه شده است.^۳

پنجمین برادر دلاک (حکایت بی گوش) که روایت اسفیش بگفته بیگلا الیسف با جزئیات تمام در کتاب جنیباد و شمس وجود دارد و بنویس آن در برخی از نسخ خطی هزارویک شب دلیل بر آنست که در دوره‌های متأخر به هزارویک شب افزوده شده است.

داستان حسن بصری و نورانیسا، که در آن دو نکته عمده اصلی وجود دارد: نخست پرواز با جامه‌ای که از بر ساخته شده، و ریودن آن جامه پر که بریان را از پرواز باز می‌داند و تا گیر می‌سازد میان مردمان بیاند و دو دیگر جنبه‌ای که قهرمان داستان با توسل بدان دو پسر خردسال از فرزندان سحران و کاهنان را که در دایره مرده رنگ با یکدیگر نزاع و گفتگو داشته قایم می‌سازد و می‌تواند کدبانوی گریز را برهنه را بازگرداند. این دو نکته نیز دارای ریشه هندی است و به یقین از هند به قلمرو تمدن اسلامی راه یافته است. «تخصیص قسمت داستان حسن بصری که در واقع بخش عمده آنست یاریگر در الف لیله و لیله در داستان حاشاء و شمس که درون داستان حساب کریم‌الدین

و ملکه ماران آمده است بازگفته می‌شود. این داستان اخیر احتمالاً با داستانهایی که ریشه یهودی دارد برآمخته است. داستان حاشاء داستانی تقلیدی است و از لحاظ زمانی نیز مرتباً با ناز نزدیک دارد. بعضی محققان که با نهایت شدت اصل ایرانی داشتن کتاب الف لیله و لیله را رد میکنند، داستان حساب کریم‌الدین و ملکه ماران را مأخوذ از کتاب هزار افسانه می‌دانند، اما این تصور صحیح نیست چه اگر بعضی از قسمتها را که صرفاً به منظور تزئین و آراستن جوانب داستان در آن آمده است نادیده بگیریم، این نشان می‌تواند گفت این قصه که پر از اغراض بوج و برهمنی و تکرارهای خنثک و بی‌مزه است هرگز نمی‌تواند از سرچشمه‌ی نیاات کرده باشد که داستان‌هایی چون داستان حسن بصری و داستان اسب سحرآمیز و جز آن با آن ترکیب عالی و روش محکم و استادانه از آن سرچشمه گرفته است.^۴

داستان قهرالزمان پسرملک شهران و ملکه بدور دختر ملک غیور که در آن غریب و جن و بری موجوداتی مختار و آرزاده، اصل ایرانی دارد.

یکی از داستان‌های مشهور قرون وسطی بنام **Pierre de Provence** که دختر پادشاه ناپل را می‌رساند و در راه فرار پنهان برنده‌ای که ریاضت کوهری است می‌رود و بدینگونه از نلسار دور می‌راند، گم می‌شود و سرانجام دلدادگان پس از آوارگی و سرگردانی بسیار یکدیگر می‌یابند و پادآور داستان قهرالزمان و ملکه بدور است. قهرالزمان نیز نگینی از آن سینه بدور را بر میگیرد و از خیمه بیرون می‌شود تا در روشنائی سینه که نگاه برنده‌ای خود را بر آن گوهر می‌اندازد و از دست قهرالزمان می‌دانشد و غیرد و قهرالزمان ازین پدیده از مایاتی به بیابانی واز تلی به تلی می‌دود.

داستان شاهزاده پسر باس و ملکه جوهر دختر ملک سندیل که تفسی صدها مسخ کردن در این داستان نشانه ریشه هند و ایرانی است.

حکایت اردشیر و حیات النفوس

میان این سه داستان اخیر «کم‌ویش شباهت‌هایی می‌توان یافت. داستان اردشیر و حیات النفوس دوباره به صورتی دیگر در الف لیله آمده است: در داستان عمر بن عثمان (در نسخه فارسی: حکایت ملک نعمان و فرزندان او شرکان و سوادالمنکان) که قلمه هندی پس از تألیف الف لیله و لیله در میان قصه‌های کتاب گنجینه‌شده داستانی است به نام حکایت تاج الملوك و ملکه دلیا دختر ملک شهران که تقریباً کلمه به کلمه با حکایت اردشیر و حیات النفوس تطبیق می‌کند.^۵

داستانی دیگر در الف لیله و لیله هست به نام حکایت نورالدین غلی و کبیز که بر بند ساز. با آنکه به‌طور قطع

نی‌توان به وجود رابطه‌ی بین این حکایت و حکایت علیشیر که از چند جهت با داستان علی نورالدین و کبیز کریم زناریه همانندی دارد و دارای ریشه فارسی است حکم کرده اما از شباهت آندو نیز نمی‌توان چشم پوشیده.^۶

داستان سیف الملوك و بدیع الجمال در الف لیله و لیله تنها داستانی است که مشابهی کامل در زبان فارسی دارد و نسخه‌های فارسی آن را «لین» در کتاب خود نشان داده است.^۷

سه قصه مشکوک بنظر می‌رسد: نخست داستان شاهزاده احمد و پری بانو که در آن مضمون قصه ایرانی سرآمد گمانگیران چیره‌دست وجود دارد، دو دیگر داستان دوخواهری که به خواهر کمتر خویش رشک می‌برند. این دو قصه فقط در ترجمه فرانسوی گالان از الف لیله و لیله باز یافته می‌شود و در هیچ نسخه خطی دیگر نیست. وجود برخی از متفرقات داستان‌های حماسی در این دو حکایت از قبیل کلاف نخی که راه را نشان میدهد و شمشیری که زنگار می‌گیرد نشانه اصل هندی آنهاست. ضمناً میان آندو «حکایت علیشیر همانندی‌هایی توان یافت». سه دیگر داستان علیشیر و زمرد که نمونه مرحله‌میان یعنی واسطه میان قصه‌های اصلی و قصه‌های بعدی یا قصه‌های بغدادی است. این داستان در خاک عرب برداشته شده اما دارای برخی مشخصات هند و ایرانی و نیز پارهای عناصر متأخر است که ظاهراً توسط نسخه‌بردار در آن راه یافته است.

باری این داستانها که ظاهرآ هسته و پایه هزارویک شب را فراهم می‌آورند و در هزار افسانه پهلوی وجود داشته‌اند ریشه هندی و ایرانی دارند یا در ایران بر اصل کتاب الحاق شده‌اند.

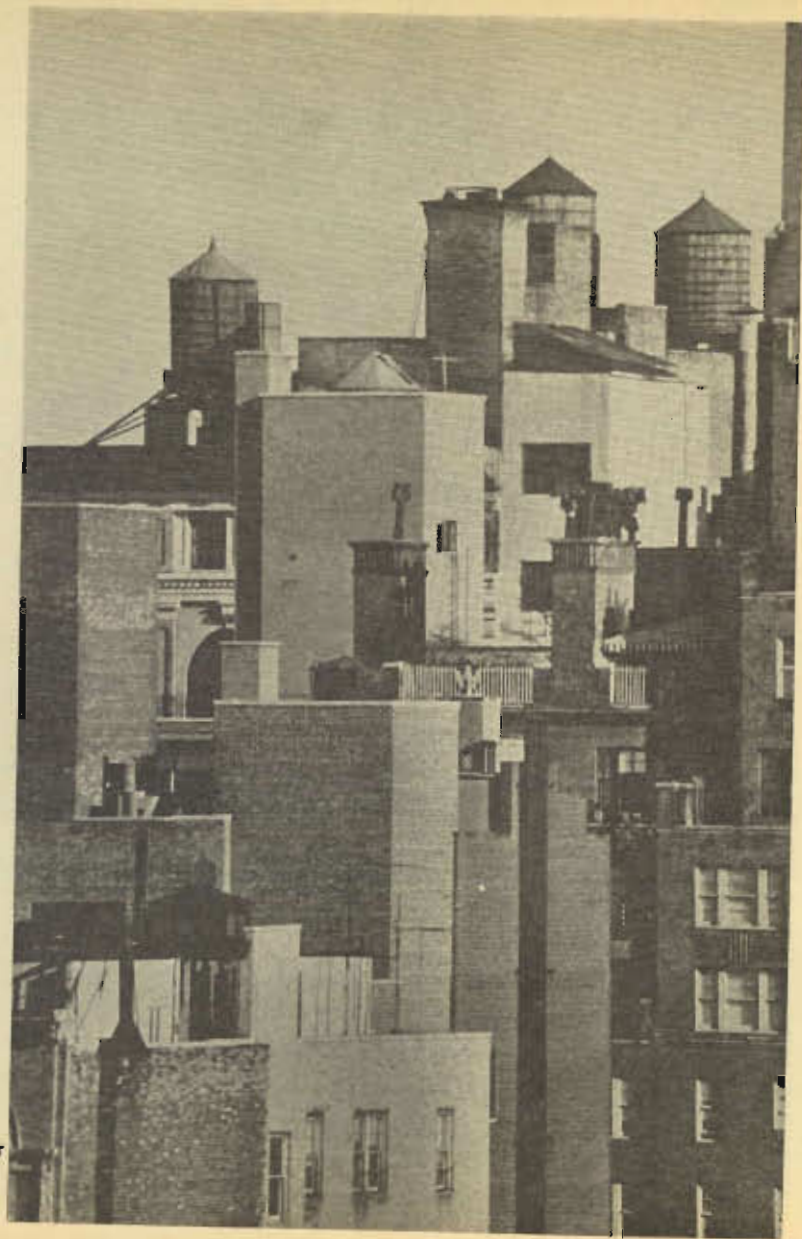
صفات مشخص این داستان‌های کهن عبارت است از اعتقاد به ارواح و جنیان و پریان نیکوکاری که در زندگی آدمی‌زادگان دخالت می‌کنند و موجوداتی صاحب‌اراده و استقلال‌اند و بندهم طلسم یا نقش خاتم‌گردن نمی‌تند و حوادث سحری عجیب و شگرف پدید می‌آورند، و نیز فراوانی مسخ کردن و تغییر شکل و صورت دادن و سخن گفتن جانوران در آنها. بعضی از این داستانها را در نهایت زیبایی یافته‌اند که علاوه بر ایجاب حسن فرات و اعجاب از نکات و دقائق اخلاقی خالی نیست. ارواح و اسطه‌میان انسان و ایزدان چون دیوان و پریان و فریشتگان که با آدمی‌زادگان درمی‌آمیزند، عنصری ایرانی است و نزد اعراب وجود ندارد. در منظومات شعری جاهلی از غزل سخن می‌رود و موجود دیوان‌آسای غزل آفریده تخیل مردمانیست که از تنهایی در صحرا و کویر و بادیه می‌ترسیدند. بگفته مسعودی عربان می‌پنداشتند که غول در شیا و بهنگام خلوت دریابانان، برایشان نمودار می‌شود و آنچه در باب غول‌وشیطان و

مادوچن و قطرب و غدار آورده‌اند در نتیجه تنهایی و بیم و هراس در میانها و پوره‌ها و رامیدانی در صحراها و مایه‌های هول‌انگیز پدید آمده است. اگر اعراب با اندازه حدیث و آرایه‌های با پریان و دیوان‌ان و آشناسی و حشروند و می‌دانند، بی گمان در ادب خود از آنان بیشتر یاد می‌کنند. عمل مسخ کردن که در این قصه‌ها جای مهمی دارد زاده تخیل سامیان نیست و نام‌های ایرانی که در آن‌ها می‌یابیم از شاهنامه‌های اصل پارسی قصه‌هاست، چون اگر این داستانها بشام و کمال عرب بودند فقط به نام‌های تازه در آنجا باز می‌خوردیم چنانکه در قصه‌های بغدادی و مصری نام‌ها فقط عربی است. البته همانگونه که در دوره‌های اسلامی در بغداد و قاهره حکایات بسیار بر اصل فارسی هزار افسانه افزوده‌اند بعد نیست که برخی از داستانهایی کهن نیز در طول زمان محو و نابود شده باشد. (بقیه دارد).

۱- آقای محمد جعفر محبوب.

۲- دینم ماری ژیشی و ازدهانی ژیشی او هم‌دوره، مرا بنان مار مهر پجینه، سنگی برگشته ازدهارا کتیم، در حال مار بیان مرغ پری‌دین گرفت. من... همانجا بختیم چون پیدار شدم خنثی دینم که پای من نمی‌ماند... باو گفتم تو کیستی، گفتم من همان مارم که از ازدهام برهانی، بلکه من از جنیانم و ازدها نیز از جنیان بود... (حکایت بانو با دوسگن). من بفراز گوه رفتم ناگه ماری سیاه دیدم که می‌گریخت و ازدهانی سیاه در پی او می‌دوید تا اینکه ازدها بنام سپید رسید سر او را پنداند گرفته دم خود بر دم او پیچید. آن مار... فریاد زد، من راستم که ازدها بروستم میکند مرا مهر بدان مار پجینه، سنگی بشمار پنج پانل آن ازدها اکتم، سنگ بر سر او آمده او را بکوت در حال آن مار سپید از آن صورت بسورت خنثی لکوری رنگت و روی من آورده دست و پای مرا بوسید و بامن گشت ای آدمی‌زاد تو ناموس من نگاه داشتی و بر من نکوئی کردی پادشای تو بر من واجب آمده، آنگاه اشارت بر زمین کرده زمین بشکافت و زمین فرو رفت و شکاف زمین بهم پیوست من دانستم که آن از جنیانست و اما ازدها منی از خنثی ادا کتیم شد (حکایت عبدالله فاضل). ناگاه دو مار پدید شدند یکی سیاه و دیگری سپید که یکدیگر جنگ می‌کردند و مار سیاه بر مار سپید غالب بود. من سنگ بگیرم و مار سیاه سنگترا بگشتم. مار سپید از من غالب شد. پس از ساحتی بوی من آمده مار حیرت داشت. چون بزه آن مار سیاه که بومه بر سینه‌اند بنو گرد آمده او را با پاره کرده و حیرت بومی اندهه ازین کار خود رفتند. من از برماندی آرزودی در همانجا بیخادم و در کار خود حیران بودم که ناگاه آواز هائی شنیدم... من باو گفتم ترا بسود خود قسم می‌دهم که خود را بین پشیمان، درحالی آن حاکم بصورت انسان برآمد و بین گفت هراس من کن که نکوئی تو بما رسیده است و ما طایفه‌ای از مؤمنین جنیان هستیم... (حکایت عربون الرشید و ابو محمد تنبل).

۳- داستان سه مرد حساس نیز از هند با ایران رفته است و سپس اعراب آنرا اخذ کرده‌اند و این همان حکایت معروف «سلطان و سه طراه است که در نکات هزار و یکشب» آمده است. «آرون کریم سن، مقایسه میان داستان‌های ایرانی و دامارکی، ترجمه قهر آریان، راهنمای کتاب سال چهارم، مراد و شهریور ۱۳۴۰، ص ۶۰-۶۰۰»



عکاسی

دکتر هادی شفاپه

سخنی کوتاه با خوانندگان

تمام فعالیت‌های هنری خود بازماندم - درخواستن مقاله هرچه امیران بیشتری گرفته من قدرت کثیری برای نوشتن درخواست احساس نمودم .

اینکه که پس از مذاوای طولانی انگلندک خود را رها از جنگی کسالت احساس میکنم ، لازم میدانم در اینجا از همه‌ی دوستان شناخته و ناشناخته که در اینصورت کتباً و شفاهاً مرا مورد محبت‌های خود قرار داده و بیانی ادامه‌ی مقالات را خواستار میشدند تشکر کنم .

بالاخره ، در اینصورت که پس از گذشت ماهها رشتنی

پس از پایان مقالات دیالمدار عکسی در شماره‌ی ۶۶ وعده دادم که از آن پس خواهم کوشید عملیات علمی ، فنی و هنری عمیق‌تر و سنگین‌تری در اختیار خوانندگان گرامس بگذارم تا بتواند آنان را در راهیکه قدم گذاشته‌ام پیش و بیشتر برند .

اما ، از آن پس فقط در یک شماره توانستم باین وعده‌ی خود عمل کنم و سپس دچار چنان خستگی و کسالت شدم که متأسفانه نه تنها هرچه کوشیدم قلم بر روی کاغذ بگذارم و مطالبی ادا کنم بدان قادر نگردیدم بلکه در اینصورت تقریباً از



گستی رابطه‌ی خود را با خوانندگان گره میزنم از خداوند متعال خواهانم که در ایامی خدمات مرا پاری فرمایند.

نقش خطوط در کمپوزسیون تصاویر

گرچه در تصاویر عکاسی، سطوح سیاه و خاکستری وسیله بسیار مهمی برای ایجاد و آفرینش است مع هذا هیچ تصویر بی شرکت خطوط نمیتواند ارزشی کسب کند، از اینرو جالب است که انسان وجود آنها را در طبیعت مورد بررسی وقت قرار دهیم:

۱ - اکثر اشیاء در طبیعت از قبیل گیاهان، شاخه‌هاییک بزرگتان ریخته، نی‌ها، تراورس‌های راه آهن، داربست‌های فلزی و غیره... بشکل خطوط بد نظر ما میرسند. همین این‌ها بر حسب نزدیکی و دوری‌شان بشکل طرح‌هایی کم‌ویش واضح تظاهر میکنند.

۲ - بسیاری از سطوح نیز، که اساساً مسطح هستند شکل خط دارند. مانند اثر انگی روی برقد، جای چرخ‌های عرابه و در شبکه و کاری بر روی جاده‌ها، تزیینات و کنگره‌های ابنیه، بندهای دیوار، شمارگاو آهن در مزارع و نظایر آنها...

۳ - وقتی شیش را مورد دقت قرار میدهیم نگاه ما

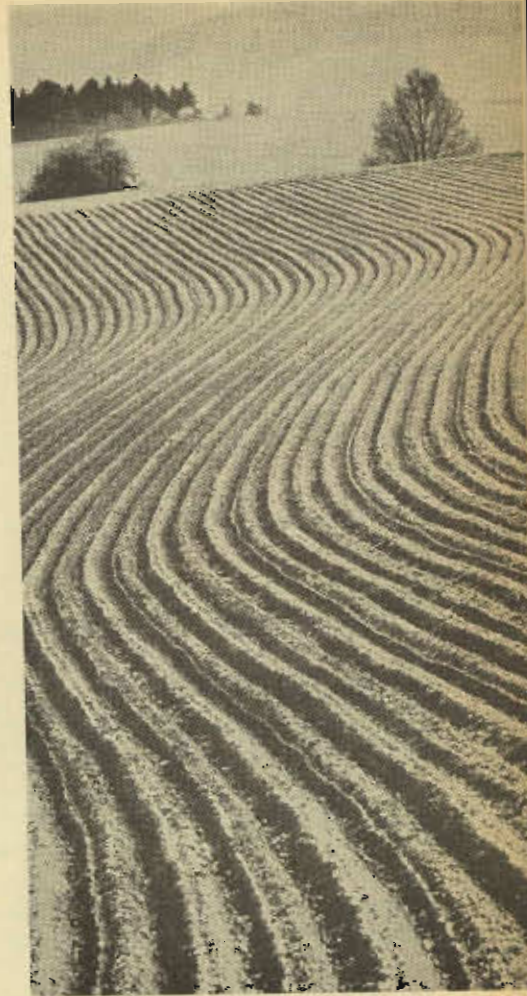
روی خطی، که تصور ما بی‌اراده برای جدا کردن آن شیء از زمینه، ایجاد نمینماید توقف میکند. درحالیکه چنین خطی اصلاً وجود خارجی ندارد. هر قدر بین شیء مزبور و اطراف و زمینش آن تضاد و کنتراست بیشتری باشد، عمل جدا شدن و مشخص گشتن واضح‌تر خواهد بود. احساس دهن عارت از تشخیص قرم‌ها و شکل‌ها، تعیین نجرخ‌ها و مقطع‌ها، تجزیه و تفکیک بصری اشیاء و اجام و بالاخره تجدید حدود میان آنها میباشد. اما از آنجا که حصول هیچیک از اینها جز بوسیله خطوط تصویری و خیالی امکان‌پذیر نیست لذا ملاحظاتی آنها بیش از آنچه ارادی و اختیاری باشد اجباری و آفرانه خواهد بود.

۴ - بالاخره، درمحل تلاقی و حداقل تازیک - روشن و تاریک‌های متضاد به تعداد تضادها خطوطی در نظر مجسم میگردد.

با توجه بآنچه گفته شد، درتهبیهی عکس‌ها ارزش و اهمیت فوق‌العاده‌ی خط‌ها را نباید فراموش کرد زیرا عوامل

دیگر از داشتن چنین قدرتی به دورند. معمولاً تصاویر همهی قدرت و موجودیت خود را مدیون بارزترین خطوطند که گاهی با طول، گاهی با قدرت و قوت و گاهی با تعداد خود به مؤثرترین شکل در کمپوزسیون آنها شرکت میکنند. خطوط ضعیف، کوتاه، محو، درهم و برهم بخودی خود کم‌ویش اهمیت خود را از دست داده هیچ جلب توجه نمیکند. لازم است اضافه کرد که «زاویه و نقطه‌ی دید» اکثر آ وسیله‌ی برای اصلاح قدرت خطوط میباشد. مثلاً اگر عکسی را در حال ایستاده بگیریم دید مجموعه وسیع‌تر خواهد بود، لبه‌ها و کناره‌های اشیاء و اجسام بیشتر بنظر خواهد رسید. در حالیکه اگر در همانجا چماتمه بزیم پلان اول قسمت عمده‌ی تصویر را اشغال خواهد کرد، تعداد خطوط کمتر و خود آنها ضعیف‌تر خواهد شد و پلان دوم تقریباً در پشت آنها پنهان خواهد گردید. گاهی یکقدم بعطف راست و یا چپ برداشتن نیز میتواند تأثیر مهمی داشته باشد. بطور کلی، این امر را که بظاهر بی‌ارزشی و بی‌اهمیت





است نباید سرسری گرفت و در آن کوتاهی کرد. با حوصله فراوان و بدون کوچکترین عسکتگی تا حصول نتیجه مطلوب لازم است جستجو را ادامه داد تا از حداکثر قدرت بیان خطوط استفاده شود. به کمک همین خط‌هاست که تقویت یا تضعیف، مشخص کردن و یا حذف بعضی آثار واقع Effet های ترکیب و کمپوزیسیون در تصاویر امکان پذیر میگردند. بطور قطعی و مسلم تنها با همین «امکان» در ایجاد و آفرینش «زبان خطوط» میتوان توفیق یافت و افاده و بیان ترکیب تصاویر را، آنچنانکه باید و شاید، تغییر داد.

با مطالعه مطالب بعدی میتوان دریافت که «خطوط» مختلف چه نقشی در کمپوزیسیون عکسها بازی میکند و چه نتایجی از آنها بدست میآید. اما لازم به تذکر و یادآوری است که همه این مثالها همیشه قابل اطلاق و اجرا نیستند زیرا منبع هر تصویر یا ساختمان، ترکیب، ترتیب و نظام آن مشخص و معین نمیکرد، بلکه شرایط عمومی و مجموعی آن کلاً در نظر گرفته میشود.

خط افقی

این ویایه هرچندی که بر روی زمین قرار دارد و محکم و استوار بر جای ایستاده معمولاً به خط افقی به نظر میرسد. هیچ دیده نشده که خانه و درخت و انسانی در فضا شناور بوده و محل انکاسی در روی زمین نداشته باشد. از آنجا که تعریف و خاصیت یک تصویر عبارت از بیان و بازگویی حقیقت است با تمام قدرت، لذا وقتی در برابر عکسی قرار میگیریم انتظار داریم همه آنچه را که بر ایمان عمومیت دارد در آن باز یابیم. به عبارت دیگر میخواهیم تا «عمق موضوع» بر ایمان روشن و معلوم باشد و اجسام در روی تکیه گاهشان، چنانکه باید و شاید، در امنیت بنظر برسند. اگر در تصویر یک منظره لیدی با لاین عکس درختان و خانه‌ها را، یکی دو متر بالاتر از سطح زمین قطع کرده باشد دیگر تکیه گاه آنها دیده نخواهد شد و بدین ترتیب بهترین نقطه‌ای عطف در این تصویر ازین خواهد یافت و بهین علت تماشاگر احساس نوعی ناراحتی خواهد کرد زیرا او میخواهد قدرتی را که نگهدارنده بی و پایه درخت و خانه است بپندرد. در تصاویری که موضوع با آنچه او را احاطه کرده ربط و اتصال نداشته و با چند چیز بی مورد مقایسه قرار بگیرد از نقطه‌ای انگاه فوق میتوان سرخط کرد. مانند تکیه چهره (پرتره) و یا تصاویری که از فاصله نزدیک از حیوانات و نباتات گرفته شده باشد و در آنها جزئیات (از قبیل صورت، حالت، زیبایی فرها و غیره...)، خصوصیات و خطوط اصلی موضوع - بدون اینکه با اطراف در جواتب، در مقام مقایسه و مقایسه قرار گیرد - بیان شده و



خود دارای اهمیت و ارزش اصلی و اساسی باشد. همه این قبیل تصاویر (پلان برشت Gros Plan یا Close-up) بخودی خود گویا هستند و احتیاجی به کمک ندارند. برعکس، وقتی موضوع با اطراف خود ارتباطی داشته باشد مسلم است که «پایه ایستادگی» نیز باید در تصویر وجود داشته باشد و دیده شود. بدینوسیله امکان مقایسه و درک تناسبات و اندازه‌ها، توجه سخته، نشان دادن چند میزان و مقیاس متساوی و معیوس خواهد شد.

یکی دیگر از اعمال خط افقی در مطرزیان و ایضاح محیط است. این خطوط ذاتاً آرام بخش بوده کمتر چشم میخورند و فعالیت زیادی از آنها احساس نمیشود. تجربه با نشان داده که آنچه در طبیعت هست، بی‌انرژی، مریض و ضعیف است سعی دارد روی زمین دراز بکشد. همچنین چیزی که بی حرکت است به علت نداشتن پشتیبان و تکیه گاه کافی می‌افتد. بنابراین، یک امر طبیعی است اگر

این اصول بعنوان معیار و مقیاس برای قضاوت در مورد خط راست افقی ارزش یافته و آنرا نشانه و نماینده آرامش بدانند. اما وقتی تصویری دارای چندین خط افقی باشد، از این آرامش، سنگینی و یکنواختی احساس میگرد و هنگامیکه این خطوط در قسمت بالایی تصویر جمع شده باشد سنگینی فوق العاده‌ای بدان خواهد بخشید.

از آنجا که خط افقی وسیله‌ای خوبی است برای بهتر نمایان کردن شورها و گسترشها لذا اکثراً برای پریمکتیو مناظر از آن استفاده میشود: مانند مناظر دریایی، بشرطی که خط افقی بوسیله کشتی‌ها، جرافتهای دریایی و یا چیزهای دیگر در پلان اول قطع و محدود شده باشد. در چنین تصاویری بدون اینکه نگاه از خط و حد فاصل آسمان و دریا احساس ناراحتی کند بی اراده تا آسوی لینه‌های تصویر راه مییابد و بدینگونه عکس نامحدود بوجود میآید. این موضوع در مورد مناظر ساحلی که هیچگونه مانع قابل ملاحظه‌ای در

بازار دکتر مجتهدالدین بازارگاد



مرحوم دکتر بازارگاد زمانی که باحد دوره دکتری نائل شده است.

آخرین کلام او، شکوه آخرین گام انسانی بود که ۶۰ سال زندگی را به خدمت و تحقیق گذرانده بود. در این کلام آخرین، به فرزندانش تأکید کرده که:

«خیرخواه جامعه باشید. کتابهای مرا که در راه خیر جامعه و با خون دل نوشته‌ام، به کمک شاگردان عزیز و بزرگوارم چاپ کنید تا روح مرا شاد کرده باشید».

خیر جامعه و خدمت به انسان از راه تحقیق و تتبع و اشاعه‌ی اندیشه‌های نو، چراغ پرارزشی بود فراراه ۷۳ سال زندگی. برحاصل دکتر بهاءالدین بازارگاد، در این مدت ۸۰ جلد کتاب و رساله از او منتشر شد و ۱۳۰ اثر کوتاه و بلند او چاپ شده باقی مانده است.

پس از آنکه درس‌های اخیر بازنشسته شد، در سن ۶۰ جلد از انتشارات خود، برای چاپ ۱۵۰ جلد از کتابهای فارسی و انگلیسی که تألیف کرده بود کوشش فراوان کرد و سرانجام هنگامیکه چشم از جهان فرومی‌بست توانسته بود ۲۰ جلد از آنها را منتشر کند.

شایسته‌ترین دکتر بازارگاد به سال ۱۲۷۵ شمسی در شیراز چشم جهان گشود و سرانجام روز ششم آذرماه پس از بیست روز نبرد با عوارض سکه به سن ۷۳ سالگی در بیمارستان مهر درگذشت. فرزند، دکتر حمام‌الامین، شیرازی (جراح و طبیب) بود و حدیث میرزا مهدی قیاب، جراح و طبیب و شاعر بود و صاحب تألیفات طبی و ادبی متعدد.

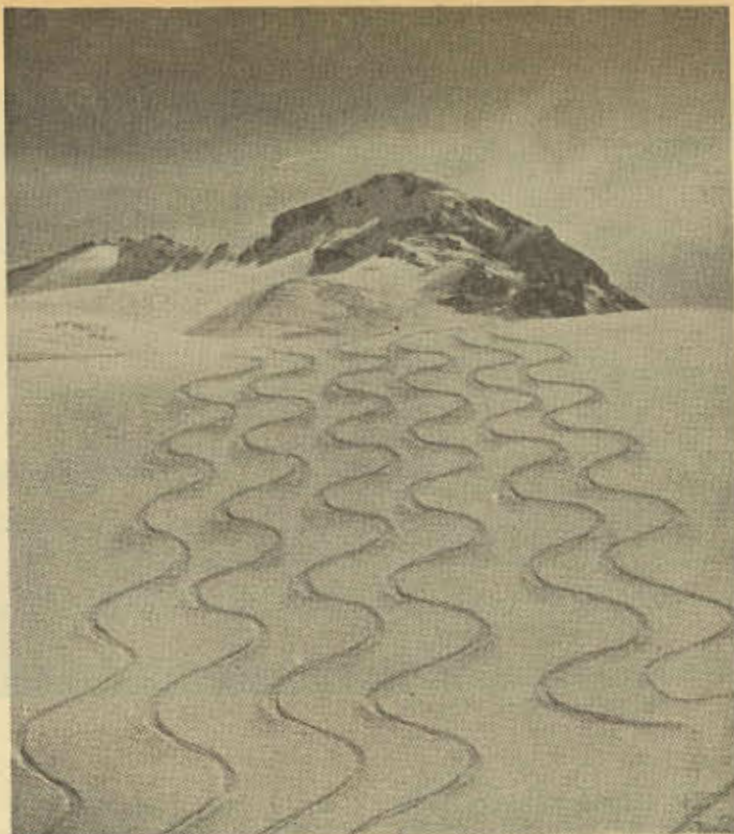
دکتر بازارگاد در مدرسه حیات شیراز درس خواند و در همان مدرسه به تدریس پرداخت. بیری نگذشت که به زبان انگلیسی آشنا شد و با هوش و ذکاوتی که داشت، گواهینامه داروسازی گرفت و بعد به او جواز و کالت دادگستری دادند. به سال ۱۳۰۳ روزنامه «خورشید ایران» و مجله ادبی و تاریخی «بازارگاد» را در شیراز انتشار داد که تا سال ۱۳۰۹ ادامه یافت. در سال ۱۳۰۵ دبستان و دبیرستان سلطانیه را در شیراز تأسیس کرد و نخستین دبستان پیشاهنگی جنوب را تشکیل داد و تا سال ۱۳۱۴ در این شهر دبستان دولتی شاهپور را عهده‌دار بود.

گاهی به کوشش‌های اجتماعی و انسانی دکتر بازارگاد، در سالهای نخستین و توجهی به جوانب زمینیه‌های گوناگون فعالیت‌های او، نشان‌دهنده ارزش اجتماعی و فکری مردی است که سرسخت و کوشا با به میدان برخورد زندگی نهاده و میکوشد در این بیخه، از هر طرفی که میتواند در خدمت دیگران بنهد.

و کالت مردم مردادگستری، فراهم آوردن دارو برای مردم، انتشار روزنامه بخاطر روشن کردن افکار جامعه و تأسیس اداره و مدرسه برای پرورش و تعلیم نیروهای فردای جامعه، زمینیه‌های گوناگون است برای کوشش انسان، نشان‌دهنده شایستگی اجتماعی و کمر به خدمت خلق بستن.

بازارگاد این انسان ارجمند، در آغاز کوشش‌های اجتماعی، همه این راهها را تجربه کرد تا با توانایی و اندوخته تجربی مبتدی بتواند گام‌های مطلوب در راه تحقق هدف‌های بزرگ خویش بردارد.

در تمام این سالها، آنان که به او نزدیک بودند میدانند که لحظه‌ی ازیر باختم به مطالعه و تحقیق فروگذار نمیکنند و کتابی را خوانده نمیگذارد. از همان آغاز پیدا بود که بازارگاد راه تفکر و تعمق علمی و اجتماعی را می‌بیناید و می‌رود تا بر ذخایر فکری و معنوی جامعه بیافزاید. از سال ۱۳۱۴ به تهران آمد و بخاطر کوششهایی که در تشکیل پیش‌آهنگی جنوب کرده



۷

افتی در تمام برزای خود ازومی ندره خدا افتی بنده، بلکه در یکی از او باطنها میتواند بطور مایل اشداد پیدا کند که در اینصورت اثر و نتیجه‌ی آن خیلی اختلاف خواهد داشت و کمبویزمیون لطافت و ظرافت تازومی خواهد یافت.

به بحث در مورد جزئیات امر، در چهارچوب این مقال احتیاجی نیست. فقط کافی است بدانیم که انواع زیاد و گوناگون آن هر یک تأثیری متفاوت در کمبویزمیون نامویر دارد.

(در شماری آینده از خطوط مایل و عمود سخن خواهیم گفت.)

آنها از گسترش افق جلوگیری نمیکند زیرا شامل است، آنچه از چنین تمایزی احساس میشود جز عمق، عظمت، فراخمنی و انتهای چیز دیگری نیست. اما وقتی که چیزی از حقیق، رفیع، برجسته و ساختمان و غیره در بیان مورد با شدت به خستونش در ایمن تصویر شد، راه خط افقی میگردد و وسیع دیگرگون میشود و این نقطه برای تماشاگر پایان افق را اعلام میدارد. اگر چنین مسخیمی از تصویر شکل گرفته و مایل مرکز آن زیاد گردد، به نسبی که خط افقی کوتاه‌تر شود احساس تنگی و فشردگی برپیشگیو نیز قوی‌تر خواهد گردید.

در پایان این مطالب لازم یادآوری است که یک خط

بود، به سمت معاون کل پیش‌آهنگی و تربیت بدنی ایران انتخاب شد. در همین زمان بود که کتابهای علم درختان و جامعه - تحلیل ماده و فواید و میکروکسوی را انتشار داد و در برداشتن نخستین گامهای انتشاراتی به موفقیتی چشمگیر رسید.

انتقاد شادروان بازارگاد در زمینه خدمات اجتماعی، از موارد به لحاظ درمی‌آمد. نوشتن کتاب و تربیت پسران و دختران پیشاهنگ. از سال ۱۳۳۵ به سمت رئیس کل پیشاهنگی ایران برگزیده شد و در همین زمان دو کتاب پیشاهنگی ایران و پیشاهنگی دختران و پسران را منتشر کرد و باغ محظریه را به یاری وزارت فرهنگ وقت برای اردوی پیشاهنگی انتخاب کرد و سرپرستی آنرا بر عهده گرفت. در این زمینه‌ها، دکتر بازارگاد مقام مورد تقدیر و تشویق مقامات عالی سلطنت قرار میگرفت.

به سال ۱۳۱۸ برابر خستگی از پیشاهنگی استعفا کرد و پس از گذراندن دوره‌ی ارشدت فرهنگی و انجام وظیفه در شرکت نفت آبادان به تهران بازگشت و در دوره دوم روزنامه خورشید ایران را انتشار داد.

به سال ۱۳۳۳ به نمایندگی مطبوعات ایران و با ابلاغ نخست وزیر در شورای امنیت (پاریس) شرکت کرد. بعدها با همین سمت به مجمع عمومی سازمان ملل متحد (نیویورک) پیوست و پس از آن وارد دانشگاه کلمبیا شد. در سال ۱۳۳۷ از این دانشگاه در رشته فلسفه و حقوق دکتر گرفت. درجه دکترای او ممتاز بود و ارزش او در گذراندن این دوره چنان جلب توجه مقامات دانشگاه را کرد که به عضویت شورای دانش دانشگاه کلمبیا برگزیده شد. پس از مدتی به استادی دانشگاه جنگ دانشگاه کالیفرنیا انتخاب شد. دیری نگذشت که به بیماری خطرناکی مبتلا شد و به ایران برگشت.

بازارگاد، با هدفهای برجسته‌ترین که داشت، نمیتوانست ارزشهای اجتماعی خود را در برده بیماری پنهان کند. این بود که پس از مدت کوتاهی در گزاره‌ها یا به میدان کوشش نهاد. این بار (سال ۱۳۳۹) رئیس دبیرستان نورپوش شد و آنجا را به صورت دبیرستانی نمونه درآورد. دکتر بازارگاد با اندیشه‌ی اصلاح طلب و پیروی از سیستم فکری تحولی به همه چیز میگریست و در این زمینه، آنچه بیش از هر چیزی مورد نظرش بود، عامل تأثیر گذارند و زیربنای فرهنگ بود. بنابراین، همیشه بدنبال راههایی برای بهبود وضع فرهنگ و اصلاح اوضاع آن زمان آموزش و پرورش بود.

تألیفات بازارگاد بیشتر جنبه‌های فلسفی، تاریخی و اجتماعی داشت. از میان این آثار کتاب تاریخ فلسفه سیاسی در سه جلد دوره تمدنات اجتماعی بدیهیافت خائز سلطنتی توفیق یافت. تاریخ ادیان، «تاریخ هندوستان» و «گروبولوژی تاریخ ایران از دیگر آثار اوست که بیش از دیگران ارزش و ستایش فراوان است.

بازارگاد شعر نیز می‌سرود که اغلب در جرائد منتشر می‌شد. سرودهای پیشاهنگی او که به صورت کتابی منتشر شده‌است، شاهزاده‌ی آفریجه شاعری اوست.

اطلاعات او در موسیقی و نت شناسی آریوزگی‌هاش بود و حافظه و استعداد و بویژه بزرگاری او، کسر نظیر داشت. تا آنجا که چند سال پیش از این، در حالی که بدست بیماری بود، به نمایندگی ایران در یک کنفرانس فرهنگی که در ایالتا تشکیل شد شرکت جست.

از آخرین کوشش‌های او در زمینه تحقیق و ترویج و انتشار کتاب، انتشار «گروبولوژی تاریخ ایران» و کتاب‌های سال‌گیان بود و نیز مشایخ‌های که برای معرفی و شناسایی فلسفه زرتشت منتشر می‌کرد.

بررسی‌ها و مطالعات دکتر بازارگاد، اغلب در زمینه تاریخ و فلسفه بود و زمینه‌هایی که برای تحقیق و تألیف برمی‌گزید، بکر بود. و آنچه در زیر می‌خوانید یکی از آخرین نوشته‌های او است که برای این مجله فراهم ساخته بود و متأسفانه فرصت نیافت تا چنانکه در متن مقاله اظهار امیدواری نموده است تحقیقات خود را در این زمینه پیاپی برد.

کشف یکی از اسرار بزرگ تاریخ

فینتقی‌ها در ۶۰۰ سال پیش از میلاد بنقاره جدید دست یافته‌اند

دکتر بهاء‌الدین بازارگاد

دور بسبب زلزله و آتش‌فشانی بین آنها فاصله افتاده و اقیانوس اطلس دو قاره را از یکدیگر جدا کرده است. اما این فرض نیز دلیل قانع‌کننده‌ای بنفع خود ندارد بلکه بعکس صحت چنین فرض بسبب عظمت اقیانوس بسیار بعید بنظر میرسد و تصور نیروی دوسرزمین را که یکدیگر پیوسته بوده‌اند اقیانوس عظیم جدا کرده باشد.

لذا این فرض هم بتدریج منسوخ گردید و دنبال شد اما علم شده بود که بین سکنه بومی قاره جدید یا سکنه قدیم آسیا رابطه‌ی تاریخی وجود دارد و ولی امیدی هم بکشف جزئیات آن نبود و باز شوریهایی مختلف برای آن از طرف محققان و دانشمندان وضع میشد. بعضی بسبب تشابهی که در بعضی از خصائص فیزیکی ژن‌های و قیافه و چهره بین مردم چین شمالی و سیبری یا سرخ پوستان امریکای شمالی مشاهده میکردند احتمال میدادند که اولین اجداد سکنه بومی امریکای شمالی زمانی از طریق بنامز بیرینگ از اقیانوس خاوری سرزمین سیبری وارد آلاسکا شده و از آنجا بتدریج به جنوب مهاجرت کرده‌اند. گروه دیگری معتقد بودند که وایکینگها Vikings که سکنه قدیم نروژ بوده‌اند ابتدا وارد این سرزمین شده‌اند ولی بعدها معلوم شد که وایکینگها در قرون پس از میلاد و قرن‌ها پیش از کریستف کلمب بمناطق شمالی کانادا راه یافته‌اند ولی در قاره جدید سکونت نگزیده‌اند و تنها بعنوان دریانوردی و حادته‌جویی و دری‌ماهی‌گیری بدان مناطق دست‌یافته و بزودی آنرا ترک گفته‌اند.

بهر حال این مسائل تا چندسال قبل همچنان در برده اسرار باقی مانده بود و امیدی به کشف آن نبود تا سال گذشته

از زمان کشف قاره جدید تا چندی پیش این معما یکی از مسائل مورد بحث مورخان و باستان‌شناسان بوده است که سکنه بومی قاره جدید یعنی اقوام Aztec و Maya و اینکا Inca که اولی در سرزمین مکزیک و دومی در امریکای مرکزی و سومی در سواحل باختری امریکای جنوبی هر یک تمدنی مخصوص و قابل توجه و شایسته تحقیق بوجود آورده بودند ابتدا در چه زمان و چگونه و از کجا به سرزمین قاره جدید وارد گشته‌اند. در اوایل اکتشاف می‌پنداشتند که اجداد این اقوام از آغاز تاریخ بشری در همین سرزمین تکامل و پرورش یافته‌اند همانطور که نوع انمی در قاره قدیم بتدریج تکامل یافته و تمدنهایی را بوجود آورده است. ولی بتدریج که علاقه به تحقیق در زندگی و تمدن و رسوم و آداب و مذهب و حکومت و آثار هنری و معماری این اقوام در باستان‌شناسان و مورخان اروپائی و مهاجران دنیای قدیم افزایش یافت در نتیجه تشابه‌های چشم‌گیر و خالی از اشتباهی که در موارد مختلف و مظاهر متنوع زندگی بشری بین تمدنهای این اقوام با تمدنهای قدیم دنیای قدیم و اقوام باستانی آسیایی بخصوص خاورمیانه و بالخصوص فینتقی‌ها مشاهده گردید، آن تئوری ناپخته و بی‌دلیل اولیه منسوخ و مردود گشت و تا همینقدر بر محققان مسلم گردید که سکنه بومی قاره جدید در زمانهای بسیار دور که کشف آن اگر محال نباشد بسیار مشکل بنظر میرسد از قاره آسیا سرزمین امریکا راه یافته‌اند. تئوری دیگر که بعضی از دانشمندان زمین‌شناسی (ژئولوژیست) وضع کردند آن بود که قاره قدیم و قاره جدید درازمه خیلی دور یکدیگر اتصال داشته‌اند و در زمانی

که کلیدی برای حل این معما و کشف این اسرار بوسیله یکی از دانشمندان آمریکایی بنام دکتر سیرس گوردون Dr. Cyrus H. Gordon استاد دانشگاه براندرز (Branderz) در شهر والتهم Waltham در استان ماساچوست بنست آمد که راهی برای کشف این سر بزرگ که فرقه بیچول ماده و دانشمندان آرزوی یافتن بدان را داشتند بگشود.

حال چگونه این کلید معما بنست دکتر گوردون رسید داستان جالبی دارد و نتیجه تصادف غیر منتظره و عجیبی است که شرح آن در سال گذشته در بعضی از مجلات خارجی و باختصار در جزء اخبار منتشره از مراکز نشر خبر انتشار یافت و نویسنده این مسطور آنرا یادداشت و ترجمه کردم که اکنون در این مقاله میآورم.

دکتورهایی متحده آمریکا درست مانند ایران خودمان که از یکپخته بلکه یکماه پیش از فرا رسیدن نوروز یابوی هرخانه به خانه بکالی و تمیز کردن خانه مشغول میشود، بسیاری از زنان آمریکائی در اوایل بهار که طبع قانون طبیعت بیرونی آزه در خود احساس میکنند به خانه تکاسی مشغول میشوند و اشیاء مجاله شده و روپوش ریخته شده در انبار و در اطرافهای کوچک زیر سقف و غیره را که Atties مینامند بیرون میریزند و آنچه از اشیاء باز یافته‌اند و کالاهای منسوخ و واخورده را که برای فروش رسانیدن به‌مبارف خیریه‌میتوان نجات داد و چیزهای زبانی را بیرون آورده و در محلی و یا بوسیله آگهی بفروش میرسانند و یا عین آنها را برآکر کمکهای خیریه میفرستند.

دو سه سال پیش زنان کارمند و معلمان و استادان دانشگاه برون Brown در شهر براندرز در روداوند در آغاز یک بهار خانه‌تکانی کردند. در میان اشیاء زبانی یکی از خانه‌ها یک کتابچه کهنه وجود داشت که در آن قطعات چیده شده از مطبوعات قدیمی یا نسخ خطی و یادداشت‌های قابل نگاهداری چسبیده شده بود که آنرا بزبان انگلیسی Scrapbook میگویند. این اشیاء را برای فروش بنفع دانشکده بهترین هم‌بروک فرستادند و چندی بعد بر حسب تصادف این کتابچه در یک لحظه از نظر یکی از استادان برجسته باستان‌شناسی یعنی دکتر گوردون مایرده گذشت.

وی برگ کتابچه را در آن کتابچه مشاهده کرده که بهرور زمان زده شده بود. این برگ و نوشته‌های آن که شبیه خطوط فینیقی قدیم بنظر میآمد نظری را جلب کرده تصمیم به خواندن آن و کشف معنی آن گرفت و با خواندن آن درجه‌ی این اسرار سر بزرگ که در سینه تاریخ همچنان مدفون بود بیرونی مورخان گشوده شد.

نکته تاریک و مبهمی که پیش از این واقعه بر دعاغ و فکر دکتر گوردون وحی باستان‌شناسان غیر حرفه‌ای (آماتور)



دکتر گوردون استاد دانشگاه براندرز (آمریکا)

سالمها بود فشار می‌آورد بطوریکه در بالا هم اشاره شد مشاهده تنبیهاتی بود بین اهرام، معابد، دانش ریاضی و علم هیت، سیستم‌های آبیاری خاورمیانه با نظائر آنها در تمدن‌های سکنه نومی آمریکای پیش از کشف که آنرا اصطلاحاً آمریکائی ماقبل کلمب (یعنی پیش از کشف بوسیله کریستف کلمب) مینامند. نظریه‌ای که اکنون دکتر گوردون در نتیجه خواندن این چند منظر از آن کتابچه مطرح کرده و بدان معتقد میباشد این است که یک گروه از قوم فینیقی در حدود ۶۰۰ سال پیش از میلاد مسیح به سرزمین آمریکا رسیده و در آن سکونت گزیده‌اند و سند نامرده که اکنون در تصرف دکتر گوردون میباشد این تر را تأیید میکند.

دیگر اینکه در سال ۱۸۷۲ در ضمن راه سازی در یک جنگل در برزیل بوسیله بردگان قطعه سنگی بدست آمد که مفاد آن با نوشته‌های که اخیراً بدست دکتر گوردون رسیده است مطابقت میکند ولی در سال ۱۸۷۲ توجیهی به آن سنگ نشده شد و داستان آن سنگ نیز در همین مقاله ذکر خواهد شد. ترجمه نوشته‌ای که بدست دکتر گوردون رسیده بدین شرح است.

יְהוָה אֱלֹהֵינוּ יְהוָה אֱלֹהֵינוּ
 וְיֵשׁוּעַ מְלִיכָא דְּמִישְׁתָּא
 אֲנִי וְאַתָּה יְהוָה אֱלֹהֵינוּ
 אֲנִי וְאַתָּה יְהוָה אֱלֹהֵינוּ
 אֲנִי וְאַתָּה יְהוָה אֱלֹהֵינוּ
 אֲנִי וְאַתָּה יְהוָה אֱלֹהֵינוּ
 אֲנִי וְאַתָּה יְהוָה אֱלֹהֵינוּ
 אֲנִי וְאַתָּה יְהוָה אֱלֹהֵינוּ
 אֲנִי וְאַתָּה יְהוָה אֱלֹהֵינוּ

متن نوشته‌ای که بوسیله دکتر گوردون خوانده شد.

«ما فرزندان کعبان از شهر سیدون، شهر پادشاه هستیم. حرفه بازرگانی ما را به این ساحل دور دست انداخت که سرزمین کوهستانهاست. ما یکی از جوانان خود را در راه خدایان و ماده خدایان برزگوار در سال نوزدهم سلطنت حیرام پادشاه مقتدر خودمان قربانی کردیم. ما از ایون - گبر Ezion-Gelber بکشنی نشسته از دریای سرخ براه افتادیم و بلده ناو سفر خود را آغاز کردیم. ما همه با هم عدت دوسال در اطراف سرزمین حام Ham (مقصود افریقات) در دریا بودیم اما طوفانی که بدست خدای Baal فرستاده شد ما را از یکدیگر جدا کرد و دیگر با هسفران خود نستیم. پس تا بدینجا آمدیم ۱۳ مرد هستیم یا سه زن در ساحل (خوانده شد) که من در سالار اختیار آنها را در دست دارم. اما شاید خدایان و ماده خدایان برزگوار بیمنت ما را یاری کنند.»

ایون - گبر Ezion-Gelber نام جزیره‌یست در خلیج عقبه در انتهای شمال‌خاوری دریای سرخ و در حدود مورخ یونانی شرحی راجع بیک سردریائی فینیقی به‌نام افریقا در کتاب خود آورده که ترجمه آن چنین است.

«پس فینیقی‌ها از دریای سرخ عارم سفر شده با تارهای

خود راه دریای جنوب‌را پیش گرفتند و هر زمان که فصل پاییز فرا رسید در سواحل پیانه شده تخم در زمین در هر نقطه از ایون (نام قدیم افریقات) که بدانجا رسیده بودند کاشته و منتظر فصل درو نشستند. سپس غله را جمع‌آوری کرده بار دیگر بکشنی نشسته پیش رفتند تا مدت دوسال گذشت و در سال سوم ستونهای هراکلس Heracles (بر تنگه جبل‌المقارق) را دور زده به‌صبر برگشتند. سنگ‌نشته‌ای که حاکی از آن است که بخشی از ناوگان یا ناوگانی مشابه آن در تاریخی بعد از دور ناوگان مایرده در انت‌طوفان بسوی برزیل رانده شده‌اند بطوریکه در بالا گفته شد. ما سالها پیش کشف و شناخته شده ولی مورد توجه قرار نگرفته و فراموش شده بود و احتمالاً دانشمندان قرن گذشته آنرا بی‌اعتبار تلقی کرده بودند ولی اکنون دکتر گوردون مدعی است که کشف نوشته تازه اعتبار و قدمت سنگ نشته یا لارا قوت بخشیده است و دانشمندان پیش از وی چون دلیلی یا اثری که استاد سنگ‌نشته را ثابت کند در دست نداشتند از مطالعه و تحقیق در آن صرف‌نظر کرده‌اند. داستان کشف سنگ‌نشته سال ۱۸۷۲ در برزیل و اینکه بر آن تاکنون چه گذشته است در شماره بعد خواهد آمد.

د جهان فرهنگ و هنر چه گذرد

هرات ابن الهيثم

در پاکستان در اکتبر گذشته حرارت میلاد دانشمند بزرگ اسلام ابوعلی الحسن بن الحسن (با حسین) بن الهيثم برگزار شد. این دانشمند به سال ۳۵۴ هـ. ق برابر با ۹۶۵ میلادی در بصره چشم به جهان گشود و سپس به مصر نزد خلیفه الحکیم از خلفای قائلی رفت. البته دستاویز رفتن او نکته‌ای بود که در اصلاح مینر نیل گفته بود که دیگر طغیان و ویرانی پدیدار نکند.

اما چون به بررسی مسیر نیل پرداخت داشت که از عهده گفته خوش بر نیاید. پس از بیم سلطان دیوانگی نمودار ساخت و سالها در خانه نشسته و به تألیف و تفسیر و نسخه برداری از کتابهای دانشمندان پیشین پرداخت تا پس از مرگ الحکیم توانست روی آشکار کند. در ۴۳۰ هـ. ق برابر با ۱۰۳۹ برگزشت.

از آثار او یکی «کتاب المناظر» است که قسمتهایی مربوط به کیفیت علمی زمین سبیده از آن به لاتین ترجمه شده و در ۱۵۴۲ میلادی در لیسبون و قسمت مربوط به عدسیها به لاتین در ۱۵۷۲ در پال چاپ شده است.

بزرگان دانشمندان اروپایی مانند راجریکون وجان ولکام در تحقیقات خود از کتاب بالا بهره گرفته‌اند.

دیگر از آثار او «کتاب الاضلال» و «کتاب فی المرابا

المعرجه» و «کتاب فی حیات العالم» است. وی دانشمندی بوده صاحب نظر که در هندسه و ریاضیات و فیزیک گفتارهای سندی داشته و هنوز هم همگان به بزرگی او اعتراف دارند.

وایکنگها و اکتشافات جغرافیایی

دراواخر سده بیستم میلادی گروهی از زیانسانان و مورخان

و جامعه شناسان و معماران و متخصصان سینما و تئاتر به کوشش یونسکو در شهر وینیک نزدیک کینهاک فراهم آمدند و درباره گذشته نوردیکها از وایکنگها گرفته تا مردم شهرهای مدرن امروزه در سوئد و نروژ و فنلاند و دانمارک و ایسلند به بررسی پرداختند.

شما گوشه‌ای از اطلاعات آنان با شرق بستگی دارد زیرا می‌دانیم وایکنگها این مردم دریانورد و غارتگر از راه بالتیک و رودهای روسیه یا قفقاز خود را به دریای سیاه و دن و ولگا و دریای خزر رسانیدند و به راههای سکاها و سارماتها راه یافتند و حتی به عربستان و نیز از سوی مدیترانه تا مصر و کرانه‌های لبنان رسیدند.

از اینرو در جمله بالا رأی بر آن نهادند که منتهای عربی و فارسی مربوط به کشورهای شمال اروپا نگاشته شده در قرن نهم تا دوازدهم میلادی برابر با قرون سوم تا ششم هجری را چاپ کنند. زیرا نویسندگان اسلامی بسیاری مطالب درباره کشورهای شمال اروپا نوشته‌اند از این قبیل گرفته تا این حوقل و مقدسی و اصطخری و یاقوت و دمشق.

بسیاری از منتهای شرقی به زبانهای مردم شمال اروپا راه یافته است فی‌المتل در زبان ایرلندی فعل به معنی همین چالور عظیم‌الجثه آمده و در داستانها و افسانه‌های این مردم هم نشانها و یادمانها از سرزمینهای شرقی هست.

از سوی دیگر وایکنگها با همسایگان بیشتر از کریستف کلمب به آمریکای شمالی راه یافته بودند و اینک آثاری از آنان بر اثر کاوشهای باستان‌شناسی پدیدار شده است.

فنلاندیان خط تمدن موهنجو دارو را کشف می‌کنند

تمدن موهنجودارو از چهار هزار سال پیش و همزمان با تمدنهای دره نیل و بین‌النهرین است دانشمندان بر آنند که تمدن موهنجو دارو که به نام تمدن دره سند معروف شده از



بالا: نقشه شهر موهنجودارو از شهرهای بزرگ تمدن سند که نمودار نظم خاص شهرسازی آژیمان است.
پائین: بیکره الهای مفرغی از شاهکارهای هنر تمدن سند.



دو تمدن دیگر پیشرفته‌تر بوده است. خواندن خط این مردم تاکنون پس از پنجاه سال که این شهر کشف شده با خوانده مانده بود. اکنون همیشگی از باستان‌شناسان فنلاندی در خواندن سیصد و چند حرف این خط به پیشرفته‌ای لایل شده‌اند و امید می‌رود که راز این خط و این مردم به زودی گشوده شود.

فرهنگ سانکریت

مؤسسه پژوهش دانشکده دکن در پونه هند تحت سرپرستی اتحادیه جهانی شرق‌شناسان سرگرم گردآوری و نگارش یک کتاب لغت به نام فرهنگ سانکریت بر اساس اصول تاریخی است متخصصان همه بخشهای جهان در این کاریاری خواهند کرد و این فرهنگ مشتمل بر ۲۰۰۰۰ صفحه خواهد شد. این فرهنگ در ۱۹۸۵ منتشر خواهد شد.

دائرة المعارف جیبی

پژوهی روزگاری فرا می‌رسد که بتوان سه جلد لاروس

بزرگ با بازرگانان معارف بریتانیا را از کتابخانه به امانت گرفت و در جنبه به خانه برد. اینک شجره منکر و قیلم سازی بدانجا رسیده که فرشهای بسیار کوچک تهیه می‌کنند به نام «اولترا فیش» که بسیاری مطالب را می‌توان در آن گنجاند. مثلا می‌توان محتویات ده هزار صفحه را در یک سطح ۶×۶ سانتیمتری جای داد.

کهن‌ترین تمدن جهان

دوستانه باستان‌شناس آمریکائی به نامهای دولوگار و کانتور در جغایش شهر شهرکی در خوزستان به کاوش پرداخته‌اند و آثاری از هزاره ششم پیش از میلاد یافته‌اند که دلالت بر نخستین حیوانه‌های پدیدار شدن خط و نوشته می‌نمایند.

برسفالهای گوناگون از ظروف و مهرهای استوانه‌ای نقاشی نگاشته‌اند که آشکارا نمودار مطالبی است و پنداری داستانی می‌رساند از زندگی مردم باستان.

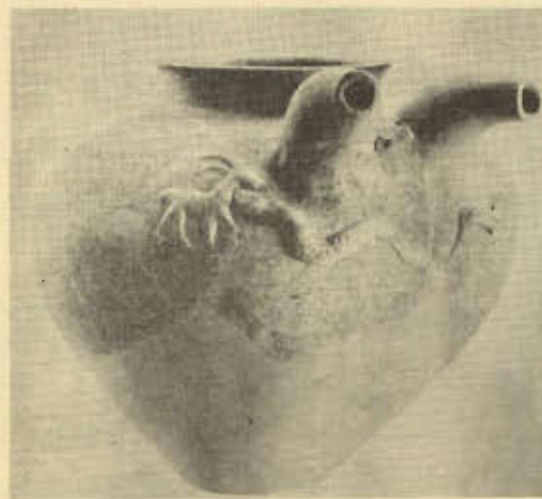
فرهنگ این مردم با آنکه بسا شهرهای بین‌النهرین پیوسته داشته‌است اصولاً رنگ ایرانی دارد و وابسته است

به فرهنگ پارس و تخت جمشید.

چنین می‌نمایند که این تمدن از تمدن سومری کهن‌ترین تمدن پنداشته می‌شد قدیمتر باشد. مجالس از سورو سرور و شادی و پایکویی و شکار و مانند آنها از زندگی روزمره و نقشهای بزگوش، اسببیزه و بسیار ساده و تزئینی به انواع گوناگون و بسیار بدیع و ابتکاری فراوان پیدا شده که همه نمودار ذوق و سلیقه و هنرمندی این مردم است.

فرشهای ایرانی سده هفدهم میلادی

در موزه هنرهای ملی مونیخ فرشهایی است ایرانی از اوایل قرن هفدهم میلادی که در بخش اطاقهای معروف به اطاقهای امیر به دیوار نصب است. اینها به فرشهای لهستانی از آبرو معروف شده‌اند که جهیزه آقا کاترینا دختر پادشاه لهستان بود که در سال ۱۶۶۳ به عسری به فیلیپ و پهلوان از امرای باویر داده شد. یکی از بهترین این فرشها امریسی و زربفت است با مجالس از شکارگاه و گل و تپه و یک بری تاجدار دارد که دوازده فرشته بالدار او را در میان گرفته‌اند.



طرق سفالین باگل بخه - نقلی برجسته‌ای از یک مار که گردن بزوزیرا می‌گیرد. این چنین صحنه‌ای را شیخان هرزبار شاید دیده باشند. اما چنین می‌نمایند که این نامشکریسکار بیروغای دوزخی باسکان باشد.



بالا: از نخستین دستهای نوازندگان.
پائین: مهربی است سفالین که بزرگی را نمودار ساخته است که بر کشتی نشسته و طنابی را که با آن دو بندورا بسته‌اند در دست دارد.

در همین اطاق جمعی است کار ایران از جرج پاترینات صدف و تاج از سده شانزدهم میلادی بسیار زیبا و خوش ساخت.

ترجمه فابوس‌نامه و چهار مقاله عروضی و داستانهای شاهنامه به ژاپنی

پروفیسور کورایاناکا که اکنون استاد دانشگاه توکیو است و سالها پیش از دانشگاه تهران دکترای ادبیات فارسی گرفته است دو جلد کتاب منتشر ساخته است مشتمل بر ترجمه

شاهکارهای ادبیات فارسی به ژاپنی.

جلد اول حاوی فابوس‌نامه و چهار مقاله عروضی است و جلد دوم متضمن داستانهای زال و رستم و سهراب و سیاوش و بیژن و منبزه از شاهنامه.

این نخستین آثاری است از ادبیات درختان فارسی که به ژاپنی ترجمه شده است.

وصف طبیعت در شعر شنائی قرن یازدهم ایران

عزیزت بالا نام کتابی است نوشته دانشمند ایران‌شناس

نامی در پوشش کور که اخیراً با کمک انستیتوی ایران شناسی وابسته به دانشگاه پاریس و مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه و وابستگی فرهنگی سفارت شاهنشاهی در پاریس منتشر شده است.

این کتاب که مشتمل است بر ۲۶۲ صفحه با همکاری بزرگان همچون لازار وینوئیست و اوپین ویلا نوشته و فراهم گردیده و در آن شرحی شمیری و فرخی و منوچهری و لیبی و نامسرخورد و مسعود سعد و قطران و ارزق و معری و عسجدی بررسی شده و مورد پژوهش قرار گرفته است. نویسنده کتاب در نظر دارد به زودی برای ادامه تحقیق در زمینه «مکاتب اخلاقی» در ادبیات فارسی به تهران بیاید.

نمایشگاه سفالهای اسلامی

از اول اکتبر تا ۳۰ نوامبر سال ۱۹۶۹ نمایشگاهی از سفالهای اسلامی به نام «سفالهای اسلامی از ۸۰۰ تا ۱۵۰۰ میلادی» در موزه ویکتوریا آلبرت برگزار شد. در این نمایشگاه آثار پدیدآمده از قرن سوم تا قرن نهم هجری به نمایش گذاشته شده بود.

همه اشیاء این نمایشگاه از مجموعه‌های شخصی بریتانیا فراهم شده بود. چنانکه بسیاری از آنها را نخستین بار به نمایش گذاشته بودند.

این نمایشگاه با حدود هجده حاسی که داشت بسیار خوب ترتیب یافته بود.

چند قطعه از آثار ایران از جمله یک کاسه ساخت سلطان آباد از سده دوازدهم و سیزدهم با نقشهای دیدنی و یک سفینه بر آرایش از سده یازدهم و دوازدهم که شاید برای جای دادن قرآن به کار می‌رفته است به نمایش گذاشته شده بود.

نمایشگاه شیشه و فلز در زوریخ

چندی پیش نمایشگاهی از شیشه‌های سده ۱۹ تا ۱۸ میلادی در شهر زوریخ برگزار شد که در آن قطعاتی از شیشه‌های ساخت ساوه و نیشابور و گنبدقاچاقوس متعلق به قریب هشت تا دوازدهم میلادی هم به نمایش گذاشته شده بود.

۱ - در فراموشی مطالب این صفحه از بسیاری منابع از جمله خبرنامه یونسکو بهره گرفته شد.

(شکل ۱) - صفحه پرنگار از سده یازدهم و دوازدهم میلادی که گویا برای جای دادن قرآن تهیه و نگار شده است.

(شکل ۲) - کاسه کار سلطان آباد از سده دوازدهم و سیزدهم میلادی (قرن هفتم تا نهم هجری).



تذکر و یادش - مقاله «جغرافیای تاریخی ورامین» که در شماره ۸۶ - ۸۷ مجله هنر و مردم به چاپ رسیده است بر سبیل آقای دکتر علادین آذری (دکتر در تاریخ) نگاشته شده است.

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله هنر و مردم لطفاً در تهران به نقاط زیر مراجعه فرمایند:

ژاکف

خیابان نخت حمشید - مقابل سفارت امریکا - شماره ۳۸۹

شعبه‌های کتابخانه امیر کبیر

کتابخانه جردن

خیابان اسلامبول ساختمان پلاستیک

کتابخانه چهر

روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)

خیابان شاه آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۲)

خیابان آذر روبروی دادگستری

دفتر مجله هنر و مردم

خیابان حقوقی شماره ۱۸۲

انتشارات خوارزمی و شعبه‌های آن